

«گورس»^۱ در ۱۸۲۰ بخوبی انجام پذیرفت^۲ و مایه جلب توجه عموم شاهنامه گردید. سپس «تورنماکان»^۳ انگلیسی در سال ۱۸۲۹ شاهنامه خود را بامقدمه فارسی و انگلیسی و فهرستی از لغات مشکل شاهنامه منتشر کرد^۴ و از روی شاهنامه ماکان چندین چاپ سنگی در هندوستان ترتیب یافت.

در سال ۱۸۷۳^۵ مستشرق و شاعر دانشمند آلمانی «فریدریش روککرت»^۶ داستان رستم و سهراب را از شاهنامه بنظم آلمانی درآورد و چون شاعری استاد بود ترجمه منظوم او لطف و زیبایی خاص یافت و از متن کما و کیفاً دور نشد. ترجمه روککرت مایه شهرت فراوان شاهنامه در ادبیات اروپایی گشت و باعث آن شد که داستان رستم و سهراب در ممالک اروپایی عمومیت و رواج یابد، روککرت را بر اثر ترجمه عالی داستان سهراب یکی از بزرگترین و زبردست ترین مترجمان و ناقلان آلمانی شمرده اند. روککرت سعی داشت از بحر متقارب شاهنامه در نظم آلمانی پیروی کند ولی در این کار چنانکه باید توفیق نیافت.

در سال ۱۸۵۱ مستشرق آلمانی دیگری بنام «شاک»^۷ ترجمه کاملی از شاهنامه بزبان آلمانی ترتیب داد^۸ که متضمن شرح حالی از فردوسی نیز هست. شاک برخی از قسمتهای شاهنامه را بنظم آلمانی هم درآورد که ناقدان برای آن ارزش بسیاری در زبان و ادبیات آلمانی قائلند.

از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ یکی از مهمترین ترجمه های شاهنامه بزبانهای اروپایی منتشر گشت و آن ترجمه «ژول مول»^۹ است که بسال ۱۸۰۰ در شهر اشتوتگارت متولد

۱ - Gorres - ۲ Das Heldenbuch von Iran, aus dem

Schah Nameh . Bd. 1 , 2. Berlin 1820

۳ - Turner Macan - ۴ The Shah nameh... Vol 1-4, 1829

۵ - Friedrich Rückert - ۶ Schack

۷ - Das Heldenbuch Von Iran , metrisch übersetzt , Berlin 1851

- und - Epische Dichtungen aus dem persischen eb . 1853

این مردود کتاب دریاك مجلد بسال ۱۸۵۶ بنام Helden sagen von Firdusi منتشر گشت J. Mohl - ۸

شد و نزد «سیلوستر دوساسی»^۱ و «آبل رموزا»^۲ دوتن از خاورشناسان معروف فرانسه به تحصیل پرداخت و سرانجام در «کلژ دو فرانس»^۳ کرسی تدریس یافت و بسمت ریاست انجمن آسیایی^۴ برگزیده شد و در ۱۸۷۶ بدرود حیات گفت. چاپ ترجمه مول در دوره از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ (یعنی تا دو سال پس از مرگ مترجم) بطول انجامید. این ترجمه در هفت مجلد بقطع بزرگ است و در برابر هر صفحه از شاهنامه فردوسی ترجمه فرانسوی آن قرار داد. مول بر هر يك از مجلدات ترجمه خود مقدمه‌یی نگاشته و بر جلد اخیر آن ضمیمه سودمندی در فهرست اسامی و مختصر داستانهای هر يك از شاهان و پهلوانان با نشان دادن صفحات افزوده است.

مقدمه مجلد اول ترجمه مول یکی از بهترین تحقیقاتیست که راجع بشاهنامه و فردوسی و آثار حماسی ایرانی شده است و اغلب اطلاعاتی که مول اظهار کرده هنوز تازه و قابل استفاده و نقل است. ترجمه مول در زیبایی چاپ و تزیینات هم از بدایع مطبوعات اروپایی در قرن نوزدهم بشمار میرود و گذشته از این متن فارسی شاهنامه مول از حیث صحت یکی از چاپهای مشهور شاهنامه است زیرا این مرد تیزهوش در مقابله نسخ متعددی که در اختیار داشت رنج بسیار برد. همسر مول بعد از مرگ او متن فرانسوی ترجمه‌اش را با مقدمه هر مجلد جداگانه و بقطع مناسبی در هفت مجلد از ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ منتشر کرد.

پس از مول «وولرس»^۵ آلمانی نسخه خوبی از شاهنامه با مقابله نسخه شاهنامه تورنر ماکان و مول و ذکر نسخه بدلها و استفاده از حواشی فاضلانه فریدریش روککرت و ترجمه متن شاهنامه بالاتینی منتشر کرد^۶ و پس از وی «لاندوئر»^۷ مستشرق دیگر آلمانی کار او را تعقیب کرد ولی ناتمام گذاشت.

۲ - Abel Rémusat

۱ - Silvestre de Sacy

۵ - Vullers

۴ - Société Asiatique

۳ - Collège de France

۶ - Firdusi, liber regum ... Tom 1-3, Lugduni Batavorum

1877 - 1884

۷ - Landauer

گذشته از این مترجمان و ناشران معروف شاهنامه در اروپا گروهی دیگر از خاورشناسان نیز در این کار رنج برده و هر يك قسمتی از شاهنامه و یا همه آنرا منتشر ساخته‌اند و از آن جمله‌اند:

«**اتکینسن**»^۱ انگلیسی که بسال ۱۸۱۴ داستان رستم و سهراب را بامتن فارسی و ترجمه منظوم انگلیسی آن در کلکته منتشر کرد. ترجمه او بنظم مقفای پنج‌هجاییست. همین مستشرق یکبار دیگر تمام شاهنامه را تا پایان داستان اسکندر خلاصه کرد و قسمت عمده آنرا بنثر و بعضی از قسمت‌ها را بنظم درآورد و در ۱۸۳۲ بنام «شاهنامه» در لندن منتشر ساخت و این دزست بهمان تلخیص توکل بیگ شبیه است که قبلاً از آن سخن گفتم.

دیگر از ترجمه‌های شاهنامه ترجمه‌یست که مستشرق معروف ایتالیایی «**پیتزی**»^۲ بنظم ایتالیایی از شاهنامه ترتیب داد^۳ و چاپ آن از ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۸ طول کشید. پیتزی علاوه بر این ترجمه کتب و مقالاتی نیز در باب شاهنامه منتشر کرد. پیروی او در ترجمه خود از متن شاهنامه تورنر ماکان بود و ترجمه وی یکی از آثار مشهور ادبیات ایتالیاییست.

دیگر ترجمه‌یی که «**ژو کوسکی**»^۴ از داستان رستم و سهراب شاهنامه بنظم روسی کرد. این ترجمه منظوم «ژو کوسکی» از آثار معروف ادبیات روسی شمرده میشود. ژو کوسکی بسال ۱۷۸۳ متولد شده و در سال ۱۸۵۲ در گذشته و از پارسی‌شناسان بزرگ روسیه بوده است.

دیگر ترجمه‌یی که مستشرق معروف روسی «**آ. کریمسکی**»^۵ از آغاز شاهنامه تا سلطنت منوچهر بشعر روسی کرد و این کتاب یکبار در «لوو»^۶ بسال ۱۸۹۶ و بار دیگر در کیف^۷ بسال ۱۹۲۲ چاپ شد.

Pizzi - ۲

Atkinson - ۱

Firdusi, Libro dei Rei. Vol 1 - 8. Torino 1886 - 1888. - ۳

Kiev - ۷

Lvov - ۶

A. Krymsky - ۵

Joukovsky - ۴

ترجمه دیگری از شاهنامه بدست «**سوکولوف**»^۱ بنشر روسی صورت پذیرفت. این ترجمه حاوی همه مطالب شاهنامه از آغاز تا پایان سلطنت فریدونست که در مسکو سال ۱۹۰۵ چاپ شد.

اخيراً «**لوزیمسکی**»^۲ شاعر روسی ترجمه شاهنامه **ف. روزنبرگ**^۳ را بنظم روسی در آورد که بنگاه «**آکادمیا**»^۴ آنرا چاپ کرد.

احصاء نام همه مترجمان اروپایی بابحث در چگونگی کار آنان در اینجا مایه اطاله کلام است ولی برای آنکه از این نقص دور باشیم بذکر اسامی عده‌ی دیگر از بزرگان مترجمین اروپایی شاهنامه و ترجمه‌های آنان بسنده میکنیم:

ترجمه **هاگمان**^۵ در ۱۸۰۱ بزبان لائین - **استفان وستون**^۶ بانگلیسی در ۱۸۱۵ - **توواربرستن**^۷ بانگلیسی در ۱۸۳۱ - **هالیستن**^۸ آلمانی به لاتینی در ۱۸۳۹ - **فن استارکنفلس**^۹ آلمانی در ۱۸۴۰ - **هلن زیمرن**^{۱۰} بانگلیسی در ۱۸۲۲ - **ژرژ وارنر**^{۱۱} وادموند وارنر^{۱۲} بانگلیسی در ۱۹۰۵ - **بگستون**^{۱۳} بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **راجرز**^{۱۴} بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **ویلیام استیگند**^{۱۵} بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **والاس گاندی**^{۱۶} بانگلیسی در ۱۹۱۲ - **اسیگمن**^{۱۷} آلمانی در ۱۹۱۹ - **ژرژ لچینسکی**^{۱۸} لهستانی آلمانی در ۱۹۲۰ - **ورنریانسن**^{۱۹} آلمانی در ۱۹۲۲ - **رادو آنتال**^{۲۰} بزبان مجارستانی و **آرتور کریستنسن**^{۲۱} بدانمارکی در ۱۹۳۱ و **آکسل اریک هرملین**^{۲۲} یسوئدی در ۱۹۳۱ - **ژوزف اوربلی**^{۲۳} بروسی در ۱۹۳۴ - **مودی**^{۲۴} بزبان گجراتی که به سال ۱۸۹۷ الی ۱۹۰۴ در بمبئی بچاپ رسید - **تیریاکیان**^{۲۵} از داستان اردشیر پاپکان بزبان ارمنی که

- | | | |
|-------------------------|----------------------------|-------------------------|
| Rosenberg - ۳ | M. M. Lozinsky - ۲ | Sokoloff - ۱ |
| Stephan Veston - ۶ | G. E. Hageman - ۵ | Académie - ۴ |
| | Halisten - ۸ | W. Tulloh Roberston - ۷ |
| George Warner - ۱۱ | Hellen Zimmern - ۱۰ | von Estarkenfels - ۹ |
| Rogers - ۱۴ | Buxton - ۱۳ | Edmond Warner - ۱۲ |
| Essigmann - ۱۷ | Wallace Gandy - ۱۶ | William Stigand - ۱۵ |
| Werner Yansen - ۱۹ | George L. Leszczinski - ۱۸ | |
| Axel Eric Hermelin - ۲۲ | Arthur Christensen - ۲۱ | Rado Antal - ۲۰ |
| Thiriaqian - ۲۵ | J. J. Modi - ۲۴ | Joseph Orbely - ۲۳ |

بسال ۱۹۰۹ در نیویورک چاپ شد.



گذشته از تحقیقاتی که مترجمان و ناقلان مذکور هر يك در مقدمه آثار خود در باب فردوسی کرده اند و اغلب آنها حائز کمال اهمیت است، تحقیقات مفصل و جامع دیگری نیز در باب فردوسی و شاهنامه او در اروپا شده و وسیله آن گردیده است که حتی ایرانیان نیز فردوسی و شاهنامه او را چنانکه باید بشناسند.

نخستین تحقیق مهمی که بزبان آلمانی راجع به فردوسی و شاهنامه او شد بعد از تحقیقات «شاز» تتبعات «فن هامر»^۱ است که در تاریخ ادبیات ایران که بسال ۱۸۱۸ در وین بطبع رسیده مطالعات جامعی در باب فردوسی کرده و او را بزرگترین شاعر حماسه سرای جهان دانسته است.

دیگر تحقیقات انتقادی «بوم گارتن»^۲ است در کتاب «تاریخ عمومی ادبیات جهان». بوم گارتن فردوسی را بزرگترین شاعر حماسه سرای خاور و هم دوش هم مر شده است. دیگر تحقیقات جامع و عالی «هرمان ائه»^۳ است در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی»^۴ و «اشعار غنائی فردوسی»^۵. اهمیت تحقیقات ائه در اینست که اشعار غنائی فردوسی را که تا آن هنگام تحقیقی در آن باب نشده بود به اروپا و اروپاییان شناساند و ثابت کرد که فردوسی گذشته از حماسه در شعر بزمی نیز استادی بلند پایده بود.

مهمترین تحقیقات مستشرقان آلمان و اروپا تحقیقات استادانه و کم نظیر استاد **تئودر نلدکه**^۶ است بنام «حماسه ملی ایران»^۷ که نخست آنرا در کتاب *Firdusi als Lyriker* و سپس جدا گانه در سال ۱۹۲۰ بهمان نام در برلین و لایپزیگ چاپ و منتشر کرده است. این کتاب عالیترین نمونه تحقیقات اروپاییان در باب شعرا و رجال ایرانست. نلدکه پیش

۱ - Von Hammer ۲ - Baumgarten ۳ - Hermann Ethé

۴ - Neupersische Literature ۵ - Firdusi Als Lyriker

۶ - Théodor Nöldeke

۷ - Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage, Berlin und Leipzig, 1920

از شروع بتحقیق در شاهنامه مقدمه مختصری در باب روایات حماسی ایران نگاشته و سپس بتدوین شاهنامه ابو منصور رسیده و آنگاه از نظم روایات ملی بوسیله دقیق و پس ازو بهمت فردوسی سخن بمیان آورده است. تحقیقات نلد که در شرح حال فردوسی جامعترین تحقیقاتی است که تا کنون در این باب صورت گرفت و سخنان او اکنون اساس تحقیقات همه نویسندگان است که در باب فردوسی کار میکنند، پس از فراغ از تحقیق در احوال فردوسی، نلد که بحث در چگونگی شاهنامه و نظم آن با نظر بتمام جزئیات پرداخته است. پس از تحقیقات **اتکینسن و اوسلی** که ارزش ادبی زیادی ندارند مهمترین تحقیقی که بزبان انگلیسی در باب فردوسی شد، تحقیقات «**ادوارد برون**»^۱ است در مجلد دوم از تاریخ ادبیات ایران^۲. تحقیق برون مجموعه‌یست از تحقیقات مول و اوسلی واته و نلد که وچندتن دیگر. عقیده برون در باب سلب ارزش و اهمیت ادبی از شاهنامه فردوسی قابل توجه نیست بلکه تکرار عقیده ناروای اوسلی در همین بابست و این نیست مگر عجز آن دودانشمند در درك پایه رفیع فردوسی در سخن فارسی.

در زبان فرانسوی مهمترین تحقیق که در باب فردوسی و شاهنامه او شد تحقیقات مفصل و فاضلانۀ **ژول مول** است که پیش از تحقیقات محققان اخیر آلمان مفصل‌ترین تحقیقات راجع بفردوسی شمرده میشود. ژول مول در باب مقدمات پدید آمدن حماسه‌های ملی ایران و شاهنامه بحث مفصلی کرد و در شرح احوال فردوسی و تحقیق در داستانهای حماسی بعد از او تا آنجا که وسایل و منابع تا آنوقت برای او فراهم بود دقت و مطالعه نمود منتهی چون در بعضی موارد از منابع فارسی که دور از خطا و لغزش نیست پیروی کرده دچار اشتباهاتی شده است. اما تحقیقات او در باب حماسه‌های بعد از فردوسی هنوز تازگی دارد و در شمار تحقیقات خوب اروپاییان در باب آثار ادبی ایران است. ژول مول نخستین کسی است که پیروی فردوسی را از مأخذ کتبی و شفاهی ثابت کرده است و این عقیده او بعدها بر اثر تحقیقات نلد که و بعضی از محققان دیگر کاملاً تأیید شد.

E. Browne - ۱

A Literary History of persia . 3 Vols - ۲

آخرین اثر مهمی که بزبان فرانسه در باب فردوسی و شاهنامه او منتشر شده است . کتاب «فردوسی و حماسه ملی»^۱ تألیف «هانری ماسه»^۲ است . کتاب هانری ماسه در باب احوال فردوسی و مقدمات ظهور حماسه ملی ایران و تجزیه و تحلیل مطالب شاهنامه و نفوذ فارسی در ادبیات فارسی مطلب تازه‌یی ندارد و آنرا حتماً و واقعاً باید مجموعه منقحی از بعضی مطالب ژول مول و نلد که دانست .

پیش از مول کسانی مانند «آمپر»^۳ و «سنت بوو»^۴ نیز در باب شاهنامه و فردوسی مطالعاتی کردند . آمپر مقاله‌یی در مجله دو جهان^۵ نگاشته و در تحلیل و تجزیه مطالب شاهنامه سعی بلیغ کرده است ، این محقق فردوسی را از بزرگترین شعرای جهان خواند و علاوه بر این در کتابی بنام «علوم و ادبیات مشرق زمین»^۶ نیز در باب فردوسی تحقیقات و مطالعاتی کرد .

«سنت بوو» در نخستین مجلد از «سخنان روز دوشنبه»^۷ که سال ۱۸۵۰ منتشر شد سخنانی در باب زندگی فردوسی و داستان رستم و سپهراب بمیان آورد . بزبانهای دیگر خاصه ایتالیایی و روسی تحقیقات و مطالعاتی در باب فردوسی و شاهنامه او دیده میشود که از میان آنها مهمتر از همه تحقیقات و مطالعات **پیتزی** ایتالیایی و **گریمسکی** روسی است که قبلاً از هر دو نام برده ایم . از جمله کارهای بسیار مهم و پراززش که راجع بشاهنامه شده ترتیب دادن لغت نام مفصل و دقیق و ذی قیمتی است از شاهنامه . **فریتز ولف** در این لغت نامه تمام کلمات شاهنامه را باز کر اینکه در کدامیک از ابیات آمده و در هر مورد رساننده چه معنی است ذکر کرده است^۸ .

۱ - Firdousi et l'épopée nationale, paris 1935

۲ - Henri Massé - ۳ - J.J. Ampère - ۴ - Sainte - Beuve -

۵ - Revue de deux Mondes (1839)

۶ - La Science et les Lettres en orient, p : 79-373

۷ - Causerie de Lundi, I, 332 - 350

۸ - Glossar zu Firdosis Chahnama, von Fritz Wolff · Berlin 1935

در سال ۱۹۳۵ بمناسبت جشن هزارمین سال تولد فردوسی خطابهایی در تهران و بعضی از بلاد اروپا در باب فردوسی و شاهنامه او ایراد شد و علاوه بر این مقالات و رسالات زیادی در ایران و کشورهای دیگر راجع به فردوسی انتشار یافت که بر روی هم مایه تکمیل و توسعه بعضی از اطلاعات درباره فردوسی است. بهترین مجموعه‌های این سال غیر از آنچه در اروپا منتشر شد مجموعه‌یست که وزارت فرهنگ از خطابه‌ها و مقالات دانشمندان ایران و کشورهای دیگر بنام «هزاره فردوسی» ترتیب داد و دیگر مجموعه‌ی که اداره مجله مهر بنام «فردوسی نامه» منتشر کرد. در همین سال ۱۳۱۳ اداره مجله باختر هم که در اصفهان چاپ میشد شماره خاصی در باب فردوسی انتشار داد.

از آنچه تا کنون گفته‌ایم نفوذ عظیم شاهنامه در ادبیات جهان

بنیکی آشکار میشود. از شاهنامه در بسیاری از زبانهای جهان

مانند گرجی و ارمنی و ترکی و گجراتی و انگلیسی و روسی و

دانمارکی و مجارستانی و سوئدی و آلمانی و فرانسوی و عربی

آثاری برجای مانده و آن چنانکه دیده‌ایم ترجمه‌های منشور و منظومی است که از آن

شده است. ترجمه‌های متعدد شاهنامه بزبانهای اروپایی دلیل اهمیتی است که این کتاب

میان جامعه اروپاییان کسب کرده و بر اثر همین اهمیت و رواج، در ادبیات اروپایی خاصه

ادبیات رمانتیک نفوذ و تأثیر خارق العاده‌ی نموده است. از میان پهلوانان شاهنامه رستم

بیش از همه جلب نظر اروپاییان را کرد و از میان آنچه این اقوام از داستان رستم اقتباس کرده

و نگاشته‌اند، سخنان لامارتین^۱ شاعر و نویسنده بزرگ فرانسه (۱۷۹۰-۱۸۶۹ میلادی)

را باید یاد کرد. این شاعر و نویسنده بزرگ سال ۱۸۳۵ در مجله معروف خود موسوم به «مدنیت»^۲

تحت عنوان «گروهی از بزرگان و نوابغ قدیم و جدید...» شرح داستان رستم را بمیان آورد.

از داستانهای شاهنامه داستان رستم و سهراب در اروپا چندان شهرت یافت که بچندین

زبان ترجمه شد و از آن منظومهای زیبایی ترتیب یافت. بعد از انتشار منظومه رستم و سهراب

فریدریش روکرت آلمانی که قبلاً از آن سخن گفته‌ام «واسیلی آندریویچ

نفوذ شاهنامه در ادبیات جهان

ژوکوفسکی ^۱ (۱۸۵۲ - ۱۷۸۳ میلادی) استاد پارسی شناس نام آور روسی منظومه رابع و زیبایی که در ادبیات روسی حائز مرتبه بلندی است در داستان رستم و سهراب پدید آورد.

شاهکار دیگری که از داستان رستم و سهراب در ادبیات اروپایی شهرت یافت منظومه شاعر بزرگ انگلیسی «**ماتیو آرنولد**» ^۲ (۱۸۲۲ - ۱۸۸۸ میلادی) است بهمین عنوان که از منظومه های عالی و مهم زبان انگلیسی است.

گوته ^۳ شاعر استاد آلمان در قرن هژدهم و نوزدهم (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ میلادی) که با ادبیات فارسی عشقی فراوان داشت و تأثیر افکار حافظ در او آشکار و مشهود است، در پایان یکی از مجموعه های اشعار خویش بنام «دیوان شرقی از مؤلف غربی» نام فردوسی را آورده و شاهنامه او را بعظمت و اهمیت ستوده است.

شاعر بزرگ فرانسه **ویکتور هوگو** ^۴ (۱۸۰۲ - ۱۸۸۵ میلادی) در کتاب «شرقیات» ^۵ در بعضی موارد از فردوسی متأثر است و نام او را نیز آورده.

هانری هاینه ^۶ (۱۷۹۷ - ۱۸۵۶ میلادی) شاعر مشهور و زبان آور آلمانی دریکی از منظومه های زیبای خود داستان محروم ماندن فردوسی را از صلات محمود و مردن وی در تنگدستی و فقر و بیرون بردن جنازه او از دروازه طوس در حالیکه کاروان صلات محمودی از دروازه دیگر در می آمد، نظم کرده است.

فرانوا کوپه ^۷ (متولد سال ۱۸۴۲) شاعر فرانسوی داستانی ساخته است مبتنی بر زیارت تیمور از قبر فردوسی که از آثار زیبا و مشهور او است.

شاعری دیگر بنام «**موریس بارس**» ^۸ نیز دریکی از آثار خود بنام «ضیافت در کشور های خاور» ^۹ نام فردوسی را آورده است.

Matthieu Arnold - ۲

Vassili Andrievitch Joukovsky - ۱

Henri Heine - ۶ les Orientales - ۵ Victor Hugo - ۴ Goethe - ۳

Maurice Barrès - ۸ François Coppé - ۷

L'Enquête aux pays du Levant - ۹

داستانهای شاهنامه چون بزبان گرجی در آمد میان ساکنان آنکشور نفوذ و رسوخی تمام یافت چنانکه در گرجستان روایت عامیانه داستانهای شاهنامه بعنوان «رستمیانی»^۱ و «سامیانی» و «فریدونیانی» و امثال اینها بنحویکه قبلادیده ایم شهرت دارد و همچنین است در ادبیات ارمنی که قسمتی از شاهنامه بنام داستان «رستم زال» مشهور است *

با آنچه از نفوذ شاهنامه در ادبیات عمومی جهان دیده ایم نفوذ این

نفوذ شاهنامه

اثر بزرگ در زبان و ادبیات فارسی امری بدیهی و مسلم بنظر می آید.

نفوذ شاهنامه را در زبان و ادبیات فارسی از چندین لحاظ یعنی

در ادبیات فارسی

از جهت : مفردات و ترکیبات فارسی - سبک سخن سرایی -

۱ - Rostomiani

* برای تحقیق در باب اهمیت شاهنامه در جهان و ترجمه ها و تحقیقات شاهنامه و نفوذ شاهنامه در ادبیات جهان از کتب و مقالات زیرین استفاده شده است :

۱- دائرة المعارف اسلامی (متن فرانسه) ج ۳، ذیل عنوان «ایران» - حماسه در ایران اسلامی بقلم

بارتلس E. Barthels مستشرق معروف روسیه .

۲ - مقاله «فردوسی» از گاستن ویت Gaston Wiet در شماره ۲۲۷ از مجله آسیایی سال ۱۹۳۵

ص ۱۰۱-۱۲۲ .

۳ - مقاله ب. نیکیتین B. Nikitine در باب نشریه مؤسسه خاور شناسان آکادمی علوم روسیه

بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳۴ . مجله آسیایی شماره ۲۲۸ ص ۱۶۲-۱۶۴ .

۴ - مقاله رستمیانی Rostomiani بقلم ش. بریدزه (Ch. Bérizé) در مجله آسیایی

شماره ۲۲۸ ص ۵۰۹-۵۱۰ .

۵ - مقاله «شاهنامه و زبان ارمنی» بقلم فردریک مالکل Frédéric Macler از مجله آسیایی

مجله مذکور ص ۵۴۹-۵۵۹ از خطابه بی که در جلسه ۱۴ انجمن آسیایی پاریس (دسامبر ۱۹۳۴) بمناسبت جشن

هزارمین سال تولد فردوسی ایراد کرد .

۶ - مقاله «فردوسی شاعر جهان» بقلم آقای سعید نفیسی در فردوسی نامه مهر (سال ۱۳۱۳) ص ۴۶۵-۴۷۲ .

۷ - مقاله: انتقاد دانشمندان اروپایی راجع به فردوسی بقلم مرحومه فاطمه خانم سیاح. فردوسی نامه مهر ص ۶۷۳-۶۸۲ .

۸ - فردوسی و حماسه ملی تألیف هانری ماسه چاپ پاریس ۱۹۳۵ ص ۲۸۸ بیعد .

۹ - حماسه ملی ایران تألیف ثودور تولد که چاپ دوم ص ۸۶ بیعد .

۱۰ - مقدمه مجلد اول شاهنامه ژول مول .

۱۱ - الشاهی ترجمه فتح بن علی البنداری بتصحیح و مقدمه دکتر عبدالوهاب عزام ، قاهره ۱۹۳۲ ،

از ص ۹۸ بیعد .

مضامین و نکات حماسی و غنائی و حکمی. ایجاد نهضت در نظم داستانهای حماسی یا حماسه های تاریخی و صناعی: باید نگریست ولی ما از این میان بمناسبت موضوع کار و مطالعات خود تنها با اهمیت شاهنامه در ایجاد نهضتی در نظم داستانهای حماسی نظر داریم.

نظم شاهنامه و شهرت آن در ایران مایه نهضت عظیمی در ایجاد منظومه های حماسی بزرگ گردید. شاهنامه در عین آنکه نتیجه و ثمره نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیاء مفاخر ملی بود، خود نهضت تازه ای در نظم داستانهای حماسی ایجاد کرد و با آن نهضت ادامه حیات داد زیرا فردوسی پیشرو نهضت و جنبشی گشت که بیاری آن پهلوانان و بزرگان ملی ایران که در بستر فراموشی خفته بودند یکباره بر عرصه آمدند و شهرتی عجیب یافتند.

اما فردوسی همه پهلوانان ایران رازنده و مشهور ساخت و تنها به نظم قسمتی از داستانهای ملی ما توفیق یافت زیرا نظم همه داستانهای ملی چند برابر نظم شاهنامه وقت میخواست و برای یکفرد امکان نداشت و این حال در حماسیات اغلب ملل نیز مشهود است چنانکه در پیش گفتار بر شطری از این حقیقت آگهی یافتیم.

فردوسی هنگام سرودن داستان پهلوانان از برخی باختصار گذشت. مثلاً داستان کرشاسپ را اصلاً نیاورد و تنها با اشارات مختصری از او بسنده کرد. و همچنین داستان سام و فرامرز را تقریباً متروک نهاد و از داستان جهانگیر و بانو گشسپ و برزو و شهریار حرفی نگفت. حقیقت حال از دو صورت بیرون نیست: یا فردوسی همه این داستانها را در دست داشت ولی از میان همه پهلوانان خاندان کرشاسپ بر ستم دل خوش کرد و او را لایق توصیف یافت و از داستانهای دیگر از آن جهت که چندان مورد پسند نبود چشم پوشید، و یا آنکه این داستانها که هر يك جدا گانه دفتري بزرگ بوده بدست استاد طوس نرسیده و او ناگزیر از آنها سخنی بمیان نیاورده است.

سرایندگان بعد از فردوسی که علی الظاهر جملگی در محیط زندگانی استاد طوس یعنی خراسان میزیستند این داستانهای متروک را گرفتند و بنظم آنها همت گماشتند چنانکه تقریباً تا حدود یکقرن پس از فردوسی بیشتر داستانهای مشهور که مجموع آنها

در عظمت بیش از شاهنامه است بنظم آمد و حماسه ملی ایران صورت کمال یافت . این منظومهای حماسی جماگی بتقلید از شاهنامه نظم شده و همه در بحر متقارب مثنی مقصور و محذوف اند . دلیل انتخاب این وزن دو امر است : یکی شهرت شاهنامه فردوسی و تصور عموم در اینکه اشعار حماسی را وزنی جز قالب سخنان فردوسی شایسته و سزاوار نیست . دیگر سازش این وزن با افکار حماسی و ترکیبات پهلوانی و قبول مظاهر گوناگون این فکر و گنجایش کلمات فارسی بیشتری است در آن بنحوی که در حماسه ملی ایران لازم است . اما همه این مقلدان با وجود تقلید و پیروی شدید خود هیچگاه نتوانستند از عهده همسری با استاد طوس بر آیند . سازندگان این منظومها جز یکی دو تن گمنام و ناشناس اند و از آنان اطلاعی در دست نیست و عجب در آنست که این شاعران بیشتر بشرح داستانهایی که بخاندان کرشاسپ اختصاص داشت دست زدند . ما این منظومها را که همگی تقلیدی از شاهنامه ولی مستند بآخذ مکتوب و روایات شفاهی موثق است یکایک در جای خود نام می‌بریم .

در هر يك از آثار ادبی اگر بخواهیم از نظر فنی و انتقاد در آن **خصائص فنی شاهنامه** بنگریم مطالبی می‌یابیم که مستقلاً حائز اهمیت است و با تحقیق در آن مطالب و یافتن آن خصائص میتوان بر حقیقت و روح آن اثر دست یافت و ارزش ادبی آنرا معلوم کرد . در ذیل این عنوان و عناوینی که از این پس راجع بشاهنامه خواهیم دید این خصائص فنی و ارزش ادبی شاهنامه را تا آنجا که در قدرت ماست و این کتاب گنجایش آنرا دارد تعیین خواهیم کرد :

۱ - تکرار و تقلید : نخستین موضوعی که در شاهنامه جلب دقت میکند تکرار بسیاری از اجزاء داستانها بصورت‌های گوناگونست که در اغلب حماسه‌های ملی جهان نیز دیده میشود و تنها بروایات حماسی ایران اختصاص ندارد . از جمله این مکررات که در جای خود نیز بدان اشاره خواهد شد داستان هفتخانست . هفتخان رستم و اسفندیار وجوه شباهتی با یکدیگر دارند و ظاهراً یکی از این دو داستان از

دیگری مأخوذ است نلد که چنین می‌پندارد که جنگهای رستم با دیوان مازندران روایت کهنه جدا گانه‌یست که از یکطرف از روی ماجراهای اسفندیار و از طرف دیگر از روی مسافرت رستم به هاماوران ترتیب یافته و پدید آمده است^۱. داستان تصرف گنگ‌دژ و بهشت گنگ نیز که در جنگهای کیخسرو و فراسیاب می‌بینیم هردو مشابهند و در هردو لشکر کشی طوس بی‌موفقیت او خاتمه می‌یابد و این هردو از يك اصلند. شاید اصلاً این دو جنگ از یکدیگر مجزا بوده ولی وجوه شباهتی در یکی از آنها مایه آمیزش و اختلاط هردو باهم شده باشد.

انتخاب اسب سهراب بتمام معنی شبیه با انتخاب اسب رستم و یقیناً این امر تقلیدی از داستان برگزیدن رخس است چنانکه اسب سهراب از نژاد رخس نیز میباشد - پرتاب شدن سنگ بدست بهمن بر سر رستم در شکار گاه شباهت بسیاری پرتاب کردن سنگ بوسیله برادران فریدون بر او دارد. رستم سنگ را با پای و فریدون با فسون نگاه داشته است - داستان بر اهام یهود و فرشید ورد و رفتار آندو با بهرام محققاً از يك اصل و مأخوذ از یکدیگرند یعنی یکی قدیمتر و اصلی‌تر از دیگریست. عین این حال تقریباً در داستان شطرنج و فرستادن آن از جانب رای هند بدربار انوشیروان و داستان حقه سربمهری که قیصر روم فرستاده بود، نیز ملاحظه میشود و گشاینده این هردو راز بزرگمهر است. این دو داستان نیز لاشك نتیجه يك فكر و علی التحقیق یکی تقلید از دیگریست.

داستانهای پهلوانان بزرگ خاصه جنگهای آنان معمولاً از یکدیگر تقلید و اخذ شده است و در اغلب آنها جنگ بادی و جادو و شیرواژدها بصورت‌های نزدیک بهم دیده میشود.

۴ - متناقضات : در شاهنامه گاه مطالبی نقیض یکدیگر نیز دیده میشود مثلاً پس از قتل سیاوش رستم با انتقام خون او بتوران تاخت و آنجا را گشود و ویران ساخت و سه سال نیز در آن فرمانروایی کرد اما در افسانه‌های بعد در این کشور ویران که يك درخت نیز در آن برجای نمانده بود، یکباره شاه و پهلوانان و لشکریان پدید آمده و مدتها

بسختی در برابر ایرانیان مقاومت کرده‌اند چنانکه برای فتح آن اردو کشی‌های متعددی صورت گرفت که بعضی از آنها باشکست ایرانیان نیز همراه بود. از اینجا چنین برمی‌آید که دنبال داستان سیاوش روایت حمله رستم بتوران و ویران کردن آن بکین شاهزاده ایران وجود داشت و فردوسی آنرا همراه داستان اصلی بنظم درآورد و در عین حال نیز داستان مستقلی در باب کیخسرو و جنگهای او باتورانیان در دست بود که در هر يك از این دو داستان جنگ باتورانیان و برافکندن سلطنت افراسیاب بنحوی شرح داده شده و این هر دو داستان بصورت اصلی خود در شاهنامه منشور نقل شده و سپس بوسیله فردوسی بنظم درآمده بود.

از این گونه تناقض‌ها در شاهنامه بسیار میتوان یافت و از آن جمله است تناقضی که میان اقوال فردوسی در باب قتل اولاد گودرز روی داده است مثلاً در شاهنامه از قتل هفتادپسر گودرز در جنگهای کیخسرو باتورانیان سخن میرود ولی در داستان بیژن چنین می‌آید که برای آل گودرز مصیبتی دشوارتر از حادثه بیژن و اسارت او نبود. پیدا است که اسارت يك مرد آسانتر از قتل هفتاد کس است و بنا بر این باید گفت که داستان بیژن داستانی جداگانه است و فردوسی آنرا از مأخذ مشهور خود یعنی شاهنامه ابومنصوری بر نداشت (چنانکه قبلاً نیز حدس زده و گفته‌ام) - در آغاز داستان سیاوش چنین می‌آید که مادر او از دختران کرسیوز است و این سخن تباین عظیمی بادشمنی سخت و عجیب کرسیوز با سیاوش دارد. دیگر از متناقضات اقوال فردوسی داستان قتل کلباد است در جنگ کیقباد با افراسیاب و زنده شدن او در عهد سیاوش و حاضر شدن باوی در بازی گوی، و کشته شدن الوا بدست کاموس کشانی در عهد خسرو و پدید آمدن او در جنگ اسفندیار با رستم، و تنها مهرب ما در موجه دانستن این غفلت‌ها آنست که این اسامی را متعلق با افراد مختلفی بدانیم نه از پهلوانان معینی که یکبار از میان روند و باز پدید آیند.

۴ - وصف : مسأله دیگری که در شاهنامه اهمیت بسیار دارد موضوع وصف

است. فردوسی تا آن حد خوب از عهده وصف میدانهای جنگ، اوصاف پهلوانان، توصیف جنگهای تن بتن، نعت مناظر مختلف طبیعت و امثال اینها برآمده است که

در زبان فارسی شاعری را از این حیث همدوش او نمیتوان شمرد . فردوسی آنچه را که وصف می کند تجسم میدهد و این نماینده کمال قدرت شاعر در بیان مطالب است و بهترین وصف آنست که موصوف در برابر خواننده مجسم و مشخص شود . یقیناً ذکر جنگها در مآخذ اساسی شاهنامه به صورتی که در آن می بینیم مفصل و مشروح و جاندار نبود و تفصیل و جاننداری مناظر و اشخاص شاهنامه تنها نتیجه قدرت و مهارت سازنده آنست . قدرت عظیم فردوسی را در توصیف از اوصاف میادین جنگ و لشکر کشیها و جنگهای تن بتن و همگروه و اوصاف پهلوانان میتوان شناخت و ازینرو در باب آنها جدا گانه سخن میگویم .

۴ - جنگ و لشکر کشی : بهترین توصیفهای شاهنامه خاص میدانهای جنگ است . در میدانهای جنگ شاهنامه غوغای عجیبی برپاست : دلیران گردنکش بجان یکدیگر میافتند ، مبارزان در ستیز و ستوران بجست و خیزند ، توده های عظیم اسلحه برهم میخورند ، چکاچاك تیغ و سنان گوش فلک را کر میکند ، نعره های تهمت نان زمین را بلرزه میافکند ، از سم ستوران زمین شش و آسمان هشت میشود ، فریاده گیر و گیر و دار با آسمان میرود ، چشمه خورشید روشن از گرد سواران تیره میشود ، از کشته ها پشته ها پدید می آید ، نهیب گرز و تیغ پهلوانان قلب و جناحین سپاه خصم را بهم در می افکند ، تیر چون باران بر سر دشمن فرو میبارد ، سر و دست بر آسمان پرتاب می شود ، یال و کوپال از زخم گرز خرد میگردد ، سیل خون در دشت و صحرا روان میشود و کار بجایی می کشد که مرغ را نیروی پرواز بر فراز میدان نمی ماند .

در میدانهای جنگ گاه سخن از جنگهای تن بتن است . در این جنگها از گرز و شمشیر و خنجر و کمند و خشت و ژوبین هریک بجای خود استفاده می شود و گاه دو پهلوان بزرگ وقتی همه این سلاحها را بکار بردند و بعضی را خرد و ناچیز نمودند از اسبها فرود می آیند و بکشتی دست میزنند . در جنگهای تن بتن از هر جانب کسی ناظر امور میدان است ، پهلوانانی که بجنگ تن بتن مبادرت کرده اند از آسیب مبارزان دیگر برکنارند . گاه در عین جنگهای همگروه دو مبارز با یکدیگر در میدان دچار

میشوند و بجنگهای تن بتن میپردازند. جنگهای تن بتن در شاهنامه بهمان درجه از اهمیت است که جنگهای همگروه و فردوسی در این جنگها تنوعات بدیعی بکار برده که هر يك از آنها را در جای خود بنوعی خاص دلکش و زیبا میسازد. دوبار از پس از مقابله یکدیگر را معرفی میکردند و همآورد را از جنگ خود بر حذر می داشتند و بخودداری از این کار میخواندند و از عواقب محتوم مرگ خویش آگاه مینمودند و معمولاً پس از باریدن تیر بر یکدیگر خشت و ژوبین برهم میافکندند و آنگاه با شمشیر بجنگ می پرداختند و یا گرز بر سر و پال مبارز میکوفتند و سرانجام بکشتی دست میزدند. شاهکار فردوسی در وصف جنگهای تن بتن یکی جنگهای تن بتن رستم است با سهراب و دیگر با فراسیاب و اسفندیار و دیو سپید و دیگر جنگ تن بتن کیخسرو و شیده پسر فراسیاب و جنگهای دوازده رخ.

در شاهنامه از همه جنگها بتفصیل سخن نرفته و از بعض آنها باختصار یاد شده است ولی برخی از جنگها خاصه لشکر کشیهای بزرگ ایرانیان بتوران در نهایت تفصیل مذکور شده. سپاه توران معمولاً از حیچون عبور می کنند و بداخله ایران هجوم میآورند و جنگهای بزرگ شاهنامه اغلب در نواحی شرقی و شمال شرق ایران صورت گرفته است. بیشتر لشکرها از سواران پدید میآید و مانند آنست که پیادگان در شاهنامه کمتر توجه شده است.

سپاه در حین حرکت بسیار باشکوه و آراسته و مهیب و منظم است. هر سپاه بچند دسته تقسیم می شود و با هر يك درفش است برنگ و پیکر خاص. درفش رستم پیکر ارژدها و درفش کاوس برنگ زرد و با تصویر خورشید و درفش کیخسرو بنفش و پیکر شیر و دیگر درفشها پیکر پیل و گرگ و گراز و عقاب و جز اینهاست. در قلب لشکر با سپاهسالار درفش کاویان بریاست که نشانه فتح و پیروزی شمرده میشود.

هر دسته از پهلوانان و سپاهیان را رئیس و فرماندهی است که معمولاً سمت ریاست يك خاندان را دارد. باشکوهترین میدانهای جنگ میدانیست که در آن پهلوانی از ایران با سپاهی بزرگ از دشمنان بجنگد و آنانرا تار و مار کند. گیو پسر گودرز هنگام بیرون

بردن فرنگیس و کیخسرو از توران بچنین جنگی باتورانیان دست زد و سردار ایشان پیران را اسیر کرد. رستم نیز از اینگونه جنگها باتورانیان بسیار داشت و در اغلب جنگهای همگروه یکتنه صفوف سپاهیان خصم را درهم میشکافته و از میمنه بمیصره و از جناحین به قلب می تاخته و از کشتگان پشتهها میساخته است.

لشکریان هنگام حرکت و جنگ سپاهسالاری داشتند که بزرگترین پهلوانان و عزیزترین شاهزادگان باطاعت از او ناگزیر بودند. سپهبدار شاه شخصاً معین میکرد و اغلب شاه خود سپهسالار لشکر بود. سپهبدار ایران و همچنین توران با وجود پهلوانان در لشکرگاه نمی بایست سپاه خود را ترک کند و بجنگ رود.

همه لشکریان بدوستی شاه و کشور و حفظ درفش کاویان از روی میل و ایمان بجنگ برمیخواستند. پهلوانان نیز مانند سایر افراد سپاه بهمین امور خاصه نام و ننگ اهمیت می نهادند. رستم هنگام جنگ با اسفندیار برای حفظ نام و شهرت خود با انواع تحذیرهای سیمرغ تن در داد و روا دانست که با کشتن يك شاهزاده ایرانی خاندان او برافتد و در آخرت بعذاب الیم دچار شود. همه پهلوانان همین فکر را داشتند حتی پیرترین افراد آنان، و بهمین دلیل پهلوانان ایرانی از شکست ننگ داشتند، چون طوس از تورانیان شکست یافت کیخسرو و خشمگین شد و وقتی رهام در جنگ با اشکبوس از برابر آن پهلوان تورانی گریخت خشم پهلوانان ایرانی را برانگیخت.

۵ - پهلوانان : پهلوانان شاهنامه همه از ایرانیانند. در سپاه توران بندرت پهلوانی پیدا میشود و اگر پهلوانی میان آنان باشد یا از نژاد شاهان یعنی از خاندان تورپسر فریدونست و پهلوانی را از خاندان سلطنتی ایران بارت برده و یا فردی از مردم عادی که اندکی از اوساط مردمان زورمندتر و چابکتر باشد.

اما ایران شاهنامه بالعکس مکن دلیران و پهلوانان نیست که تناور و زورمند و مردانه اند. پهلوانان شاهنامه بهترین نمونه ایرانی واقعینند. همه صفات خوب ملی یعنی شاهپرستی، ایران دوستی، اطاعت، مردانگی، شجاعت، عظمت روح و فکر و امثال اینها در پهلوانان ایرانی یافته میشود. همه این پهلوانان مردمی خوشگذران،

متکبر، شجاع، ساده دل، خودستا، جوانمرد، سخنور و کار آگاهند. طول عمر و پر خوارگی و تحمل رنجها و سختیها و سفر بتنهایی از مزایای ایشانست. شاهرا بنهایت دوست دارند و سرپیچی از فرمان او را گناه میدانند و چنین می‌پندارند که برای حفظ تخت سلطنت جان و مال و آرام و قرار و زن و فرزند را ارجی و بهایی نیست. پهلوان ایرانی در جنگ پیشقدم است، از دشمن بیم ندارد و یکتنه بر سپاه دشمن میزند. تنها پهلوان تورانی که بالایی بلند و هیبت و شکوهی فراوان دارد افراسیاب است. قدا فراسیاب هشتاد و سه است و تا دو میل سایه میافکند اما او در برابر رستم مردی حقیر است چنانکه بایک دست وی بر آسمان بلند میشود و بار رستم برای ربودن تاج او ناچار بزمین خم میگردد. سهراب پسر رستم نیز همه خصائص پدر را بارث برده بود چنانکه حتی جهان پهلوان ایرانی هم در جنگ با او به مرارت‌های عظیم دچار شد.

پهلوان ایرانی از دروغ و جادوی بیم دارد. با جادوان و ساحران به همان درجه دشمنست که با خصمان ایران. یلان ایران همه خداپرست و متوکل علی الله اند و بکاری دست نمی‌زنند مگر از خداوند استعانت جویند. بر پدر و مادر بیش از آنچه معتاد است حرمت مینهند و اصولاً رعایت حرمت سالخورده‌گان برایشان فرض است. پهلوان ایرانی بدروغ و ترفند و مکر و فریب دست نمی‌یازد مگر برای نجات ایران و شاه و حفظ نام، و این در صورتیست که چاره‌ی جز آن نداند، از میان پهلوانان توران پس از اغریز و تنها پیران مردانه و بزرگ منش و وفادار و نیکو عهد است اما دیگران همه مردمی دیو سیرت و نبهره اند و از تزویر و دروغ و نامردمی باك ندارند.

ایرانیان در جنگها همواره اصول مردی و مردانگی را مراعات میکنند اما تورانیان برای نجات خود بجادوی و تزویر و افسون دست می‌زنند و از نامردمی و گریز باك ندارند. فرار برای سپاهیان ایران ننگی عظیم است و شکست در برابر دشمن از مرگ دشوارتر. ایرانیان شبیخون و امثال این افعال را عیب و عار می‌شمرند اما تورانیان از روی کمال ضعف و زبونی بدین کار تن در میدهند و ایرانیان تنها یکبار در جنگ پیران و گینو بدین کار دست زدند.

در جنگها دیده بانانی که از مواضع دور قدرت دیدار دارند گردا گرد میدان را مراقبت میکنند - ایرانیان تنها با آدمیان نمی جنگند بلکه بادیوان نیز بنبر دو مقاتلت میگرانید . جنگ بادیوان سخت ترین مراحل جنگست و بزرگترین پهلوان شاهنامه یعنی رستم گاه در جنگ با بعضی از دیوان مانند اکوان دیو و دیوسپید برنج کلی دچار می شود .

در شاهنامه از جنگهای موضعی نیز سخن رفته است . و در این جاسرو کار سپاهیان با دژ است . مهمترین و نامبردارترین دژها گنگ دژ است که سیاوخش ساخت و ایرانیان در گشودن آن رنجهای فراوان بردند . ایرانیان که در جنگهای میدانی هیچگاه گرد حيله نمی کردند برای فتح قلاع بزرگ بحيله متوسل میشوند . قارن در فتح دژالانان بحيله دست زد و رستم برای گشودن دژ کوه سپندبزی بازار گانان نمک در آمد و نظیر این عمل را اسفندیار برای گشودن روین دژ مرتکب شد اما این حيله ها تنها حیل مشروع جنگی است و هیچگاه بجادوی و سحر و دروغ منتهی نمیشود .

جنگجویان در حفظ اسلحه خود دقت بسیار دارند و افتادن سلاح ایشان حتی تازیانه بی حقیر و ناچیز بدست دشمن نیز برای آنان ننگی بزرگست . سلاح سپاهیان در شاهنامه عبارتست از کله خود و ترگ آهنین - خفتان - زره - گرز - شمشیر - خشت - تیرو کمان - کمند - سپر و تبر زین :

هنگام جنگ از آلات موسیقی جنگی استفاده میشود و از آن جمله است : هندی درای ، گاودم ، نای رویین ، رویینه خم ، کوس ، بوق ، شیپور ، کر نای ، زنگ زرین ، سنج ، تبیره ، جام (که مهره بر آن میزدند) و نای . از این آلات برای گرد آوردن سپاه یا فرمان حرکت یا فرمان هجوم و امثال این موارد استفاده میشود .

اسبان در میدانهای جنگ شاهنامه دور از اهمیت و مقام نیستند . برخی از اسبان داستانی را مرتبت و منزلتی عظیم است و از آن جمله است : اسب رستم (رخس - پهلوانترین اسبان شاهنامه) ، اسب سهراب ، اسب سیاوش (شبرنگ بهزاد) . رخس مانند پهلوانی برای محافظت رستم با شیر میجنگد و هنگام نزدیک شدن خطر او را بیدار میکند

شبرنگ بهزاد نیز سیاوخش را دوست دارد چندانکه چون سیاوش مرگ خود را نزدیک دید سر بگوش بهزاد نهاد و او را گفت که جز بکی خسرو بکسی دست ندهد. شبرنگ بهزاد نیز چنین کرد.

استفاده از پیل نیز در شاهنامه مورد توجه است. در جنگ‌ها اغلب پیل با تخت زرین و با پیل‌بان حرکت می‌کند. حمله پیلان بدشمن خطرناک و خطرناکتر از آن بازگشت آنها بجانب قوای خودی است.

۶- شاهان و شاهزادگان: شاهان و شاهزادگان ایرانی هم بتمام معنی صاحب خصائل و صفات پهلوانان ایرانند و تنها برخی را از میان ایشان بعضی صفات مذمومست (مانند کاوس)، و جمشید نیز تنها در اواخر عهد خود بفریب اهریمن از راه بیرون شد، پادشاهان و اخلاف و اسباط آنان زیباترین مخلوق الهیند، زیبایی سیاوش بدرجه‌ی بود که سودابه همسر کاوس را گرفتار او ساخت و افراسیاب را خیره کرد و بحیرت افکند، کیخسرو زیبایی و جمال چنان بود که پیران از دیدار او در او ان تولد حیران گشت و شاهان دیگر داستانی همه از این قبیل بودند.

فرشکوه شاهان در شاهنامه بیش از حد عادی و درجه معمولست. پادشاه فرشکوه و فرشکیانی همراهست و چون فرش از کسی بگسلد شکوه و هیبت او پایان می‌پذیرد؛ جمشید پس از گسستن فرش گرفتار ضحاک تازی گشت و کاوس در اواخر عمر بر اثر گسستن فرش مورد بی‌مهری پهلوانان و ایرانیان دیگر شد و بهمین سبب ایران آشفته و ویران گشت تا سرش بخواب گودرز آمد و تنها چاره کار ایران را در یافتن کیخسرو دانست و او را بر آن داشت که گیوراب جست و جوی شاهزاده ایرانی بتوران فرستند زیرا فرش چون از کاوس گسست بکیخسرو پیوست.

پادشاه فرمانروای مطلق است و سرپیچی از او امر او با بزرگترین گناهان برابر باشد. اسفندیار با آنکه میداند بستن دست رستم دور از مردانگی است و پهلوانی را که تخت کیان بدو باز بسته است نباید آزد، خود را باطاعت فرمان گشتاسپ ناگزیر می‌بیند و تنها راه سازش را بستن دست رستم و بردن او بدرگاه گشتاسپ میداند. اما

شاهان ایرانی کمتر از طریق انصاف و داد منحرف میشوند و همه آنان مردمی آزاده سخنی وجوانمردند و از مردم و سپاهیان چیزی دریغ نمیدارند. شاه ایرانی بعهده و پیمان خود وفادار است و اگر کسی مانند «پیروز» از پیمان بگردد زود بکیفر کردار خو میرسد. شاه ایران پهلوان و جنگجو و مبارز بیهمتاست اما پهلوانان ننگ دارند که بجای ایشان بجنگ رود. تنها کیخسرو باصرار شیده و باآرزوی خود با وجود تهاش پهلوانان بجنگ رفت و با این کار خود مدتی از روز مایه اضطراب ایرانیان شد. شاه ایران دیندار و پاک و پشت ایرانیان و غمخوار ایشانست و وظیفه هر ایرانی وفاداری نسبت به شخص شاه و اطاعت از اوست، نخستین وصایت رستم فرخزاد پیرادر خود اطاعت نزد کرد و رهانکردن او و بودن باوی تا آخرین نفس است زیرا او تنها کسی است که از تخمه شاهان بر جای مانده و صاحب فرکیانی است.

۷. انتقام: انتقام خون شاهان و شاهزادگان نیز برای ایرانیان فرض و واجب

است. اصولاً حس انتقام بزرگترین محرك اساسی تمام جنگها و اعمال جنگجویانست. آنکه بد کند بد خواهد دید خاصه اگر آن بد بکسی از خاندان شاهی باشد. کسی مورث زیان و آزاری شود یا جانی را تباه کند، بهیقین بیاد افره آن خواهد رسید و ح ممکن است نتایج سوء این امر گریبان گیر اخلاف او گردد. رستم با ارتکاب بزرگ خویش (قتل اسفندیار) نه تنها برعکس استغاثه خود بکیفر گناه خویش را بلکه فرزندان او نیز از میان رفتند و خاندانش برافتاد.

هر کسی باید انتقام پدر و یا اجداد خود را بگیرد اگرچه چند نسل بر کن آنان گذشته باشد، فریدون انتقام جد خویش جمشید را گرفت و منوچهر انتقام خود ایرج را و کیخسرو انتقام سیاوش را و بهمن انتقام اسفندیار را.

پهلوانان نیز در این انتقامهای ملی سهیمند. رستم با انتقام خون سیاوش نو زمین را ویران کرد، گیو با انتقام خون شاهزاده ایرانی يك سپاه تورانی را تار و ساخت و پیران را بجنگ آورد و هردو گوشش را سوراخ کرد. گاه کار ارضاء حسا

بجایی میکشد که مثلاً گودرز پس از کشتن پیران بکین سیاوش و پسران خود خون او را می‌آشامد. يك پهلوان ایرانی که از همه بزرگتر است انتقام خود را خویشتن گرفت و او رستم است که پس از سقوط در چاه برادر خود شغاد را باتیر بدرخت دوخت و باد افره آن بدکار را هم در حیات خویش بدود داد و آنگاه جهان را بدرود گفت.

۸- خوارق عادات : خوارق عادات در میان پهلوانان بسیارست. پهلوانان

یکتنه با يك سپاه می‌جنگند و همه را از میان می‌برند. رستم بدرجه‌یی عظیم خلقت است که هنگام نشستن يك سر از کسانی که نزد او ایستاده‌اند بلندتر است :

از آنکس که برپای پیشش بر است نشسته يك سراز او برتر است

و افراسیاب باقامت هشتاد و شش خود از بلندی بالای رستم بحیرت می‌افتد و همین عظمت جثه او مایه آن گشت که برای بیرون کشیدن او از شکم مادر پهلوی آن شیر زن را شکافتند. توانایی رستم بدرجه‌ییست که درختی را مانند علفی از زمین میکند و نره گوری را بر آن کباب می‌کند، اما درخت عظیم و نره گور بزرگ در دست توانای او از پر مرغی هم کمتر است :

چو آتش پراکنده شد پیلتن درختی بجست از در با بزن

یکی نره گوری نزد بر درخت که در چنگ او پر مرغی نسخت

بر سر چاه بیژن سنگی را که هفت پهلوان نمیتوانند برداشت از جای برمیکند، با پای خود پاره کوهی را که بهمن بسوی او افکند نگاه میدارد، هنگام حرکت بر روی زمین سنگ زیر پای او خرد میشود، با شیر و اژدها و جادو و دیو نبرد میکند و از هیچیک بیم ندارد، دریا و کوه در برابر او یکست... اسفندیار روین تن نیز تا درجه‌یی بر رستم نزدیکست اما سهراب از همه پهلوانان ایرانی بر رستم مانده‌تر است زیرا پسر اوست. نزد پهلوانان ایرانی بیم و هراس معنایی ندارد و از این روی میان سخت‌ترین حوادث با آرامش خاطر می‌گذرانند خاصه رستم که در میان دشمنان و دیوان رخش را در مرغزارها می‌کند و بخواب میرود. پهلوانان ایرانی در شرابخوارگی هم بالاتر از حد عادت معمولند و هیچگاه از شراب سرگران نمیشوند.

در شاهنامه بسیاری از امور نیز از حد عادت فراترست، مثلاً لشکرهای بزرگ بیک فرمان شاه از مواضع بعید بزودی فراهم می‌آیند و در درگاه حاضر میشوند، این لشکرهای بزرگ بهمان سرعتی که یک سوار تندرو می‌تواند، حرکت میکنند. سهراب از فراز کوه همه لشکر بزرگ ایران را می‌بیند و از این عجیب تره‌ریک از پهلوانان را چنانکه هستند مشاهده میکند و نام و نشان آنانرا از هجیر می‌پرسد، بیژن در قعر چاه سیاه نام رستم را که بخطی باریک بر مهر پیروزه نگاشته‌اند می‌خواند، دیده بانان از فرسنگها راه حرکت سپاهیان و حتی افراد را تشخیص میدهند.

ثروت شاهان ایرانی با بخششهای عجیب آنان نیز از حد عادت فراتر است در صورتیکه معمولاً عواید آنان از غنائم جنگ و از بازو ساو بدست می‌آید. برخی از پادشاهان خراجهای چند ساله را میبخشند، مثلاً اردشیر ده سال از مردم خراج نمیگیرد و برایگان سلطنت میکند و بهرام گور نه تنها از مردم ایران خراج نمی‌ستاند بلکه هفت سال تمام از پادشاهان تابع و فرمانبردار خود نیز بازو ساو نمی‌پذیرد.

این خوارق عادات لازمه هر حماسه ملی و طبیعی است، چنانکه در مقدمه شرح داده ایم و حماسه‌یی که از این صفت برکنار باشد صناعی است نه واقعی.

۹- زمان و مکان: در شاهنامه، مانند سایر حماسه‌های طبیعی و ملی، زمان و

مکان را ارج و بهایی نیست. تور در شمال شرق ایران (کشور ترکستان) و سلم در شمال غرب (کشور روم) سلطنت میکنند و میان آنان کشور ایران فاصله است اما این دو آزادانه با یکدیگر ارتباط دارند و از ملاقات هم برخوردارند. در اینجا فاصله مکانی فراموش شده است زیرا می‌بایست دودشمن ایران که روحاً نزدیکند جسماً نیز نزدیک و هم‌سخن باشند. طریقی که رستم برای رفتن بمازندران انتخاب کرد چهارده روز راه بود اما دیگری ششماه، معلوم نیست که این دورا چگونه با یکدیگر وفق میتوان داد و یک مسافت بعید چگونه با وجود هفتخان و برای خاطر آن یکباره بدین کوتاهی می‌گراید. رستم پس از ورود بخاک مازندران صد فرسنگ راه برید تا بکلوس رسید و از آنجا صد فرسنگ دیگر طی طریق کرد تا بر دیو سپید دست یافت. اما عجب در اینست که مازندران بیش از

سی فرسنگ عرض و صد فرسنگ طول ندارد چنانکه اگر درازای مازندران را نیز طی کنیم جولانگاه ما تنها صد فرسنگ است.

اشارات دیگر جغرافیایی خاصه اشاراتی که برای راه عبور تورانیان و ایرانیان و جنگهای ایشان در شاهنامه می بینیم جملگی مبهم و تاریک و دور از روش جغرافیایست و این ابهام و عدم توجه به فواصل زمانی و مکانی هم چنانکه در مقدمه گفته ایم از لوازم حماسه های طبیعی و واقعی است.

۱۰ - زن : در شاهنامه تنها مردانی پهلوان و تهم و مبارز نمی یابیم بلکه از چند زن که برویال پهلوانی داشتند و برخی از آنان در جنگها شرکت جستند اند نیز سخن رفته است خصائص جنگجویان را در برخی از این زنان نیز میتوان یافت مثلاً «جریره» دختر پیران وزن سیاوش چون پسر خود را بدست سپاهیان طوس کشته یافت پرستندگان را از موی کندن و مویه کردن بازداشت و گفت :

کنون اندر آیند ایرانیان	بتاراج دژ تنگ بسته میان
پرستند گانم اسیران کنند	دژ و باره کوه ویران کنند
دل هر که بر من بسوزد همی	ز جانم رخس بر فروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن	تن خویشتن بر زمین بر زدن

پس گنجها را با تش بسوخت و تیغی بر کف گرفت و شکم اسبان را جملگی بردرید و آنگاه بیالین فرود آمد و با دشنه بی که همواره زیر جامه داشت شکم خویش بردرید و بر بالین پسر جان داد.

این زن اگرچه تورانیست اما از نژاد ویسه و دختر پیران آزاده مر و مادریک شاهزاده ایرانی و همسر بزرگترین امید ایرانیان یعنی سیاوش است که او را قبل از فرنگیس بزنی گرفت و از چنین زنی در حماسه ملی ما جز مردی و مردانگی شایسته و سزاوار نیست.

برخی از زنان دیگر تورانی هم که قرابتی با ایرانیان دارند ازین گونه اند. «تهمینه» مادر سهراب و دختر شاه سمنگان در مرگ فرزند باز کاری ازینگونه پیش گرفت

و همه گنج و خواسته خویش را بینوایان بخشید و خود پس از یکسال بمرد.
 جنگ زنان در شاهنامه بیش از هر چیز زیبا و دلپذیر است. یکی از زنان که در
 شاهنامه بندرت از وی یاد شده «بانو گشسپ» دخت رستم وزن گیوملقب به «سوار» است.
 بنا بر آنچه در بانو گشسپ نامه آمده گیو که پس از رستم دومین پهلوان ایران بود با این
 زن برابر نمی آمد چنانکه چون رستم بانو گشسپ را بکاین گیو در آورد وی بر آشت و
 با گیو در افتاد و او را بیند در آورد و آنگاه بپایمردی رستم آزادش کرد.
 دیگر از زنان جنگجو و سوار شاهنامه «گردآفرید» از ساکنان «دژسپید» است.
 این دخت کمند افکن جنگجوی که: «زنی بود برسان گردی سوار همیشه بجنگ
 اندرون نامدار» چون سهراب را دریای دزدید:

بیوشید درع سواران بجنگ	نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو بزیر زره	بزد بر سر ترک رومی گره
فرود آمد از دژ بکردار شیر	کمر بر میان باد پایی بزیر
پیش سپاه اندر آمد چو گرد	چو رعد خروشان یکی ویله کرد
که گردان کدآمد و سالار کیست	زرزم آوران جنگرایار کیست

و چون با سهراب برزم اندر آمد البته با آن مبارز بیهمتا بجنگ برتاید و چون
 سرانجام سهراب از حال او آگاهی یافت:

شگفت آمدش گفت از ایرانسپاه	چنین دختر آید باورد گاه
سواران جنگی بر روز نبرد	همانا بابر اندر آرند گرد
زنانشان چنین اند ز ایران سران	چگونه اند گردان و جنگ آوران

این زن دلیر در چاره جویی و رای و تدبیر نیز مایه حیرت پهلوانزاده ایرانی گشت
 و گذشته از این در پرستش ایران هم از دیگر پهلوانان ایرانی فروتر نبود و یک پهلوان و
 سپهدار تورانی را اگر چند بیهمال باشد بهم سری نمی پذیرفت و میگفت: «که ترکان
 ز ایران نیابند جفت!»

دیگر از زنان پهلوان و نامبردار شاهنامه «کردیه» خواهر بهرام چوبین است.

این زن در شاهنامه نمودار کامل عقل و دانش و میهن پرستی و پهلوانی و چالاکی است .
از پندهایی که بهرام چوبین داد (آنگاه که سر از رای پرویز بتافت) همه صفات
عالیه اخلاقی و ملی او نمودار است و از جمله سخنان او ایات زیرین را از شاهنامه میتوان
برشورد :

هر آنکس که آهوی تو باتو گفت	همه راستیها گشاد از نهفت
مکن رای ویرانی شهر خویش	ز گیتی چو برداشتی بهر خویش
نکوهش مخواه از جهان سربس	نبود از تبارت کسی تاجور
جز از درد و نفرین نجویی همی	گل زهر خیره ببویی همی
چو گویند چو بیند بد نام گشت	همه نام بهرام دشنام گشت
بر این نیز هم خشم یزدان بود	روانت بدوزخ بزدان بود
بدل دیو را یار گردی همی	بیزدان گنهگار گردی همی
جهاندار تا این جهان آفرید	بلند آسمان از برش برکشید
ندیدند هرگز سواری چو سام	ترد پیش او شیر درنده گام
چو نوز شد از بخت بیدادگر	بیای اندر آورد راه پدر
همان مهتران سام را خواستند	همان تخت پیروزه آراستند
بدان مهتران گفت هرگز مباد	که جان سپهد کند تاج یاد
که خاک منوچهر گاه منست	پی تخت نوند کلاه منست
ز تو سام دانم که بد مرد تر	نجست این شهی چون نبدد گهر
چو دستان و چون رستم پیل تن	نجستند شاهی بدان انجمن
بدان گفتم این ای برادر که تخت	نیابد مگر مردم نیکبخت
ندانم که بر تو چه خواهد رسید	که اندر دلت شد خرد ناپدید

در مرگ بهرام چوبین نیز کردیه بر بستر او درعین وفاداری و سوگواری از این پندهای
خود یاد کرد و از اینکه سپهدار پند او را نشنیده بود اندوهی فراوان و غمی گران بدل داشت.

پهلوانیهای کردیه از جنگ با « تبرک » سردار چین ، که بفرمان خاقان از پی او آمده

بود، و کشتن این سپهسالار و نیز از هنرهای گونه گون که پیش خسرو نمود بخوبی آشکار میشود تا بدانجا که :

بدو مانده بدخسرو اندر شکفت چنان بر زوبالا و بازو و کفت

«شیرین» معشوقه وزن خسرو نیز از مشاهیر شاهنامه و در وفاداری سمر است. اما چون از این گروه و چندتن دیگر بگذریم زن موجودی ضعیف و سست رایست. پهلوانان و شاهان رعایت حال زنان را مانند همه ضعیفان واجب و ضرور می شمردند. نصایح زنان تردید پهلوانان ارج و بهایی ندارد. اسفندیار در پاسخ پندهای مادر چنین گفت :

که پیش زنان راز هرگز مگوی چو گویی سخن بازیابی بکوی
اگر لب بیندی ز بهر گزند نگویی زنانرا، بود سودمند
بکاری مکن نیز فرمان زن که هرگز نبینی زنی رایزن

بیژن از گشادن راز رستم (که بزی بازرگانان بتوران رفته بود) تردمنیژه سر باز زد ولی چون این زن فدا کار و وفادار سوگند یاد کرد، راز خویش را با او در میان نهاد.

زنان در شاهنامه از پوشیدگانند و از میان ایشان چنانکه دیده ایم برخی مانند گرد آفریدو گردیده زنانی دلیر و جنگجویند. سودابه زنیست زیبا و در عشق لجوج و پایدار ولی خبثی در نهاد خویش دارد و آخر بر سر این خبث سیاوش را از میان میبرد و خود نیز تباہ میشود و ایران و توران را بهم می افکند. زنان دیگر نیز هر يك خصائصی دارند که بالاتر از همه آنها رأفت و وفا و عواطف عالیة انسانی و مادر است.

۱۱ - عشق : در مقدمه این کتاب گفته ام که در منظومه های حماسی جهان آثار

عشق و افکار غنائی بسیار دیده میشود و داستان عاشقانه این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص است زیرا در آنها تناسوری و دلآرایی پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی بهم در می آمیزد و از آن میان عظمت عشق بهمان درجه از قوت آشکار میشود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی. در ایلیاد و ادیسه و منظومه بیوولف انگلیسی و رامایانای هندوان و منظومه های حماسی ایران همه آثار این عشق باشکوه و پیر ارج و بها که باید عشق پهلوانیش نام داد بنیکی یافته میشود و در آنها داستانهای عاشقانه زیبایی می بینیم که در میان

دارو گیر جنگ و شور و غوغای جنگاوران دل‌رانوازش می‌دهد و جان‌رارامش می‌بخشد. اما این داستانهای عاشقانه زیبا به تحقیق و بی‌هیچ‌گونه تعصب و جانب‌داری، در برابر داستانهای عاشقانه شاهنامه بهیچ‌روی ارجی و بهایی ندارد. کدام داستان عاشقانه فارسی‌رامی باید که مانند داستانهای عشقی شاهنامه در آنهارقت احساسات و لطف بیان و قدرت وصف باشکوه و جلال پهلوانان و یال و کوپال رزم‌آوران و جمال و لطافت زنان و عفت و پاکدامنی جوانمردان همراه باشد؟ - داستان زال و رودابه و منیژه و بیژن و سودابه و سیاوش بزرگترین و مهمترین داستانهای عاشقانه شاهنامه است و ما از عاشقیهای دیگری که در شاهنامه رفت مانند عشق تهمینه برستم و سهراب بگرد آفرید و مالک که دختر طایر عرب بشاپور و خسرو بشیرین و گلنار باردشیر و کاوس بسودابه، سخن نمی‌گوییم که هر يك بتنهایی موضوع داستانی جدا و مستقل است.

در داستان زال و رودابه نزاع عظیمی میان عشق و پرستش نژاد شاهان ایران و دشمن داشتن خصمان آنان پدیدار است و همین صراع مایه تطویل داستان و افزودن درد زال و رودابه و گرفتار ساختن ایشان بفراقی ناپایدار است. اما این عشق و همچنین عشق بیژن و منیژه و دختر طایر عرب بشاپور و گلنار باردشیر بسود ایران ختام پذیرفت و مایه پدید آمدن پهلوانان و یاقوتوح تازه در برابر دشمنان یا ظهور پادشاهی بزرگ گشت و ازین روی می‌بینیم که وحدت نظر شاهنامه یعنی بیان مفاخر ایران در این داستانها محفوظ ماند چنانکه آنها را میتوان بحقیقت دنباله و جزء داستانهای پهلوانی دیگر دانست. داستان رودابه و زال در شاهنامه مقدمه ظهور رستم و داستان جنگهای بی نظیر اوست، داستان منیژه و بیژن نیز بچاره گری و تدبیر و پهلوانی نمودن رستم ختام می‌پذیرد، عشق تهمینه برستم مقدمه تولد سهراب و پدید آمدن یکی از بزرگترین داستانهای پهلوانی و غم‌انگیز شاهنامه است. پس داستانهای عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی این کتاب نمیتوان از داستانهای پهلوانی و حماسی جدا شمرد و اصولا باید دانست که در این عاشقیها زبونی و شیفتگی عشاق که بضعتن و پیریشانی فکر و خفت عقل کشد وجود ندارد و پهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی و مردانگی خود را نگاه میدارند.

عشق زنان در شاهنامه چنانکه دیده ایم اغلب مقدمه وقایع سیاسی یا جنگهای بزرگ نیز هست، عشق کاوس بسودابه مقدمه جنگ بزرگ رستم با شاه هاماوران (حمیر) - و عشق سودابه بسیاوخس اساس جنگها و کینه کشیهای ایرانیان و تورانیان و برافتادن سلطنت افراسیاب - و عشق مالکه بشاپور مایه فتح شاپور - و عشق گلنار کنیزك اردوان باردشیر باعث فرار او و پدید آمدن سلطنت ساسانیان شد.

عشق شاهان همواره با فرو شکوه پادشاهی همراه است و در آنها جز حوادث رسمی و درباری واقعیهایی نمی یابیم. کاوس چون شیفته دختر شاه هاماوران گشت اورا بزنی از پسر بخواست؛ بهرام دختران برزین دهقان یعنی فرانك و ماه آفرید و شنبلیله و همچنین چهار دختر آسیابان را بمیل پدران و بآیین گیومرث و هوشنگ بزنی گرفت و در همه اینها مراسم مذهبی و درباری و آیین و جلال مرعی است. پهلوانان نیز در عشقهای خود جانب دین و مراسم دینی را مهمل نمی گذارند چنانکه رستم چون عشق غیر معتاد تهمیندرا بخود دید با آنکه دختری زیبا و دل انگیز بود از خواندن موبد و نکاح کردن او خود داری توانست کرد.

۱۲ - جادوی و جادوان : ساحری و ساحران نیز در منظومه های حماسی عالم مقام و مرتبتی دارند. وقتی سروکار دشمنان با پهلوانانی بزرگ باشد که با ایشان بنیروی شمشیر و بازو برابر نمیتوان گشت ناچار چاره گری و چاره جویی آنانرا بسحر و ساحری متوسل میسازد. تمام حیلها و مکرها و استفاده از زنان رامشگر و جاسوس (مانند استفاده از سوسن رامشگر در برز و نامه) نیز بهمین قصد صورت می پذیرد.

در شاهنامه بزرگترین جادوان از دیوانند. این موجودات چندان در جادوی چیره دستند که قوای طبیعت نیز رام آنانست. دیوسپید با سانی گرد و باد و خاک برانگیخت و ابر سیاه بر آسمان پدید آورد و از سپهر سنگ و خشت بر سر سپاهیان کاوس بارید. اکوان دیورستم را بجادوی بازمین از جای بر کند و بر سر گرفت و با آسمان رفت و بدریا افکند.

اما ساحری تنها کار دیوان نیست و آدمیان نیز گاه بدین کار زشت دست میزنند و یکی از وظائف شاهان و پهلوانان ایران جنگ با ساحران و ساحریست و این سنخ فکر

نتیجه نفوذ مذهب زرتشت است که جادوی راممنوع و جادوان را مطرود کرده . هنگامی که کیخسرو پادشاهی بلهراسپ داد در برابر سربیدیچی و استنکاف پهلوانان و بزرگان و بر شمردن مناقب لهراسپ چنین گفت :

پی جادوان بگسلاند ز خاک پدید آورد راه یزدان پاک

اسفندیار هنگامی که از بند پدر رها شد و از یداد گریه‌های ارجاسپ آگهی یافت بایزدان پیمان کرد که چون بر ارجاسپ پیروز شود با بادی جهان و برانداختن بد کیشان و جادوان کوشد :

همه بیرهان را بدین آورم سر جادوان بر زمین آورم

یکی از خانهای هفتگانه اسفندیار نبرد با زنی جادو است که اسفندیار بجهد ورنج او را از پای در آورد و رستم نیز در هفتخان خود بچنین رنجی گرفتار شد .

در قسمت اساطیری شاهنامه جنگ با افسونگران و جادوان از همه جا بیشتر مشهود است . سپاهی که بجنگ طهمورث آمد از دیوان و افسونگران و جادوان بود :

همه نره دیوان و افسونگران برفتند جادو سپاهی گران

ساحران مردانی زورمند و چیره دستند چنانکه بجادوی بر طبایع دست دارند و میتوانند ابر ببارند و باران ببارند و هوا را تیره و تار سازند و در آفتاب تموز برف و یخ و سرمای سخت ایجاد کنند چنانکه: «سرو» پادشاه تازیان بچاره گری بر پسران فریدون برف و باران بارید و سرمای سخت آورد تا مگر آن سه را از پای در آورد اما فرایزدی ایشانرا از آسیب آن سرما نگاه داشت ، دیوسپید بافسون و جادوی جهانرا تیره و تار کرد و ابری سیاه پدید آورد و بر لشکر کاوس سنگ و خشت بارید و چشمان آنانرا کور ساخت ، در داستان رزم کاموس چون تورانیان از انبوهی سپاه ایران بیم داشتند جادوی پیر را با شفته کردن هوا و باریدن برف و باران برانگیختند :

ز ترکان یکی بود با زور و نام بافسون بهر جای گسترده کام

چنین گفت پیران بافسون پژوه کز ایدر برو تا سر تیغ کوه

یکی برف و سرما و باد دمان برایشان بیاور هم اندر زمان

چو شد مرد جادو بر آنجا روان
بر آمد یکی برف و باد دمان
همه دست نیزه گذاران ز کار
فرو ماند از برف و از کارزار
ساحری و چاره گری خاصه در جنگها که جای مردی و مردانگی است کار
دشمنان ایرانست و ایرانیان هیچگاه بدین کار دست نمی زنند و آنرا کاری اهریمنی میدانند
و با آن بجنگ و ستیز بر می خیزند و تنهای یکجا رستم بچاره گری متوسل میشود نه بساحری
و آنهم براهنمایی زال که بقول اسفندیار مردی جادو پرست و در جادوی زبردست بود .
رستم چون از نبرد اسفندیار خسته و کوفته باز گشت از زال چاره کار بجست ، زال از
سیمرغ یاوری خواست و سیمرغ جراحات رستم پیست و او را بچوب گز و انداختن تیر
گزین بر چشم اسفندیار راه نمود . اسفندیار پس از باز یافتن هوش دانست که رستم بچاره
گری او را از پای در آورد و آن چوب گز از چشم بیرون کشید و رستم را بر این کار
سرزنش کرد :

بمردی مرا پور دستان نکشت
نگه کن بر این گز که دارم بمشت
بدین چوب شد روز گارم بسر
ز سیمرغ و ز رستم چاره گر
فسونها و این بندها زال ساخت
که این بندورنگ از جهان او شناخت

پهلوان سیستان که همواره بمردی و نام زیسته بود و نمی خواست بردست
اسفندیار کشته شود و بهمین سبب نیز بچاره گری دست زده بود ، از این سخن شرمسار
شد و از اعتراف و اقرار بگناه چاره ندید و پشیمانی خویش را بصراحت اظهار کرد :

بیامد بنزدیک اسفندیار
بمانده زغم خسته و سو گوار
چنین گفت پس بپشوتن بدرد
که مردی ز مردان سزدیاد کرد
چنانست کو گفت یکسر سخن
ز مردی بکثری نیفکند بن
همانا که از دیو ناسازگار
مرا بهره رنج آمد از روزگار
که تا من بمردی کمر بسته ام
همی رزم گردنکشان جسته ام
سواری ندیدم چو اسفندیار
زره دار و با جوشن کارزار

چوبیچاره بر گشتم از جنگ اوی بدیدم کمان و بروچنگ اوی
سوی چاره گشتم ز بیچارگی ندادم بر او سر یکبارگی
زمان ورا در کمان ساختم چو روزش سر آمد بینداختم
همانا کزین بد نشانه منم وزین تیر گز با فسانه منم

اگر چه در اینجا يك پهلوان ایرانی بچاره گری دست یازید اما نباید فراموش کرد که داستان اسفندیار ساخته دست موبدان و روحانیان زردشتی است. اسفندیار بزرگترین پهلوان مذهبی مزدیسناست و رستم که بآیین زردشت در نیامده بود لابد در برابر او همان ارج و بهایی داشت که يك تورانی در برابر مردی از ایران و بنا بر این نسبت حيله و چاره گری بدو کاری دشوار نیست و بهمین دلیل است که ما نخستین بار چاره گری و ناجوانمردی از يك پهلوان ایرانی مشاهده می کنیم. گذشته از این پشیمانی و توبت رستم گناه او را تا درجه بی می سترد خاصه که رستم برای نام و ننگ بدین کار دست زد نه بآرزوی دیگر و علاوه بر این هیچ پهلوان تناوری یارای غلبه بر اسفندیار نداشت زیرا او روین تن بود و چیرگی بروی جز از طریق چاره و حيله میسر نمی گشت و بنا بر این غلبه اسفندیار بر رستم هم از طریق پهلوانی و مردی تیسیر نمی پذیرفت.

۱۳ - پیشگویی : یکی از مسائل مهم شاهنامه حدیث پیشگوییهای گونه -

گو نیست که در آن شده است. پیشگویی و خبر دادن از مغیبات در اساطیر و داستانهای حماسی جهان امری رائج است و هیچیک از حماسه های طبیعی و ملی را از آن خالی نمی یابیم. در شاهنامه بسیاری از وقایع بزرگ تاریخی بیاری موبدان و ستاره شناسان و پیشگویان و خواب گزاران معلوم رأی پادشاهان و پهلوانان شده است و در این باب ایرانی و ترك و رومی و عرب همه یکسانند. ضحاک از سقوط پادشاهی خود بدست فریدون بطریق رؤیا و گزارش که موبدان و خواب گزاران کردند آگهی یافت؛ سام از وجود زال بالبرز کوه در خواب باخبر شد و بجست و جوی او تاپای کنام سیمرغ رفت؛ چون منوچهر از عشق زال بارودابه دخت مهرباب آگهی یافت از موبدان عاقبت این پیوند را باز پرسید، موبدان چنین گفتند که از این پیوند فرزندی که نگاهبان تخت و تاج کیان

ومایه فر و شکوه ایرانست پدید خواهد آمد و چون منوچهر از این حال آگهی یافت بدین پیوند رضاداد، افراسیاب از گفتار ستاره‌شناسان میدانست که از فرنگیس پسر آید که تخت و تاج او را برباد خواهد داد و سیاوش نیز از قتل خود بدست افراسیاب آگهی داشت؛ گودرز کشواد کان در عالم رؤیا از وجود کیخسرو در توران زمین آگهی یافت؛ کیخسرو میدانست که لهراسپ دیوان و جادوان را چگونه از جهان برمیافکند و از پسر آید که طریق داد و دهش گیرد و دین یزدان پیرا کند؛ گشتاسپ بیاری جاماسپ از چگونگی جنگ با ارجاسپ و کشته شدن پسران و برادر خود و شکست یافتن ارجاسپ آگاه بود و نیز بیاری جاماسپ می‌دانست که مرگ اسفندیار در زاوولستان بدست پوردستان خواهد بود؛ سیمرغ رستم را از عاقبت و خیم قتل اسفندیار آگهی داد و گفت هر که اسفندیار را بقتل آرد خان و مان او برباد خواهد شد و زال نیز از این امر آگهی داشت؛ پرویز از کار شیرویه پسر خویش آگاه بود و می‌دانست که سرانجام بدست او کشته خواهد شد زیرا منجمان و موبدان او را از این حال آگاه کرده بودند. از اینگونه پیشگویی‌ها در شاهنامه بسیار است و آخرین پیشگویی بزرگ در شاهنامه پیشگویی رستم فرخزاد است که ستاره‌شمر بود و از کار اختران و گردش ستارگان آگهی داشت و میدانست که خود در قادیسیه کشته خواهد شد و تخت ایرانیان برباد خواهد رفت و تازیان پیروز خواهند شد و جهان از تخمه ساسان تهی خواهد ماند. بنا بر این پیشگویی و خواب اسرار آینده را بر آدمیان مکشوف می‌ساخت و ایشان را بچاره‌گری برمی‌انگیخت اما همواره «برسم بوش اندر آید روش» و هیچگاه در برابر قضای الهی چاره‌گری سودی نکرد چنانکه چاره‌گریهای ضحاک و افراسیاب که از سر نوشت خود با خبر بودند بی‌نتیجه ماند و آنچه آرزوی یزدان بود برایشان رفت.

۱۴ - ملل و اقوام : اقوامی که از ایشان در شاهنامه بیش از همه سخن رفته است گذشته از ایرانیان، تورانیان و رومیان و هندوان و چینیان و تازیانند. این ملل جمله همسایگان ایرانیان بودند و از قدیم الایام با آنان دوستی و دشمنی داشتند و از اینجاست که نام هر يك از آنها در حماسه‌های ایرانی راه یافت و داستانها از ایشان پدید آمد و از جنگ

وصلح ایرانیان با ایشان سخنپارفت .

از میان این ملل پادشاهان توران و روم از بنی اعمام شاهان ایران بودند چه نسل همه بفریدون میرسید . بدین معنی که شاهان روم از نسل سلم و سلاطین ایران از نسل ایرج و فرمانروایان توران از اخلاف تور بودند . و گذشته از این میان سده‌سته از شاهان چندین بار مصاهرت و خویشاوندی صورت پذیرفت مانند پیوستگی سیاوش با فرنگیس دخت افراسیاب و انوشیروان بادخت خاقان و گشتاسپ با کتایون دختر قیصر و پرویز با مریم دختر قیصر .

اما هندوان از نزدیکان و بستگان ایرانیان نبودند (بنابر روایات قدیم) و میان این دو قوم نیز نزاع و جدالی نرفت ولی روابط ایشان با ایرانیان از قدیم الایام برقرار بود و تنها در عهد ساسانیان بهرام گور با شاه هند مصاهرت و خویشاوندی کرد . دلیل بزرگ فراموش شدن هندوان در حماسه ملی ایران آنست که آزادی از ایشان صورت نبست و روابط آنان با مردم ایران از حال عادی بیرون نرفت و گر نه میدانیم که هندوان از خویشاوندان قریب قوم ایرانی و پیش از مهاجرت هر دو قوم ایرانی و هندی بدرهٔ سند و نجدهای ایران قبیله‌یی واحد بودند و کشور و زندگی مشترکی داشتند .

اما چینیان اغلب با تورانیان مشتبّه و متحدند و شاه توران یا خاقان ترك گاه عنوان خاقان چین می‌یابد . روابط ایرانیان با چینیان در عهد پهلوانی زیاد نیست و تنها گاهی خاقان چین با افراسیاب تورانی یاری میکند و بجنگ ایرانیان می‌آید و چنانکه میدانیم رستم خاقان چین را بخدمت کمند افگند و از پشت پیل بریز آورد . اما روابط چینیان و ایرانیان در عهد شاهان ساسانی زیاد و قابل اعتناست .

از میان این اقوام پس از تورانیان اعراب بیش از همه دشمن ایرانیان شمرده شده‌اند اگر چه نزاع ایران و روم بیش از خلاف ایرانیان و اعراب است . ضحاک که بروایت شاهنامه از میان اعراب برخاسته بود از کسانیست که مانند افراسیاب و اسکندر ایران را ویران و ایرانیان را تباہ ساخت ولی با اینحال میان این دو قوم خویشاوندیها رفت ، مانند خویشاوندی پسران فریدون با سروشاه یمن و خویشاوندی زال با مهراب

کابلې نښه ضحاک .

در باب روابط ایرانیان باتورانیان و رومیان و تازیان در چند صحیفه پیش اندکی سخن رانده‌ام و از تورانیان در فصلی خاص یکبار دیگر باشباع سخن خواهم گفت .

در میان این اقوام ایرانیان صاحب مقامی بلند هستند . نژاد ایرانی زیباترین نژاد جهان و متمدن‌ترین و شجاع‌ترین آنهاست . پهلوان بزرگ ایرانی رستم است که هیچکس را در جهان یارای برابری با وی نیست . پهلوانان دیگر ایران نیز از اینگونه‌اند خاصه اسفندیار و فرامرز و سهراب و گیو و بیژن که هر یک با لشکری از اقوام غیر ایرانی برابرند . گیو بتنهایی لشکری بزرگ را از توران که دوازده هزار تن بودند شکست و بسیاری از ایشان بکشت ، اسفندیار خود را بیک تنه بر سپاه دشمن میزد و از ایشان بسیار میکشت و باقی رامی شکست ، سپاه ایرانی بهر جا که میرفت فتح و ظفر با خود میبرد مگر جایی که خصمان بجادوی دست میزدند و یا ناسپاسی و نافرمانی شاه و امثال این اعمال مایه خذلان و تیره روزی ایرانیان میکردید .

دانشمندان ایران نیز در سراسر جهان نظیر نداشتند و بزرگ‌ترین مشکلات جهان را که علمای روم و هند از ایشان میپرسیدند حل میکردند . مهمترین دانشمند ایرانی در شاهنامه بوذرجمهر (بزرگمهر) است که شکست در کار فاضلان و دانایان هند و روم آورد و هیچیک از پرسشهای آنان را بیجواب نگذاشت .

بهر حال در شاهنامه نژاد ایرانی بالاتر از همه نژادهای جهانست و این لازمه یک حماسه ملی است که مبتنی بر بیان مفاخر ملی باشد .

گذشته از پهلوانی و شاهدوستی ، ایرانیان در شاهنامه صاحب بالاترین درجه تمدن هستند و صفات عالی انسانی از قبیل وفا و سخا و عدل و تدبیر و نظم و سیاست و حکمت و معرفت و خدا پرستی خاصه ایرانیانست . پهلوانان در عین خونریزی رحیم و رؤف‌اند و در نهایت قدرت و زور تکیه بر لطف خداوند دارند . جنگ و خونریزی و پیشدستی در جنگ از دشمنان ابرانست و ایرانیان تنها برای دفاع و احقاق حق یا گرفتن کین شاهان دست بشمشیر می‌یازند و بدین جهت رستم با همه خونریزی و صلابت محبوبست و سران توران با ضعف و بیچارگی مبنفوذ .

از سخنانی که رستم پیران گفت بخوبی برمی‌آید که تورانیان از حیث تمدن بسیار پست بودند و در نظر ایرانیان ارج و بهایی نداشتند و سرزمین ایران در قبال سرزمین توران «آباد بوم» خوانده می‌شده است.

مگر گفتم این خاک بیداد شوم	گذاری بیایی با باد بوم
بدینی مگر شاه با داد و مهر	جوان و نوازنده و خوب چهر
ترا خوردن مار و چرم پلنگ	همی خوشتر آید ز دیبا و رنگ

۱۵ - تقسیمات شاهنامه : شاهنامه بنا بر نسخ اخیر بچهار کتاب تقسیم شده است.^۱ کتاب نخستین پس از ذکر مقدماتی در حمد و ستایش یزدان و خرد و بحث در آفرینش جهان و آدمیان و خلقت آفتاب و ماه و درود بر پیغمبر و یاران او و گفتار در فراهم آوردن شاهنامه و اقدام دقیقی بنظم آن و توجه فردوسی بدین کار و بدست آوردن نسخه‌یسی از شاهنامه ابو منصور و ستایش سلطان محمود و امیر نصر بن سبکتکین، از سلطنت گیومرث آغاز میشود و بچینگ فربرز سپاهسالاری ایران با پیران و یسه سپهدار افراسیاب ختام می‌پذیرد و حاوی داستان پادشاهی گیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاک و فریدون و ایرج و منوچهر و داستان زال و زادن رستم و سلطنت نودروز و کرشاسپ و کیقباد و کیکاوس و قسمتی از عهد کیخسرو است.

کتاب دوم از رزم کاموس آغاز و بیاز گشتن گشتاسپ از روم تمام میشود. این کتاب پراست از حوادث عهد کیخسرو و قسمت اعظم آن راجع است بگرفتن کین سیاوش و جنگهای بزرگ ایرانیان و تورانیان. این کتاب تنها بدو پادشاه یعنی کیخسرو و لهراسپ اختصاص یافته و قسمت بزرگی از داستان گشتاسپ یعنی داستان رفتن او بروم و ماجرای وی با کتایون نیز در جزء داستان لهراسپ آمده است.

کتاب سوم از تفویض سلطنت بگشتاسپ و انزوای لهراسپ آغاز می‌گردد و تا پایان سلطنت قباد پدر انوشیروان کشیده میشود یعنی در آن از سلطنت گشتاسپ و داستان اسفندیار و سلطنت بهمن و همای و دارا و اسکندر و سلطنت اشکانیان و اردشیر بابکان و

شاپور و اورمزد و بهرام و بهرام پسر بهرام و نرسی و اورمزد پسر نرسی و شاپور پسر اورمزد و اردشیر برادر شاپور و شاپور پسر شاپور و بهرام پسر شاپور و یزد گرد پسر بهرام و بهرام گور و یزد گرد و هر مزد و پیروز و بلاش و قباد سخن رفته است .

هزار بیت از آغاز این کتاب چنانکه فردوسی خود گفته است از آثار دقیقی است و آن قسمتی از سلطنت گشتاسپ در باب ظهور زردشت و جنگ مذهبی ارجاسپ تورانی با گشتاسپ است که مرگ نابهنگام شاعر مایه ناتمام ماندن آن گشت . مهمترین داستان این کتاب داستان هفتخان اسفندیار و داستان رستم و اسفندیار و داستان قتل رستم و داستان اسکندر و داستان اردشیر بابکان و داستان شاپور و داستان بهرام گور است .

کتاب چهارم از سلطنت انوشیروان آغاز میشود و بقتل یزد گرد و برافتادن سلطنت ساسانیان پایان می پذیرد و راجعست به سلطنت انوشیروان و هر مزد و خسرو و پرویز و طغیان بهرام چوبین و قتل او و سلطنت شیرویه و گراز ماقب بفراپین و پوران دخت و آذر میدخت و فرخزاد و یزد گرد . سلطنت انوشیروان و خسرو پرویز و داستان بهرام چوبین از بهترین قسمتهای این کتاب (کتاب چهارم) است . در سلطنت انوشیروان چندین داستان کوچک مانند داستان آوردن شطرنج و داستان گو و طلحند و هفت بزم انوشیروان و بزرگمهر - و در سلطنت هرمز و خسرو پرویز دو داستان زیبای بهرام چوبین و خسرو و شیرین آمده است .

۱۶ - مطالب و پیوند آنها : چنانکه در بادی امر در می یابیم مطالب اساسی

شاهنامه عبارتست از شرح اساطیر و داستانهای پهلوانی ایران و بیان احوال گروهی از شاهان و اعمال تاریخی یا داستانی آنان . این مطالب اساسی را اگر از شاهنامه بیرون آوریم و مرتب کنیم شاهنامه یی بمراتب کوچکتر از شاهنامه فعلی خواهیم داشت که در آن جز مطالب اساسی راجع به سلطنت شاهان و شرح داستانهای اصلی در باب عهد آنان نخواهیم یافت . شرح سلطنت گیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاک و فریدون در شاهنامه بتمام معنی چنین صورتی دارد یعنی بوضع است که تلخیص آن تقریباً دشوار و نیازمند حذف مطالب اساسی است . شرح سلطنت منوچهر و کیکاوس و کیخسرو و لهراسپ اگر با چنین

روشی در آن نظر کنیم چندین بار کمتر از آنچه اکنون در شاهنامه می‌بینیم خواهد شد زیرا چنانکه می‌دانیم چندین داستان بزرگ پهلوانی و عشقی مانند داستان زال و رودابه و داستان تولد رستم و جنگ او با پیل سپید و داستان هفتخان رستم و سیاوش و سودابه و بیژن و منیژه و نخجیر کردن رستم در شکار گاه افراسیاب و داستان رزم رستم و کاموس و رزم رستم با اکوان دیو و داستان گشتاسپ در روم و ماجرای او با دختر قیصر و امثال اینها در ضمن داستانهای این شاهان راه یافته و گاه در اهمیت از آنها نیز در گذشته است. در داستان شاهان دیگر خاصه گشتاسپ و انوشیروان نیز از اینگونه داستانهای اضافی بسیارست مانند داستان اسفندیار که ظاهراً خود کتابی علی حده بود و داستان بزرگمهر، کلیه و دمنده، پیدا شدن شطرنج، گو و طلحند و امثال اینها و اگر این مطالب اضافی را از شاهنامه بکاهیم بیقین شاهنامه‌یی بمراتب کوچک‌تر اما خشک و نامطبوع (از حیث مطالب) خواهیم داشت.

شاهنامه ابو منصور چنانکه از غرر اخبار ملوک الفرس درمی‌یابیم تقریباً چنین حالی داشت. و اگر چه داستانهای مانند زال و رودابه و رستم و اسفندیار و امثال اینها در غرر اخبار ملوک الفرس دیده میشود اما مطالبی بنهایت کمتر از شاهنامه فردوسی دارد و ما چنانکه قبلاً تحقیق کرده و گفتدایم فردوسی مطالب اضافی خود را از مآخذ دیگری غیر از شاهنامه ابو منصور یافته و در شاهنامه خود راه داده و گویا بعضی از این داستانها را پیش از یافتن شاهنامه ابو منصور و بعضی را هنگام نظم آن یافته و منظوم کرده باشد.

فردوسی با استادی و مهارت توانست میان این داستانهای پراکنده ملی ارتباط و نظم ایجاد کند و آنها را بنحوی بهم پیوند دهد که خیال بیتونت و جدایی آنها با نظر اول در ذهن خواننده راه نجوید اما با تمام این احوال متناقضات اقوال فردوسی چنانکه دیده‌ایم گاه پرده از روی کار بر میدارد و این حقایق را بر ما روشن و آشکار میسازد.

شاهنامه فردوسی با توجه باین مقدمات مجموعاً بیست از چندین داستان ملی که از مآخذ مختلفی گرد آمده است و بهمین دلیل هم مطالب متنوع فراوان در آن دیده میشود و از این حیث در میان منظومهای حماسی عالم بی نظیر است زیرا در هیچیک از منظومهای حماسی حتی در منظومهای حماسی هندوان نیز تنوع مطالب باندازه شاهنامه

نیست. یکی از دلایل بزرگ اختلاف نسخ شاهنامه در تاریخ ختم آن (چنانکه دیده‌ایم) نیز همین است زیرا فردوسی پس از فراغ از نظم شاهنامه ابو منصور یکتا بار داستانهای را که تا آن هنگام بنظم آورده بود در شاهنامه خود جای داد و علی الظاهر چند بار دیگر نیز در اثر جاوید خود تجدید نظر کرد و هر بار چیزی بر آن افزود و نتیجه این امر اختلاف بعضی از نسخ قدیم شاهنامه شده که اکنون در کتابخانه‌های اروپا و احیاناً در ایران موجود است و تاریخهای مختلفی مانند ۳۸۴ و تاریخ تقریبی ۴۰۰ برای ختم شاهنامه در آنها آمده. مطالب و داستانهای منفردی که میتوان در شاهنامه نشان داد داستانهای ذیلست:

۱. زال و رودابه، داستان تولد رستم، کشتن پیل سپید، هفتخان رستم، نخجیر کردن رستم با پهلوانان در شکار گاه افراسیاب، رستم و سهراب، داستان سیاوش، رزم رستم در توران بکین سیاوش، داستان فرود، رزم کاموس، رزم رستم با اکوان دیو، داستان رزم بیژن با گرازان، داستان رزم گودرز با پیران و جنگ یازده رخ، پیکار کیخسرو، داستان گشتاسپ و رفتن او بروم، داستان اسفندیار و هفتخان او، داستان رستم و اسفندیار، داستان اسکندر، داستان اردشیر، داستان شاپور با مالکه دختر طایر عرب و رفتن او بزی بازرگانان بروم، داستان بهرام گور، داستانها و اعمال منسوب بعهد انوشیروان مانند: داستان خواب نوشیروان و گزارش آن بوسیله بزرگمهر، هفت بزم انوشیروان با بزرگمهر، داستان خاقان بانوشیروان، پند بزرگمهر بنوشیروان، داستان فرستادن رای هند شطرنج را نزد نوشیروان و ساختن بزرگمهر نرد را و فرستادن انوشیروان آنرا نزد رای هند، داستان طلحند و شطرنج یا داستان گو و طلحند، داستان ترجمه کليلة و دمنه، توقیعات انوشیروان، پندنامه انوشیروان، داستان کفشگر با انوشیروان، داستان بهرام چوبین، داستان خسرو و شیرین، سرکش و باربد رامشگر، داستان بنای مداین، نامه رستم فرخزاد بپیرادرش.

بعضی از این داستانها چنانکه گفته‌ایم در اصل شاهنامه ابو منصور وجود بود و این حقیقت از مقایسه غرر اخبار ملوک الفرس و شاهنامه بخوبی ثابت میشود. داستانهای دیگر را فردوسی از مأخذ جدید گرد آورد و بر متن اصلی خود افزود و میان آنها را

بنوعی پیوند داد. اما پیوند مطالب همه‌جا بخوبی محفوظ نمانده است مثلاً ربط داستان رستم و اکوان دیو با آنچه پیش از آن در شاهنامه دیده میشود بهیچ روی آشکار نیست و همچنین است ارتباط داستانها و بعضی از حوادث منسوب بعهد انوشیروان و داستان بیژن و منیژه با پیش و پس آنها در شاهنامه و امثال اینها.

در شاهنامه غیر از داستانهای اضافی داستانهای مکرر هم می‌توان یافت که مادر ذیل عنوان تکرار و تقلید از آن سخن گفته‌ایم.

۱۷. اضافات و مبدعات: آنچه تا کنون از اضافات و مکررات در شاهنامه دیده‌ایم منبعث از داستانهای پراکنده منشوریست که فردوسی اندک اندک بدست آورد و بنظم کشید و در جای جای شاهنامه جای داد اما در شاهنامه گذشته از این مطالب سخنانی دیده میشود که تنها ساخته طبع و فکر و یا نتیجه حوائج حیاتی شاعری یا متعلق بحوادث زندگی و عقاید اوست و از آن جمله است:

الف: ستایش یزدان - فردوسی بصورت‌های مختلف در شاهنامه خود درستایش یزدان و اثبات وجود و تجرد واجب سخن گفته است. مهمترین ستایش وی از خالق در آغاز شاهنامه است که آیات مشهور آن گواه اعتزال فردوسی و دلیل بزرگی بر قوت فکر وی در تصورات خود نسبت بوجود الهی و بعضی آنها شامل معنی وحدت وجود است.

ب: آفرینش جهان - در آغاز شاهنامه پس از حمد یزدان و ستایش خرد، فردوسی بحثی در باب آفرینش بعقیده فلاسفه و چگونگی احوال زمین و افلاک و فلک الافلاک و جانوران و آدمیان و گردش خورشید و ماه پیش گرفته است و چنانکه آشکار و مسلم است شاعر در این مورد از عقاید و اطلاعات علمی و فلسفی خود از یکسوی عقاید دینی از سوی دیگر استفاده کرده.

ج: ستایش پیغامبر و اظهار عقاید دینی - فردوسی در آغاز و پایان شاهنامه از عقیده دینی خود در غوغای تعصب محمود و محمودیان بصراحت نام برده و تعلق خویش را بآل علی و خاندان پیغامبر بصراحت آشکار کرده و درستایش آنان شدت بخرج داده و دشمنان علی بن ابیطالب را «بی پدر» دانسته و گفته است که یزدان تن آنان را با تش خواهد سوخت.

۵ : بزرگداشت خرد و دانش - فردوسی چنانکه سزاوار مردی دانشمند و دانش دوست است در منظومه بی نظیر خویش هر جا که توانست از بزرگداشت خرد و دانش دریغ نکرده و از آن بنیکی نام برده و آن را مایه فلاح دانسته و از هر چه ایزد داد بهتر و برتر شمرده است. فردوسی در ستایش خرد پیروی از عقیده حکماء آنرا نخستین مخلوق پنداشته و گفته است: «نخست آفرینش خرد را شناس» و این چنانکه میدانیم اساس گفتار قدماء در امر آفرینش و ربط حادث و قدیم است. «خرد» در شاهنامه اعم است از عقل نظری و عملی اما در غالب موارد منطبق بر قسم اخیر است مگر در آغاز کتاب که عقل بمعنی جوهر مجرد ذاتاً و فعلاً مفهوم میشود.

۵ : نصایح و مواعظ - بهترین قسمت اضافی شاهنامه اشارات اخلاقی و نصایحی است که استاد بزرگوار طوس بخوانندگان می کند. البته نصایحی که در شاهنامه می یابیم برخی متعلق بمتون اصلی و جزء داستانهاست و از آن جمله است نصایح بزرگمهر که در رأس همه نصایح شاهنامه واقعست و چنانکه میدانیم در ادبیات پهلوی سخنان حکمی و پند و نصیحت و کلمات قصار فراوان بود و از آن جمله است رساله پندنامه بزرگمهر که بجای خود از آن یاد کرده ایم. آثار این مواعظ و نصایح در ادبیات فارسی و عربی لایح و آشکار است ولی آنچه از این گونه عبارات در شاهنامه راه یافت از موضوع گفتار ما خارج و مراد ما از نصایح و مواعظ در اینجا پندها و نصایحی است که بر زبان فردوسی جاری شده و در شاهنامه او راه یافته است. این پندها و مواعظ اغلب در پایان داستانهای شاهان و پهلوانان و هنگام قتل و مرگ آنان و امثال این موارد دیده می شود. نخستین چیزی که بامرگ و قتل پهلوانی بخاطر فردوسی راه می جست بی وفایی و بی اعتباری جهان بود اما فردوسی میگوید در جهانی که همه چیز در آن ناپایدار است باید بنیکی کوشید و کردار و گفتار و اندیشه را بصلاح آورد :

چنین است گیهان ناپایدار تو در وی بجز تخم نیکی مکار

و از این طریق در می یابیم که فردوسی از تحسیر خود بر ناپایداری و بی اعتباری جهان نتیجه مثبت عملی می گیرد و با فکر کثرت و بیراه متوجه نمیشود. پایان داستان ضحاک از جمله بهترین مواردیست که فردوسی بازبان شیوای بی نظیر خویش بنصیحت و وعظ پرداخته و گفته است :

بیا تا جهان را بید نسپریم
نبا شد همی نیک و بد پایدار
همان گنج و دینار و کاخ بلند
سخن ماند از تو همی یادگار
فریدون فرخ فرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوی
بکوشش همه دست نیکی بریم
همان به که نیکی بود یادگار
نخواهد بدن مرا سودمند
سخن را چنین خوار مایه مدار
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
نوداد و دهش کن فریدون توی.

در پایان داستانها خاصه در مواضعی که پهلوانی محبوب بناکامی از میان رود فردوسی با نهایت توجع و تحسیر بر چرخ ستمکاره بیدادگر پر خاش می کند. هنگام قتل ایرج دو بیت ذیل بر زبان فردوسی جاری شده که از سویداء دل این آزاده مرد برخاسته است:

جهان را پروردیش در کنار
نهانی ندانم ترا دوست کیست
وزان پس ندادی بجان زینهار
بر این آشکارت بیاید گریست

ولی تلهف و اندوه این مرد گاه بحیرت و اعجاب می کشد چنانکه ناگزیر بر گشتگی خود در برابر اسرار سرگمشده طبیعت اعتراف می کند. در پایان داستان سهراب چنین آمده است:

چنین است رسم سرای کهن
بتو داد یکروز نوبت پدر
چنین است و رازش نیامد پدید
در بسته را کس نداند گشاد
سرش هیچ پیدا نبینی ز بن
سزدگر ترا نوبت آید بر
نیایی بخیره چه جویی کلید
بدان رنج عمر تو گردد پیساد

تفاوت فردوسی و دقیقی در این موارد آنست که سخنان فردوسی اغلب با تنوع همراهست و ما از تکرار مضامین در شاهنامه خستد و ملول نمیشویم اما دقیقی چنانکه دیده‌ایم پس از قتل همه پهلوانان و شاهزادگان ایرانی بیک منوال سخن گفته و یک مضمون را در تلهف بر مرگ آنان تکرار کرده است.

نصایح فردوسی گاه در آغاز داستانها که شاعر خود نام «خطبه» بر آنها نهاده آشکار است، در خطبه داستان سیاوش چنین آمده است:

سخن چون برابر شود با خرد
کسی را که اندیشه ناخوش بود
همی خویشان را چلیپا کند
ولیکن نبیند کس آهوی خویش
اگر داد باید که ماند بجای
چو دانا پسندد پسندیده گشت
روان سراینده رامش برسد
بدان ناخوشی رای او گش بود
بیش خردمند رسوا کند
ترا روشن آید همی خوی خویش
بیارای وزان پس بدانسا نمای
بجوی تودر آب چون دیده گشت

بهر حال قوت طبع و عظمت فکر و روشنی نظر در نصایح فردوسی بنیکی آشکارست
و مطلب مهم چنانکه دیدیم آنست که فردوسی هیچگاه در اندر زهای خود از صراط
مستقیم عمل و آزمایش منحرف نشده و خواننده را بسنگلاخ نظر و تصورات بی اساس
نیفکنده است .

و : مناظر و اوصاف - آنچه از مناظر در شاهنامه می یابیم و طراوتی که در
اوصاف میادین قتال و وصف پهلوانان و مجالس بزم می بینیم لاشک زاده طبع و اندیشه
حکیم ابوالقاسم فردوسی و نتیجه تصرف او در بیان وقایع است . شاعر استاد در اصل
داستانها دست نمیزد و آنها را دگر گونه نمی ساخت اما بیاری قوه تخیل و شعر
خویش آنها را از خشکی بیرون می آورد و بادر آمیختن اوصاف زیبا و بدیع تازگی و
طراوتی خاص بدانها می بخشید و این مهمترین خاصیتی است که ما در سخنان فردوسی
می بینیم زیرا چنانکه میدانیم شعرای حماسه سرای دیگر مثلاً دقیقی نتوانسته اند در
این کار بزرگ چنانکه باید کامیاب گردند و شاعرانی که پس از فردوسی آمدند اگر چه
مقلد و پیرو سبک استاد طوسند اما با آنکه وسایل کار را فردوسی برای آنان آماده و مهیا
کرده بود نتوانستند مانند استاد بزرگ سخن از آن وسایل آماده و مهیا استفاده برند .
فردوسی در وصف مناظر طبیعی نیز استادی مسلم است ، سرودی که در وصف مازندران
گفته از بدایع اشعار فارسی و بهترین وصفی است که تا کنون در باب این سرزمین
خرم زیبا بر زبان شاعری گذشته است و نیز وصف او در مقدمه داستان منیژه و بیژن از
شب ظلمانی وصفی کم نظیر است و از این قبیل است اوصاف دیگر مناظر طبیعی مانند
وصف آفتاب در موارد مختلف و وصف بهار در آغاز داستان رستم و اسفندیار و نظایر آنها .
اهمیت سخنان فردوسی در وصف مناظر طبیعی از باب سادگی و زیبایی و نزدیکی آنست
بطبیعت و واقع، چنانکه در اوصاف واقعی مورد انتظار و توجه است . البته در زبان فارسی

شاعرانی بزرگ بوصف مناظر توجه کرده‌اند و توصیف قصیده‌سرایان از مناظر مختلف طبیعت مانند وصف بهار و خزان و شب و طلوع و غروب و همچنین توصیف‌های رائع‌مثنوی سازان بزرگ که نظامی پیشرو و مقتدای ایشان بشمار می‌آید، اگر چه اغلب دارای ارزش ادبی کامل است اما در سادگی و زیبایی و ایجاز و کمال، اوصاف شاهنامه بر همه آنها سبقت گرفته است. وصف فردوسی در سایر موارد یعنی توصیف پهلوانان و میادین جنگ و مجالس بزم و حرکت لشکر و وصف زنان نیز از این قبیل است و عبارت دیگر فردوسی در هیچ مورد از اظهار قدرت خارق‌العاده خود در توصیف بازمانده و از عهده این امر دقیق و جلیل بنیکی برآمده است.

ز: وصف حال - فردوسی در چند مورد از شاهنامه بیان احوال خود پرداخته است. در این موارد فردوسی گاه از پیری و ناتوانی و تهی‌دستی خود شکایت کرده و گاه از روابطی که با اشخاص داشته و یا از حوادثی که برای وی پیش آمده است مانند مرگ پسر او، و گاه از حرمان و نومیدی، و یا از خدماتی که بزبان فارسی و ملت ایران کرده، و امثال این موارد، سخن گفته است. این موارد مختلف مهم‌ترین وسیله‌یست که برای تحقیق در احوال شاعر و کیفیت نظم شاهنامه و رابطه او با دربار محمود بدست داریم و با توجه به همین اشارات است که پرده از روی افسانه‌های بی‌بنیادی که در باب فردوسی پدید آمده بود برداشته شد.

ح: چگونگی نظم شاهنامه - دیگر از مواردی که فردوسی سخنان خود را در داستانهای ملی ایران را مداده واقعی است که از چگونگی نظم شاهنامه سخن گفته است. مجموع سخنان فردوسی را در این موارد قبلاً دیده‌ایم که عبارتست از تدوین شاهنامه ابو منصور و شروع دقیق بنظم آن و یافتن فردوسی نسخه‌ی از شاهنامه ابو منصور را بهمت یکی از دوستان و بنظم آوردن آن - و بدست آوردن بعضی از روایات و منظوم کردن آنها و تهی دست شدن و رفتن بدربار محمود و محروم ماندن از دربار غزنین و همچنین آوردن هزار بیت از دقیقی در شاهنامه خویش. این اشارات نیز مانند اشاراتی که فردوسی بیان احوال خود کرده وسیله روشنی‌قسمتی از احوال شاعر و چگونگی نظم شاهنامه است و بسیاری از قطعات آن چنانکه قبلاً دیده‌اید بکار ما آمده و مایه روشنی بسیاری از حقائق گشته است.

ط : مدایح - فردوسی در چندین مورد یعنی در آغاز و انجام بعضی از داستانها هر گاه فرصتی بدست آورد از محمود و ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و نصر بن ناصرالدین سبکتکین و مردی بنام حیی قتیبه یا حسین قتیبه و علی دیلم یا علی دیلمی^۱ سخن گفته و هر يك را بنوعی ستوده است. مدح شاعر از حیی قتیبه و علی دیلمی که نخستین حامیان و نگاهبانان او بودند امری عادی و طبیعی است. فضل بن احمد را نیز چنانکه دیده ایم فردوسی حامی خود در دربار محمود یافته بود و او تنها مردیست که از میان متنفذین دربار محمود باین شاعر ایران پرست مهر و علاقه‌یی داشت. از امیر نصر در شاهنامه بندرت سخن رفته است اما کسی که بیش از او در شاهنامه یاد شد و این فخر و شرف نصیب او گشت یمن الدوله محمود است که اتفاقاً مایه حرمان و نومیدی حماسه سرای بزرگ جهان گردید و او را از خویش شدن بسخت‌ترین وجهی رنجاند.

ی : فلسفه و نظر - در شاهنامه چندین بار بعقاید حکیمانه‌یی باز می‌خوریم که محققاً نتیجه فکر و ذوق شخص شاعر است نه متعلق باصل منظومه. در این موارد گاه عقاید فلاسفه باثبات آمده است مثلاً در موضوع خلق جهان و چگونگی تشکیل کره زمین و عناصر و افلاک از عقاید فلاسفه پیروی شده است ولی فردوسی گاه از این قوم بزشتی یاد کرده و آنان را بسیار گوی و غیر قابل تبعیت و تقلید شمرده و در آغاز داستان اکوان دیو گفته است :

ایا فلسفه دان بسیار گوی	نیویم براهی که گویی بیوی
سخن هیچ بهتر ز توحید نیست	بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست
ترا هر چه بر چشم بر بگذرد	بکنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش	جز آنست وزین بر مگردان منش

۱ - در بعضی از نسخ شاهنامه نام دوتن یعنی علی دیلم و بودلف در این بیت :

از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر

آمده و نظامی عروضی از این دویکی را کاتب و دیگری را راوی شاعر دانسته است اما در بعضی دیگر از نسخ شاهنامه تنها نام علی دیلم یا علی دیلمی در يك بیت آمده و بیت پس از آن هم علامت آنست که در بیت مقدم تنها نام يك تن ذکر شده و آن يك تن علی دیلمی است که بفج‌وای آن دو بیت یکی از مشوفین فردوسی بوده است نه راوی یا کاتب او و آن دو بیت چنین است :

از این نامه از نامداران شهر	علی دیلمی بود کاو راست بهر
که همواره کارم بخوبی روان	همی داشت آن مرد روشن روان

نیاید بین هرگز این گفت و گوی
همی بس بزرگ آیدت خویشتن
سرای بی جز این باشد آرام تو
پرستش بر این بساد بنیاد کن
هم او یست بر نیکوی رهنمای
ندارد کسی آلت داوری
نخست از خود اندازه باید گرفت
همی نو نمایدت هر روز چهره^۱

تو گر سخته پی راه سنجیده پوی
بیکدم زدن رستی از جان و تن
همی بگذرد بر تو ایام تو
نخست از جهان آفرین یاد کن
کز ویست گردون گردان بیای
جهان بر شکفت است چون بنگری
که جانت شکفت است و تن هم شکفت
دو دیگر که بر سرت گردان سپهر

گذشته از اینگونه موارد فردوسی در بسیاری از موارد با نظر مردمی که مشرب فلسفی و ذوق استدلال داشته باشند سخنوری کرده و مطالبی آورده است مثلاً در پایان داستان اسکندر پس از شکایت از پیری ورنج روزگار و سپیدی موی و دوتایی قامت و ضعف و توانی از زبان سپهر سخن رانده و او را بر خلاف عقیدت فلاسفه که فلك را در عالم مادی مؤثر میدانستند عاجز و غیر قابل تصرف در امور جهان و احوال آدمیان شمرده و حتی آدمیان را^۲ که صاحب خرد و هوش و دانشند از و بنیروتر پنداشته و گفته است :

که ای مرد داننده بی گزند
چنین ناله از دانشی کی سزد
روان را بدانش همی پروری
بنیک و بید راه جستن تراست
خور و ماه ازین دانش آگاه نیست
شب و روز و آیین و دین آفرید
کسی کو جز این داند او بیهوده است
پرستنده آفند رینده ام

چنین داد پاسخ سپهر بلند
چرا بینی از من همی نیک و بد
تو از من بهر باره پی برتری
خور و خواب و رای نشستن تراست
بدین هر چه گفتم مرا راه نیست
از آن خواه راحت که این آفرید
چو گوید بپاش آنچه خواهد بده است^۲
من از آفرینش یکی بنده ام

ابیات دیگری که در شاهنامه نماینده فکر و نظر بلند و ذهن و آقاد این بزرگمرد

۱ - این سخنان شاهی صادق است بر مدعای ما در اینکه فردوسی در مباحث فلسفی افکار حکمی و دینی را بهم می آمیخت و کاملاً بیرو گفتار فلاسفه نبود و از این جهت بحث در اسرار خلقت و آفرینش را نمی پسندید و ناسودمند میدانست و از نیرو مبتکلمین شبیه تر است تا بفلاسفه و مضامین همین قطعه خاصه بیت سوم و چهارم از این ابیات نیز از حدیث : « کَلِمَا مِيزْنَمُوهُ بَاوْهَامْکُمْ فِی اَرْقٍ » معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم، مستفاد است .

باشد بسیار است و نقل همه آنها در این صفحات میسر نیست .

ك : خطب داستانها . داستانهای شاهنامه کثر با مقدمه‌یی آغاز شده است بدین معنی که در ابتدای هر يك از داستانها فردوسی خواننده را بنوعی مهیای خواندن و شنیدن داستان کرده و یکبارہ او را با موضوعی برابر نساخته است . استاد سخن شناس ما خوب میدانست که مقدمه را چگونه موافق موضوع داستان خود آورد تا مقال بر مقتضای حال باشد . در آغاز داستان سهراب فردوسی از محتوم بودن اجل و یکسان بودن پیر و جوان در برابر آن سخن میگوید تا ذهن خواننده را با مرگ جوانی چون سهراب که ناکام بدست پدر کشته شد اندکی آشنا و مأنوس کند و آنگاه بدگر اصل داستان میپردازد . در آغاز داستان جنگ کیخسرو نیز اندکی در باب اینکه آدمی در هر مقام و رتبتی اسیر پنجه مرگست سخن میگوید و آنگاه خواننده را باعتبار میخواند تا مرگ افراسیاب تندخوی خود کام جهانجوی را در دیده او امری معتاد جلوه دهد . این مقدمات گاه چنانکه در این دو مورد و نیز در باب مقدمه داستان اکوان دیو و در مقدمه داستان سیاوش و جنگ گودرز و پیران و چند جای دیگر دیده ایم مبتنی بر بیان نظر و اندیشه‌یی فلسفی است که استاد بزرگ بازبان فصیح و سازه و بی نظیر خویش آنرا در نهایت وضوح بیان می کند . مقدمه بعضی از داستانهای دیگر بوصف مناظر آغاز میشود مانند مقدمه‌یی که بر داستان رزم بیژن با گرازان در شاهنامه می بینیم یا سخنانی که در آغاز داستان رستم و اسفندیار می یابیم . این مقدمات را فردوسی «خطبه» داستان نامیده و در مقدمه داستان پیکار کیخسرو گفته است :

چو پیکار کیخسرو آمد بدید	بیاید ز من جادویها شنید
بدین داستان در بیارم همی	بسنگ اندرون لاله کارم همی
کنون «خطبه» یی بافتم زین نشان	که مغز سخن یافتم پیش از آن
ایا آزمون را نهاده دو چشم	گهی شادمان و گهی پر زخشم
شگفت اندرین گنبد تیز رو	بماند همی دل پر از رنج نو
چنین بود تا بود دور زمان	بنوی تواندر شکفتی ممان ...

با آنکه عادت فردوسی بر این بود که بر هر داستان خطبه‌یی افزاید اما چند داستان شاهنامه از این خطبه‌ها عاریست مثلاً داستان زال با آنهمه زیبایی و طراوت بی خطبه و مقدمه

است و تنها يك بيت از آغاز داستان را تا حدی میتوان زائد دانست و آن چنینست :
نگه کن که مرسوم را روزگار چه بازی نمودای پسر هوشدار

و اصل داستان در بیت بعدی تمهید مقدمات آغاز میشود بدین طریق :

نمود ایچ فرزنده مرسوم را دلش بود جویا دلارام را

و همچنین است داستان نخچیر کردن رستم با پهلوانان در شکار گاه افراسیاب و داستان رزم کاموس و بعضی از داستانهای دیگر .

در این موارد که گفته‌ایم فردوسی سخنان خود را بی آنکه از متنی و مأخذی گرفته باشد، در شاهنامه راه داده است اما هیچیک از این سخنان در وضع داستانها تغییری پدید نیاورده و اساس آنها را باز گونه نکرده است و تنها دخالت فردوسی در بیان اوصاف میادین جنگ و جنگهای تن‌به‌تن و همگروه و پهلوانان و سلاحها و ستوران و امثال اینها ممکن است بوسعیت دامنه مطلب افزوده و آنرا بصورتی بزرگتر از آنچه بوده در آورده باشد . اما این امر در عین حال مایه زیبایی داستانها و حکایات نیز شده است .

در موارد دیگر فردوسی کمتر در اصل مأخذی که در پیش داشت تصرف کرد . حملاتی که در شاهنامه بر تازیان و ترکان و رومیان صورت گرفته و همچنین تعظیم یا تحقیر بعضی از ادیان و نیز اشاراتی که در نامه معروف رستم فرخزاد در باب اوضاع قرن چهارم شده است بعقیده من و چنانکه قبلاً بتفصیل گفته‌ام هیچیک از فردوسی نیست بلکه او در این موارد نقلی است و امین بود که آنچه را میدید و لازم میدانست از مأخذ نقل میکرد و تصرفات او فقط از مقوله تصرفات شاعرانه بوده است لا غیر .

۱۸ - زبان و اسلوب بیان : فصاحت فردوسی و قدرت او در بیان افکار و نقل

معانی از اثر بنظم و سادگی فکر و زبان و صراحت و روشنی آن و همچنین انسجام و استحکام و متانت سخن وی تا درجه‌ی آشکار و واضحست که اصولاً خود را در این باب محتاج بتوضیح نمی‌یابیم . آنکس که از رموز زبان و ادبیات فارسی آگاهی داشته باشد و صحیح و سالم آنرا از مغشوش و معلول تفاوت نهد و ذوق خداداده با اندیشه سلیم در نهاد او همراه باشد و بقیاس کلام استاد و مضامین و افکار او و طریق بیان آنها با آنچه دیگر استادان سخن فارسی گفته‌اند همت گمارد، درمی‌یابد که فردوسی «الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را با آسمان علین برد

و در عذوبت بماء معین رسانید^۱ و بلطف و جمال از نسیم سحر گاهی و بساط فرودینی در گذرانید. احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی هشتصد و سیزده سال پیش^۲ آنگاه که نزدیک ۱۲۰ سال از مرگ آن آزاده مردایرانی میگذشت در باب او و منزلت و مقدار سخن وی چنین گفته است: «من در عجم سخنی باین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم»^۳ این قول از استادی مسلم است که یکی از سخن شناسان بزرگ عهد خویش بود و کتاب چهارمقاله وی از آثار بدیع نثریاری شمرده می شود. قول چنین مردی برای ما برهانی قاطع است خاصه که این دعوی بشیاع رسیده و همگنان از قبول آن گزیری نداشته باشند.

چون شاهنامه را بدقت بخوانیم بقبول این معنی ناگزیریم که: فردوسی نه تنها در حماسه سرایی در ایران و بعقیده بسیاری از ناقدان اروپایی در جهان عدیل و نظیری ندارد بلکه افکار عالی غنائی و حکمی و اندرزهای حکیمانه وی و مهارتش در وصف و منظره سازی نیز او را از جهات دیگر در میان شاعران ایران کم نظیر و گاه بیهمال میسازد و بدین طریق باید بتحقیق گفت که فردوسی از لحاظ جامعیت در انواع افکار شعری و مهارت و استادی در بیان آنها و زیبایی و متانت الفاظ و سادگی و فصاحت بی مانند کلام و علوم مضامین و سمو فکر بزرگترین شاعر ایران و یکی از شاعران بزرگ جهان است.

زبان فردوسی در بیان افکار مختلف ساده و روان و در عین حال بنهایت جزل و متین است معمولاً شاعر در بیان افکار حماسی یا حکایت و بیان وقایع بی مبالغه و اغراق و در عین سادگی و شیوایی سخن گفته است. سخنان هر گوینده بستگی بمقام و مرتبه یا قوت و نیروی او دارد، سخنی که از زبان رستم در ستایش خویش هنگام مقابله با اشکبوس می بینیم یعنی بیت ذیل:

مرا نام من مرگ تو کرد زمانه مرا پتك تو کرد

۱ - چهارمقاله چاپ آقای سیدجلال الدین تهرانی ص ۴۳

۲ - تألیف چهارمقاله در حدود سال ۵۵۰ هجری صورت گرفته است.

۳ - ایضاً چهارمقاله ص ۴۳

و یا این بیت در پاسخ اسفندیار :

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند

و این دوبیت :

اگر چرخ گردنده اختر کشد که هراختری لشکری بر کشد
بگزرز گران بشکنم لشکرش پراکنده سازم بهر کشورش

بتمام معنی با اوصاف پهلوان سیستان سازگار است یعنی با تصور رستم جنگجوی پهلوان و تناور امری دور از عادت و امکان بنظر نمی آید .

اما چنانکه می دانیم مبالغه در وصف و بیان وقایع حماسی در منظومدهای قهرمانی امری لازم و ضرور است زیرا اساس فکر حماسی بر مبالغه نهاده شده است . کسانی که داستانهای حماسی میسازند ناگزیر با اموری خارج از حد عادت برابر میشوند، پهلوان بزرگ يك حماسه ناچار کسی است که پاره کوهی را بنیروی پای در هوا نگاه دارد و یا گرز نهصد مینی بردوش گیرد و گوری را بر درختی کباب کند و آنگاه درخت و گور چون پرکاهی در دست او بیوزن و مقدار باشد و قد او از قدهشتاد رشی افراسیاب بگذرد و سیصد هزار ضربه گرز بر او کارگر نباشد ... این مبالغه ها و اغراقهاست که بر روی هم پهلوان بزرگی در يك حماسه پدید میآورد و او را برای مقابله با هر گونه سختی و با دیوان و جادوان و آدمیان آماده میسازد تا بدرجه ای که خواننده از افتادن او در چاه و مردن بر روی نیزه ها و ییکانه ها بحیرت می افتد و اساساً مرگ او را امری غیر معتاد می شمارد . اگر اینگونه افکار را از حماسه ها بردارید از آن جزم شتی حقایق عادی باقی نمی ماند و آنگاه دیگر حماسه بی وجود ندارد ، پس اگر در عین سادگی و طبیعی بودن گفتار فردوسی مبالغه هایی در شاهنامه می بینیم نباید آنرا گناه شاعر بزرگ جهان پنداریم ، در دیگر منظومه های حماسی ایران نیز از اینگونه مبالغه ها و اغراقها فراوان می یابیم . مثلاً در منظومه « ایاتکار زیریران » عبارات ذیل نمونه کاملی از مبالغه در وصف حرکت سپاهیان و ایجاد غبار است :

« سپاه ایران - چندان بود - که آنان را بانگ بر آسمان - و پای بدوزخ می شد

گذر گاهها بپريدند - آ بها بياشفتند - ايدون كه تا يك ماه - آب خوردن نمي شايست -
 بروز روشني نبود - مرغ نشيم نميديد - وچنان بود كه بر سر اسبان - و بر تيغ (فوك)
 نيزكان - و برستيغ كوه - شب از روز پيدا نبود .

ودقيقي از اين مضمون چنين استفاده کرده است :

ز تاريكي گـرد اسب و سپاه كسي روز روشن ندید و نه ماه

و نظير اين مضمون را بشار بن برد طخارستاني شاعر معروف ايراني دريكي از قصايد خود دارد
 آنجا كه ميگويد :

كَانَ مِثَارَ النَّقَمِ فَفَوْقَ رُؤْسِنَا وَاسِيَانَا لَيْلٌ تَهَاوَى كَوَاكِبَهُ^۱

و فردوسي از چنين فكري چند بار استفاده کرده است چنانكه در ابيات ذيل مي يابيم :

ستاره سنان بود و خورشيد تيغ	ز آهن زمين بود و از گرد ميغ
درخشان بگرداندرون تيغ تيز	تـو گفـتي بر آمد همي رستخيز
درخشيدن تيغ الماس گون	بگردار آتش بگرد اندرون
سپر در سپر بافته دشت و راغ	درخشيدن تيغها چون چراغ
جهان سر بسر گشته دريای قار	برافروخته شمع از و صد هزار ^۲

اين مبالغه و اغراق در وصف ميدان جنگ البته مطبوع و زيباست و استعمال اين
 مضمون در زبان پهلوي و نزد شاعر عربي زبان ايراني و در شاهنامه نماينده متداول
 بودن اين فـكر و مضمونست در قوالب مختلف حماسي . اما در شاهنامه مبالغه هاي شديدتر
 و زيباتر از اين مضمون فراوان مي يابيم منتهي اين مبالغه ها و اغراقها در اوصاف ميادين
 از چند دسته معين تجاوز نمي كند و اغلب يك مضمون بصورتهاي تازه يي تـكرار ميشود .
 در پنج بيت فوق ديده ايم كه گرد را از انبوهي بظلمت شب و ميغ و دريای قار و تيغ و
 خنجر و سنان و رخشان را با آتش و ستاره و چراغ و شمع تشبيه كرد .

در يك دسته ديگر از ابيات مضمون تازه يي در باب پر شدن گودال ها و

۱ - رجوع كنيد به الاغاني ج ۳ شرح احوال بشار بن برد طخارستاني .

۲ - بنا بر همان موازين كه گفته ايم از شاعران مذكور هيچيك شعر و مضمون ديگري نظر نداشته است بلكه
 در نظر اينان آوردن اين مضامين امري طبيعي و لازم بود .

دشته‌ها از کشته و تبدیل مغان و زمین هموار بکوه و تبدیل کوه‌ها از سم مر کبان بمغان و دریا ملاحظه میشود :

همی کوه دریا شد و دشت کوه ^۱	زمین شد ز نعل ستوران ستوه
که از کشته شد پشته تا چرخ ماه	بکشتند چندان ز توران سپاه
زمین شدشش و آسمان گشت هشت ^۲	ز سم ستوران در آن پهن دشت

در ابیات ذیل از کثرت گرد و برخاستن غبار در میدان جنگ سخن رفته است :

گر آیدن گرز های گران	ز گرد سواران و جوشن و ران
کسی روی خورشید تابان ندید	دل سنگ خارا همی بر درید
کسی از بلان خویشتن را ندید	جهان شد بگرداندرون ناپدید
تو گفتی جهان غرق شد اندر آب	چنان تیره گون شد ز گرد آفتاب

و در این ابیات شاعر از سلاح بسیار و ایجاد سدی از اسلحه و باره‌پی از آهن و پوشیدن هوا از تیر و گرز و نیزه سخن گفته :

کشیدند گردان در آن دشت کین	ز جوشن یکی بساره آهنین
که از نیزه بر باد بر بست راه	برفتند از اصطخر چندان سپاه
بخورشید گفتی بر اندود قبر	پوشید روی هوا را بتیر
ز تیر و ز گرز خروشان سپاه	نبد هیچ پرنده را جایگاه

در دستبرد پهلوانان و کشتارهای شدید اغلب در شاهنامه از جوی خون و دریای خون و باریدن خون از آسمان و امثال این معانی یاد شده است چنانکه در ابیات ذیل می‌بینیم.

چو دریا زمین موج زن شد ز خون	ز خون دلیران بدشت اندرون
بماهی نم خون و بر ماه گرد	فرو رفت و بر رفت روز نبرد
ز شمشیر شیران نمی‌رست شیر	ز خون خاک میدان کین گشت سیر
که گفتی همی خون پیارد ز ماه	چنان شد ز خون خاک آورد گاه
یکی گرز ز گاو پیکر بچنگ	زمین کرده بد سرخ رستم بچنگ

۱ - نظیر همین مضمون را رشیدالدین وطواط در یک بیت دارد :

از سم مر کبان شده مانند غار کوه و از شخص کشتگان شده مانند کوه غار

۲ - قال المتنبی : عفت سنابکها علیها عثرا

لو تبتغی عنقاً علیه لامکنا

فردوسی در نمودن انبوهی سپاه اغلب بمضامین ذیل و یا نظایر آن ها متوسل شده است :

سپاهش بکردار مور و ملخ	نبد دشت پیدا نه کوه و نه شخ
چو آورد لشکر پیش فرات	شمار سپه بود پیش از نبات
سپه دید چندانکه دریای روم	از ایشان نمودی چو یک مهره موم
زمین بر نتابد سپاه ترا	نه خورشید تابان کلاه ترا
سپاهی گران کوه تا کوه مرد	که پیدا نبد روز روشن ز گرد

هنگام حرکت سپاه و با چکاچاک سلیح و از نعره پهلوانان و جنبش ستوران زمین چون آسیا بلرزه می افتد و با چون فلک از جای می رود و ابیات ذیل نمونه هایی از اینگونه مضامین است :

چنان بر خروشیدم از پشت زین	که چون آسیا شد برایشان زمین
ز نعل ستوران پولاد سای	زمین چون فلک خواست رفتن ز جای
بر آمد خروشیدن کرنای	تو گفستی همه که بجنبند ز جای
دل تیغ گفستی بیالده می	زمین زیر اسبان بنالده می
بجنبید دشت و بتوفید کوه	ز بانگ سواران هر دو گروه

اینها نمونه هایی از چند مضمون همانند در شاهنامه است. البته از امثال این مضامین که تکرار گونه یی نیز در آنها دیده میشود در شاهنامه یعنی کتابی که نزدیک شصت هزار بیت دارد زیاد میتوان یافت و ما نموداری را بدو کر چند دسته مذکور پرداخته ایم.

در وصف پهلوانان و بیان هنر نمایی آنان قوت مبالغه در شاهنامه برسم معهود زیاد و مبالغه ها مطبوع است. وصف سام در این ابیات یکی از بهترین اوصاف مبالغه آمیز پهلوانان در شاهنامه است :

که گیتی بشست او بتیغ از بدان	فرو زنده اختر بخردان
چمانده چرمه هنگام گردد	چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده بساد آوردگاه	فشانده خون ز ابر سپاه
گراینده تاج و زرین کمر	نشانده شاه بر تخت زر
بمردی هنر در هنر ساخته	سرش از هنر کردن افراخته

در وصف افراسیاب از زبان زال :

بدو گفت زال ای پسر گوش‌دار
که آن ترک در جنگ نراژدهاست
بهیجا که گردد دلاور بود
نهنگ او ز دریا بر آرد بدم
شود کوه آهن چو دریای آب

و در وصف رستم از زبان افراسیاب :

سواری پدید آمد از پشت سام
بیامد بسان نهنگ دژم
همی تاخت اندر فراز و نشیب
نیرزید جانم بیک مشت خاک
بدان زور هرگز نباشد هژبر
بدست وی اندر یکی پشه ام
همانا که کوبال سیصد هزار
تو گفتی که از آهنش کرده اند
چه دریاش بیش و چه ببر بیان

و باز در وصف رستم از زبان هجیر :

اگر خود بینی تو چنگال اوی
بدانی که از وی نیابد رها
بزخم سرگز سندان شکن
کسی را که رستم بود هم نبرد
هم آورد او بر زمین پیل نیست
تنش زور دارد بصد زورمند
چو او خشم گیرد بروز نبرد

يك امروز باخوشتن هوش‌دار
دم آهنج و در کینه ابر بلاست...
برزم اندرش ده برابر بود...
ز هشتاد رش نیست بالاش کم
اگر بشنود نام افراسیاب

که دستانش رستم نهاده است نام
تو گفتی زمین را بسوزد بدم
همی زد بگرز و بتیغ و رکیب
ز گرزش هوا شد پرازچاک چاک
دوپایش بخاک اندرون سربابر
وزان آفرینش پر اندیشه ام
زدندش بر آن تارک نامدار
بروی و بسنگش بر آورده اند
چه درنده شیر و چه پیل ژیان

چنان هیبت و پیکر و بال‌اوی
نه دیو و نه شیر و نه نر اژدها
بر آرد دمار از دو صد انجمن
سرش ز آسمان اندر آید بگرد
چو گرد پی اسب او نیل نیست
سرش بر ترست از درخت بلند
بچنگش چه پیل و چه شیر و چه مرد

از مجموع آنچه گذشت بسنخ مبالغه و اغراق در شاهنامه پی می‌بریم و درمی‌یابیم که این مبالغه‌های مطبوع و دلپذیر بهیچ‌روی از نوع اغراق شاعران مداح و قصیده‌سرای بعد از او نیست که برخی حقاً از عقل سلیم دورست و همچنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم

مبالغه‌های فردوسی در وصف جنگ و سپاه و پهلوانان از لوازم حماسه ملی و مایه زیبایی آن در بیان وقایع پهلوانیست و بی این مبالغه‌ها و داستانهای حماسی سرگذشت و بیان حال خشک و بی مایه‌یی خواهد بود.

بیان مقصود در شاهنامه اغلب بسادگی و بدون توجه بصنایع لفظی صورت میگیرد. چنانکه از ظاهر این حکم ما مشهود است بصنایع معنوی یعنی صنایعی که علمای بدیع فارسی باین عنوان ذکر کرده و در ذیل آن عنوان تشبیه و مجاز و استعاره و امثال اینها را نام برده‌اند اشاره‌یی نشده است زیرا بعقیده حقیر اینها صنعت نیستند بلکه طرق بیان معنی و مفهومند و بعبارت دیگر گوینده برای شدت در وضوح و خفا یا تأثیر کلام ممکن است راههای مختلفی پیش گیرد و هر شاعری که استادتر است استفاده او از این راههای گونه‌گون بهتر صورت میگیرد.

در کلام فردوسی صنایع لفظی کمتر آشکارست زیرا علوطبع و کمال مهارت او بدرجه ییست که تصنع را مغلوب روانی و انسجام می‌کند و بعبارت دیگر اگرچه فردوسی بصنایع لفظی توجه کرد باز آثار صنعت در کلام او آشکارا بنظر نمی‌آید. اشعار او در نهایت سادگی و روانی مطلق کلام و معنی آشکارست. اما اگر بخواهیم صنایع لفظی را بآن حد از سادگی فرود آریم که اصلاً متوجه تکلف و تجشم شاعر در ایراد آنها نگردیم، میتوان در شاهنامه جای جای از اینگونه صنایع اثری یافت. مثلاً در دو بیت ذیل از

داستان نخستین جنگ رستم و افراسیاب لف و نشر مرتب وجود دارد:

بروز نبرد آن یل ارجمند	بشمشیر و خنجر بگرز و کمند
برید و درید و شکست و پیست	یلان را سر و سینه و پا و دست

و نیز در این بیت:

فرو رفت و بردفت روز نبرد	بماهی نم خون و بر ماه کرد
--------------------------	---------------------------

و در دو بیت ذیل صنعت طباق یا تضاد میان «فروشد» و «برشد» و «تیره» و «تابناک»:

فرو شد بماهی و بر شد بماه	بن نیزه و قبه بارگاه
که از آتش و آب و از باد و خاک	شود تیره روی زمین تابناک

و در ابیات ذیل صنعت جناس تام میان چنگ و چنگ و بار و بار و گرازان و گرازان و زین و زین و داد و داد موجود است :

بچه پشم و بزم را ساز کن
بچنگ آرچنگ و می آغاز کن
گرازان گرازان نه آگاه زین
که بیژن نهاده است بر بورزین
همی رخ چو دیبای رومی برنگ
خروشان ز چنگ پر یزاده چنگ
چنین گفت کای جفت قیصر نژاد
مرا داور دادگر داد داد
ترا ای پسر پند من یاد یاد
بجز گفت مادر همه باد باد

و در بیت ذیل تجنیس ناقص میان دم و دم :

چه گویم از آن ازدهای دژم
که هشتاد گز بود از دم بدم

و در ابیات ذیل جناس مطرف میان کمان و کمین و کمند و کمر که در عین حال تعدید نیز در آنها مشاهده میشود :

اگر باز ماندی ازو سیم و زر
کمان و کلاه و کمند و کمر
بجای می سرخ کین آوریم
کمان و کمند و کمین آوریم
کجاست آن کمین و کمان و کمند
که کردی بدو جان چادو بیند

و همچنین در ابیات ذیل میان شاه و شاد و تیغ و تیر و دام و داغ :

چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد
بدو آفرین کرد و فرمانش داد
بیامد بمالید و زین بر نهاد
شد از رخسار رخشان و از شاه شاد
تو اکنون ره خانه دیو گیر
برنج اندر آور تن تیغ و تیر
شنیدی که باشاه نوذر چه کرد
دل دام و دد شد پر از داغ درد

و در بیت ذیل جناس مرکب میان سه ترك و سترك :

ز خاقان چین آن سه ترك سترك
که ارغنده بودند برسان گرگ

و در بیت‌های زیرین صنعت شبه اشتقاق میان جهنده و جهان و جهان و رخس و رخس و درخشان وجود دارد :

بیامد بمالید و زین بر نهاد
شد از رخسار رخشان و از شاه شاد
چنین کار دارد جهان جهان
نخواهد گشادن بهما بر نهان
منه هیچ دل بر جهنده جهان
که با تو نماند همی جاودان
گرازان و چون شیر نمره زنان
کمندش جهان و جهان سراکنان

و در بیت ذیل صنعت اشتقاق میان رنج ورنجه و دست و دسته :

چنان رنجه شد رستم از رنج راه که بر سرش بر رنج بود از کلاه
اگر دسته در دست داری مبوی یکی تیز کن مغزو بنمای روی

و در ابیات ذیل مراعاة النظیر میان آتش و آب و باد و خاک ، و خورشید و خاک ، و خواب و خورد :

که از آتش و آب و از باد و خاک شود تیره روی زمین تا بذاك
ز گردنده خورشید تا تیره خاک همان باد و آب آتش تا بذاك
نگه سوی من بنده ز آنگونه کرد که گفتم سر آمد مرا خواب و خورد
بر آمد ز آرام و از خورد و خواب همی بود با دیدگان پر ز آب

و در بیت ذیل صنعت تکرار :

دو بیجاده بگشاد و آواز داد که شاد آمدی ای جوان مرد شاد

مهمترین و مطبوع‌ترین صنعت لفظی که در اشعار فردوسی می‌بینیم صنعت مماثله است. صنعت مماثله در اشعار عهد سامانی و غزنوی و سلجوقی بدرجدهی از شیاع رسیده و تا بحدی در قصائد و مثنویها مطبوع و زیبا بوده است که حقا و واقعا نمیتوان آنرا صنعت شمرد (چنانکه گفتیم حد صنعت نیز همینست) و حتی در قصائدی که بدین سبکها سروده شده است ذوق سلیم در عده‌یی از ابیات که جای مماثله است خواننده را با انتظار یافتن آن می‌افکند. در ابیات ذیل آثاری از این صنعت را در شاهنامه می‌یابیم :

بتن زنده بیل و بجان جبرئیل بکف ابر بهمن بدل رود نیل
کجا باشد او پیش تخته پیاپی کجا راند او زیر فر همای
خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس خرد مایه زندگانی شناس
ازو شادمانی و زو مردمیست ازویت فزونی و زویت کمیست
ستاننده شهر سازندران گشاینده بند هاماوران
ز گرز تو خورشید گریان شود ز تیغ تو بهرام بریان شود
فزاینده باد آورد گاه فشانده خون ز ابر سیاه
چمانده چرمه هنگام گرد چرانده کرکس اندر نبرد

چو برگاه باشد زرافشان بود چو در جنگ باشد سرافشان بود
زبانش توان ستایش نداشت روانش گمان نیایش نداشت

اینها نمونه بعضی از صنایع لفظی در شاهنامه است ولی چنانکه گفتدایم شاهنامه استاد طوس بهمه حال سر مشقی از سادگی سخن است و در آن از تصنع و تکلف اثری نمی یابیم و این صنایع که دیده ایم تنها بسائقه ذوق و قریحه تابناک استاد طوس پدید آمده و لازمه کلام بلیغ و فصیح است و بگمان من یکی از جهات تأثیر کلام در شاهنامه همین سادگی و عاری بودن آن از پیرایدها و زیادات می باشد. تشبیهات و استعارات فردوسی نیز در عین آنکه قوت خیال در آنها اثر دارد مقرون بکمال سادگی و سازش با طبیعت و ذوق اهل زبانست. تشبیهات و استعارات و ترکیباتی که پس از هزار سال کهن نشود و تا زبان فارسی برجایست نیز ذبول و اندراس نپذیرد مایه کمال اعجابست و تشبیهات و استعارات فردوسی همه از این قبیلست حتی تشبیهات یا استعاراتی که در آنها مبالغه بنهایت رسیده است. گیسوی رودابه را فردوسی بکمندی بلند تشبیه کرد و آنگاه قوه خیال این تشبیه را صورت حقیقت داد تا بجایی که رودابه آنرا از کنگره کاخ بر زمین افکند تا یار را دستگیری کند و برزبر کاخ آورد. در این مورد تنها فردوسی توانسته است بنیروی مهارت و خلاقیت خویش يك تشبیه غیر عادی را تا بجایی در اذهان نفوذ دهد که نه تنها غیر معتاد بنظر نیاید بلکه اثر مطبوع آن با عمر زبان فارسی پایدار و مخلد بماند.

اتفاقاً تشبیهات فردوسی هنگامی که با مبالغه شدید همراه باشد دلپذیرتر است (اگرچه تشبیه طبعاً و بضرورت با مبالغه همراه است). در تشبیه شب از سیاهی بقیردر بیت ذیل :

شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
و در تشبیه مشروط ذیل :

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
و یا در این بیت از وصف رستم :

بخود هر زمان بر خروشد همی تو گویی که دریا بجوشد همی

و نیز در این بیت در وصف گرد آفرید :

دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان
تو گفتی همی بشکفتد هر زمان

و در این بیت در تشبیه هوا بپشت پلنگ از کثرت خط نیزه ها :

شد از سم اسبان زمین سنگ رنگ
ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ

وصدها بیت از نظایر این ابیات در شاهنامه، کمال زیبایی و شکوه و در عین حال قوت و سلامت تشبیه آشکار است. مجازها و استعاره های فردوسی نیز از این قبیل است زیرا در آنها قوت تناسب و وضوح علائق و فرائین بنیکی مراعات شده است. در استعاره از دندان و لب کمان نمی کنم پیش از فردوسی کسی بخوبی این بیت شعری آورده باشد :

چو رخسار بنمود سهراب را
ز خوشاب بگشود عتاب را

از همه اینها زیبا تر تخیلات فردوسی است در وصف که بحقیقت هر يك بجهانی می آرد. آیامیتوان اثر کوفتن سم اسب را بر زمین و گراییدن تیغ را بکشتار و جنگ بهتر از آنچه فردوسی در بیت ذیل تصور کرده است تخیل نمود ؟

دل تیغ گفتی بیالده می
زمین زیر اسبان بنالده می

و یا خروش پهلوانان و آوای گرزهای گران و فریادهای توفنده پهلوانان و جنبش سپاه و کثرت اسلحه و امثال این امور را بهتر از آنچه فردوسی بقوة خیال در ابیات ذیل مجسم ساخته است تجسم داد ؟

بابر اندر آمد خروش سران	گراییدن گرز های گران
سراسر سپه نعره برداشتند	سنانها بابر اندر افراشتند
بر آمد خروش سپاه از دوروی	جهان شد پر از مردم جنگجوی
تو گفتی نه شب بود پیدا نه روز	نهان گشت خورشید گیتی فروز
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه	تو گفتی که خورشید گم کرده راه
خور و ماه گفتی برنگ اندرست	ستاره بکام نهنگ اندرست
نبد جای پیونده را بر زمین	ز نیزه هوا ماند اندر کمین
هوا سر بسر سرخ و زرد و بنفش	ز بس نیزه و گونه گونه درفش
ز دریا بدریا نبه هیچ راه	ز اسب و زپیل و هیون و سپاه
درخشیدن تیغ های بنفش	از آن سایه کاویانی درفش

تو گفتی که اندر شب تیره چهر
ستاره همی بر فشاند سپهر
زمین گشته جنبان چو ابر سیاه
تو گفنی همی بر نتابد سیاه

در کلام فردوسی ایجاز و اطناب و مساوات همه بجای خود بکار رفته است. در وصف خاصه و وصف میدان جنگ و وصف پهلوانان و یار شمردن مردانگیها و بزرگیهای آنان کلام سیخن پرداز بزرگ ایران معمولاً با اطناب همراه است و چون از این موارد و یا نظایر آنها بگذریم غالباً در شاهنامه با مساوات برابری شویم که گوینده سحر طوسی با نهایت قدرت تناسب میان الفاظ و معانی را نگاه داشته و از این طریق سادگی و صراحت فکر و لفظ را حفظ کرده است. اما استادی و قدرت گوینده معمولاً در ایجاز آشکار میشود. چنانکه میدانیم اغلب شعرای ایران گرد این معنی گشته و خواسته‌اند قدرت و مهارت خویش را از این راه نشان دهند اما نه تنها همه از عهده این کار شگرف بر نیامدند بلکه گویندگانی مانند نظامی هم در این کار بخطاها و زللی دچار شدند و بایجازهایی که اغلب از مقوله ایجاز مخل است توسل جستند ولی فردوسی هر جا که خواست و اراده کرد از عهده این کار دقیق و جلیل بنیکی برآمد^۱.

در سخن فردوسی اصطلاحات علمی و فلسفی کمتر و بندرت بکار رفته است زیرا چنانکه گفته‌ایم با سبک سخن فردوسی که بسادگی و تناسب با خارج مقترن و مبتنی است استمداد از اصطلاحات علمی که کار متصنعان است ربطی و سازشی ندارد. بهمین سبب فردوسی در شاهنامه کمتر با اصطلاحات فلسفی و علمی توسل جسته است و البته در این امر متن اصلی شاهنامه و داستانهای متفرق دیگری اثر نبود. استفاده فردوسی از فلسفه و یا طرز استدلال منطقی و فلسفی بیشتر در نعت یزدان و خطب داستان و یادربحث‌هایست که بنا بر اغلب در پایان داستانها پیش گرفته است و ما از آنها قبلاً سخن گفته‌ایم. در موارد دیگر استفاده حکیم طوس از حکمت و فلسفه و علوم زمان نادر و منحصر در چند اصطلاح است. فردوسی

۱ - ذکر این ابیات برای اموله کافیت :

ز بهر شیخون بیاراستند
من دگرز و میدان و افراسیاب
کازین بر تر الدیشه بر نگذره

بر این بر نهادند و برخاستند
اگر جز بکام من آید جواب
بنام خداوند جان و خرد

نفس ناطقه راهمه جابجان سخنگوی گردانده است چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

از آن پس تن نامور خاک راست سخنگوی جان معدن پاک راست
ز خورشید بر چرخ تابنده تر ز جان سخنگوی پاینده تر

استعمال عناصر چهارگانه و بعضی اصطلاحات طبی مانند :

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم زمین خشک و سرد و هوا تر و گرم

که ترجمه است از یابس بارد و حار مرطوب ، نیز گاه در شاهنامه دیده می شود ولی بندرت.

استفاده از مضامین متقدمان در شاهنامه زیاد نیست . البته قوال حماسی کفردوسی در شاهنامه بکار برده بعضی در زبان فارسی بتدریج وجود گرفته است و بسیاری دیگر نیز از مبدعات و مبتکرات فردوسی و بعضی نیز متعلق به متونی است که فردوسی در دست داشته . گذشته از این چند مطلب است که در شاهنامه و آنگاه عیناً در آثار شعرای مقدم بر فردوسی می بینیم مثلاً شباهت میان دو بیت ذیل از فردوسی :

بیاده درون گوهر آید پدید که فرزانه گوهر بود یا پلید
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر چو روبه خورد گردد او تندشیر

با ابیات ذیل از رودکی بهیچروی قابل تردید و انکار نیست :

می آرد شرف مردمی پدید و آزاده نژاد از درم خورید
می آزاده برون آرد از بداصل فراوان هنر است اندرین نبید
بسا مرد لثیم که می بخورد کریمی بجهان در پرا گنید
بسا حصن بلند که می گشاد بسا کره نوزین که می کشید

و همچنین پیروی فردوسی از ابیات مشهور بوشکور بلخی معروفست . ابیات ذیل از بوشکورست :

بدشمن برت مهربانی مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهر را اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

عین این مضمون را نیز فردوسی در ابیات ذیل آورده است :

درختی که تلخست و پرا سرشت گرش بر نشانی بیاغ بهشت
و از جوی خلدش بهنگام آب بیمخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد

اما چنانکه مشهود است فردوسی هر دو مضمون مذکور را بهتر از مضامین اصلی پرورانده و ادا کرده است.

جمل و عبارات شاهنامه در نهایت سادگی و بی‌هیچگونه تعقید و ابهام بهم پیوسته است. هنگام وصل گاه از ادات عطف استفاده میشود ولی اغلب و در مواردی که وصل هویدا و مسلم است حرف عطف بکار نمی‌رود. در باب **واو عطف** شاهنامه دقت بیشتری باید کرد و پیش از شروع بسخن در باب آن باید یاد داشت که در زبان پهلوی واو عطف عبارت بود از « ا و ن » که معمولاً با حرفی خاص و جدا گانه میان کلمات نوشته میشد. عین این تلفظ هنوز در بسیاری از نواحی ایران معمول و متداول است و در شعر تا آنجا که مسلم است واو مفتوح (واو عطف عربی) کمتر و تنها در بعض موارد بکار رفته است و عادهً خوش آیند و مطبوع نیست. «رو ککرت» خاور شناس آلمانی قاعده‌یی برای این مورد اندیشیده و گفته است که آوردن واو عطف مفتوح هنگامی مجاز است که بعد از آن مفتوح باشد. این قاعده تا حدی قابل قبول است^۱ و اگر در اشعار فارسی تفحص کنیم بدین اصل بسیار برخوردیم مثلاً در ترکیباتی مانند ویا - و آن کجا - واز - وهم (و یا باره رستم جنگجوی - با خورنهد بی خداوند روی «فردوسی» - و آن کجا بگوارید نا گوار شده است «رودکی»)

و هم بیکران آتش افروختند
و از جوی خلدش بهنگام آب
بهر گوشه آتشی سوختند «فردوسی»
بیخ انگبین ریزی و شهد ناب «فردوسی».

اما اگر از عادت اهل زمان بگذریم میتوانیم تصور کنیم که اصلاً مفتوح خواندن واو در این موارد جایز نیست یعنی واو عطف در همه این موارد ظاهراً مضموم بوده است. اما ترکیب «و دیگر» چنانکه نولد که نیز حدس زده است^۲ باید اشتباهی از نسخ و عدم اطلاع آنان باشد. این ترکیب که در شاهنامه چندین بار و معمولاً در اوایل ابیات آمده است مثلاً در موارد ذیل:

و دیگر چون بازدم در رکیب	پدر دست از آشوب رزم و نهیب
چو آبی بکاخ فرسودن فرود	نخستین ز هر دو پسرده درود
و دیگر بگویش که ترس خدای	بیاید که باشد بهر دو سرای
و دیگر اگر بشنوی پند راست	روان و دلم بر زبانم گواست
و دیگر که گنجم وفادار نیست	همان رنج را کس خریدار نیست

۱ - در بعض موارد استثنائی بعد از واو مفتوح حرف مضموم می‌بینیم مثل:

«و چون حدیث نو گویم سخن فراز کنم»
۲ - حماسه ملی ایران ص ۶۷.

باحتمال قریب بصواب باید « دودینگر » یا « ددینگر » (= دیکر پهلوی یعنی دوم) باشد که نساخ نادان آنرا بدین صورت تغییر داده اند و در بیت سوم از ایات مذکور نیز آمدن دودینگر پس از « نخستین » این حدس را کاملاً تأیید میکند .

جمله‌های شاهنامه بسیار کوتاهست و این چنانکه میدانیم از خصائص زبان فارسی در عهد سامانی و غزنوی و در قسمت بزرگی از آثار عهد سلجوقی است . در شاهنامه بسیار اتفاق افتاده است که يك مصراع حاوی چند جمله است مانند : « جهان خواستی - یافتی - خون مریز » و گاه نیز جمله‌ها در دو سه بیت معنی تمام پیدانمی‌کند یعنی اتمام معنی عبارت بدو سه بیت محتاج می‌شود مثل :

اگر خون آن کشتگان را ز خاک	بژرفی برد رای یزدان پاک
همانسا که دریای قلزم شود	دولشکر بخون اندرون گم شود .
اگر گنج خواهی زمن یا سپاه	و گر بوم توران و تخت و کلاه
سپارم ترامن شوم نا پدید	جز از تیغ جانرا ندارم کلید .

اما مفردات شاهنامه : مفردات شاهنامه هر يك به حد اعلای فصاحت و درجای خود در درجه نهایی لزوم و زیباییست . بادقت و تحقیق در کلام فردوسی و مقایسه اشعار او با سخنان دیگر شعرای روزگار قدیم مسلم میشود که فردوسی در استعمال مفردات بهمان درجه مهارت و قدرت داشت که در ترکیب کلمات و بیان مقصود بوسیله عبارات و جمل . تحقیق کامل در یکایک مفردات شاهنامه و خصائص آنها اکنون کار مانست زیرا در این باب کتابی جداگانه سودمند میتوان نگاشت که به مطالعات ممتد و رنجور حمت فراوان باز بسته است . شاهنامه فردوسی مایه حفظ عده کثیری از مفردات کهن زبان فارسی شده است که در قرون بعد میان شاعران فارسی زبان متر و کلام مجور ماند . کلمات سفت (دوش) - کشن (اندوه) - پاداشن - بادافره - پتیاره (زشت، بد، اهریمنی) - کرگ (کرگدن) - بیور - انوشه - کیمیا (چاره) - ناورد - آوینز (جنگ) - تنبل (مکر و افسون) - ناهار (گرسنه، ناشتا) - اگر (یا) - غو - گو - بسیج - بوش (قضا و سرنوشت) - فش (دم) و صدها لغت از امثال آنها در شاهنامه دیده میشود که در آثار شعرای دیگر ، جز شاعرانی که در نظم داستانهای حماسی دنباله کار فردوسی را گرفتند ، بندرت میتوان یافت (مگر بعضی آنها که

دیرگاهی در آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان دیده‌میشود).

در اینکه فردوسی در استعمال کلمات فارسی و ترجیح آنها بر الفاظ عربی اصرار و تعمدی داشت بحثی نیست زیرا اولاً موضوع کتاب او ویرا بچنین کاری بر میانگيخت و ثانیاً زمان شاعری او (قرن چهارم) برای چنین کاری مساعد بود و ثالثاً ما خذ فردوسی (جز اسکندرنامه) در این امر حداًعالی یاوری و معاضدت را با سخن پرداز بزرگ ایران می‌کرد. - این حکم اخیر ما شایسته توجه و دقت بیشتری است و بعقیده ما یکی از مهمترین اسباب توجه فردوسی بکلمات و ترکیبات فارسی همینست و کمتر توجهی بمقدمه ابو منصور المعمری بر شاهنامه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق حقیقت این دعوی را مکشوف می‌سازد و دلیل بزرگی که ما در اثبات این سخن داریم استعمال کلمات عربی بسیاری است در اسکندرنامه که مرادف آنها در موارد دیگر شاهنامه معمولاً فارسی و گاه کلمات پهلوی است.

البته هنگام بحث در مفردات عربی شاهنامه باید اسکندرنامه را از آن جهت که گفته‌ایم جدا گانه مورد تحقیق و مطالعه قرار داد اما در دیگر قطعات شاهنامه با آنکه نزدیک بتمام الفاظ کلمات عذب دری است باز هم بیک دسته از مفردات عربی باز می‌خوریم. این مفردات معمولاً ساده و مستعمل و متداولست و عمومیت آنها در استعمال بدرجه ییست که بیشتر آنها در آثار شعرای پیش از فردوسی و یادوره او نیز دیده‌میشود. الفاظ مهجور عربی در شاهنامه (غیر از اسکندرنامه) یا اصلاً راه نیافته و یا بحدی نادر است که حکم معدوم دارد. اما الفاظ ساده عربی همچنانکه گفته‌ایم زیاد است مانند: (سنان - رکیب - عنان - غم قطره - هزیمت - جوشن - سلاح - منادی - قلب - نعره - مزیح - نظاره - ثریا - نبات - حصار - سحاب - عقاب - برهان - فلك - حمله - مبتلی - درج - صف - میمند - جاثلیق صلیب و امثال اینها).

چنانکه می‌بینیم نزدیک بتمام این کلمات در عصر شاعر ساده و مصطلح و از اوایل عهد ادبی فارسی میان شاعران و نویسندگان معمول بوده‌است و فردوسی بهیچ روی در استعمال آنها تعمدی نکرده و حتی از زبان معمول عصر خود قدمی فراتر ننهاده و بخاطر وزن و قافیه بندرت دست بدامن زبان بیگانه زده‌است.

از آغاز داستان داراب پسر بهمن تا پایان داستان اسکندر کلمات عربی در شاهنامه فزونی می‌یابد و این دلیل بزرگ‌گست برینونت متن داراب‌نامه و اسکندرنامه با دیگر مآخذ شاهنامه . در اسکندرنامه کلمات عربی بدرجه‌بی زیاد است که نمی‌توان آنرا با دیگر قطعات شاهنامه از این حیث مقایسه کرد . اگر در سایر قطعات شاهنامه کلمات عربی بندرت دیده می‌شود و نزدیک به تمام آنها نیز کلمات عربی معمول و متداول زمانست ، در اسکندرنامه کلمات عربی فراوان و گاه نسبت به عهد شاعر مهجور است^۱ . گذشته از این افکار سامی و روایات ملل غیر ایرانی هم در آن زیاد دیده می‌شود . علت اساسی این امر آنست که این داستان غیر ایرانی را فردوسی از مأخذی جز شاهنامه ابو منصور و داستانها و کتب قدیم ایرانی برداشته است و علی التحقیق در این کتاب از آوردن کلمات عربی زیاد بهیچ‌روی خودداری نشده بود .

چون از این مراحل بیان بگذریم باید بخاطر داشتند باشیم که :

فردوسی همواره سخن و فکر خود را تا درجه‌بی بحقیقت تردید کرده است که خواننده هیچگاه در خود احساس مخالفتی با او نمیتواند کرد . این یکی از معجزات بزرگ شمرده می‌شود که روایاتی را که در زمره اساطیر و اوهامست چنان استادانه بهم تلفیق کنند که کس را اندیشه تکذیب آنها در سر نیاید و خواص و عوام هنگام قرائت آنها بسا گوینده همدستان باشند . پهلوانان ایرانی شاهنامه همه در عین جنگجویی و خونریزی محبوب خواننده اند در صورتی که مثلاً در کرشاسپ نامه چنین کیفیتی محسوس نیست و این البته نتیجه قدرت گوینده شاهنامه و مهارت اوست در وصف پهلوانان .

مطالب و داستانها در شاهنامه ترتیب و نظم خاصی دارد تمام اجزاء يك داستان طوری تنظیم یافته است که خواننده هنگام خواندن آن هیچگاه امری را از اندیا ناقص نمی‌یابد و اگر چه فردوسی این مطالب را از متون مکتوب گرفته اما قدرت و مهارت او ویرا در حفظ نظم و ترتیب داستانی آن متون یاری بسیار کرده است و از این بابت نیز شاهنامه بر منظومهای حماسی دیگر برتری فراوان دارد . وقتی فردوسی از زبان یک فرد از هر ملت و دین که باشد

۱ - مانند : صافی - صوفی - حریر - قرطاس - مصور - عود - جزع - عمود - الله اکبر - محب الصلیب

منقار - نعم - بوس .

سخن میگوید چنان بکنه اندیشه‌او نزدیک میشود که ما آن سخن را در آن مورد خاص اصلاً غیر عادی و دروغ و ناحق تصور نمی‌کنیم و بهر حال فردوسی استادی است که در عین فصاحت و قدرت بیان و انسجام و متانت الفاظ و روشنی و صراحت کلام همه قوانین سخنگویی و داستان‌سرایی در کلام او رعایت شده و او لاشک بزرگترین و یا از بزرگترین شاعران جهانست.

۴ = کرشاسپ‌نامه

دومین اثر بزرگ حماسی (بعد از شاهنامه) کرشاسپ‌نامهٔ اسدی طوسی شاعر بزرگ ایران در قرن پنجم هجریست. از کرشاسپ‌نامهٔ منشور در شرح شاهنامه‌های منشور و آثار ابوالمؤید بلخی تا آنجا که از فحص در کتب اطلاع یافتیم خبر داده‌ایم. این کتاب ظاهراً در قرن پنجم و ششم شهرتی بسیار داشت چنانکه صاحب تاریخ سیستان هر جا که بدان رسید اشارتی مجمل کرد و داستانهای کرشاسپ را بکتاب کرشاسپ حواله داد و از آن گذشت. اما عجب در اینست که چگونه فردوسی بدان داستان و کتاب مشهور توجهی نکرد. با تمام این احوال در شاهنامه چنانکه خواهیم دید نام کرشاسپ چند بار آمده است. داستان کرشاسپ علی‌الظاهر نخستین داستان حماسی است که پس از شاهنامهٔ استاد طوس بنظم در آمد و سازندهٔ آن شاعر معروف قرن پنجم اسدی طوسی است.

ابو نصر علی بن احمد اسدی طوسی از شعرای قرن پنجم هجریست که ظاهراً بسال ۴۶۵ هجری درگذشت^۱. دولت‌شاه سمرقندی اسدی را بغلط استاد فردوسی خوانده و گفته است که چهار هزار بیت اخیر شاهنامه اثر طبع اسدی است که بخواهش شاگرد خود فردوسی (!) در بیست و چهار ساعت (!) سرود^۲. برخی از مستشرقان مانند هرمان اته^۳ و بتقلید از وادوارد برون^۴ این افسانهٔ کودکانه را پذیرفتند و بحدسهای عجیب

۱ - مجمع‌الفصحی تألیف رضا قلیخان هدایت (لله‌بشای) ج ۱.

۲ - تذکره الشعراء چاپ لیدن ص ۳۵.

۳ - Hermann Ethé: Neupersische Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, Strassburg 1896-1904, s. 226-227.

۴ - E. Browne: A Literary History of Persia, Vol. II. p. 148.

تازه‌یی متوسل شدند و بدو اسدی شاعر یکی احمد (اسدی پدر) و دیگری علی (اسدی پسر) معتقد گردیدند و نخستین را صاحب مناظرات و استاد فردوسی و ثانوی را صاحب کرشاسپنامه و لغت فرس دانستند وای اساس این حدس و خود آن هردو باطل و دور از تحقیق است و اساساً قابل توجه نیست و از میان مستشرقان چایکین آنرا مردود دانسته^۱ و در ایران نیز پیش از انتشار عقیده چایکین آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشمند دانشگاه بیتالان این عقیده پی برده است^۲. زندگی اسدی بیشتر در دربار ابودلف حکمران اران گذشته و اسدی کرشاسپنامه خود را بنام او درآورده است.

کرشاسپنامه داستان منظومی است که نسخ مختلف آن از ۷ تا ۱۰ و ۱۱ هزار بیت بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف دارد و اسدی آنرا بسال ۴۵۸ پایان برد:

شد این داستان بزرگ اسپری پیروزی و روز نیک اختری
ز هجرت بدور سپهری که گشت شده چارصد سال و پنجاه و هشت

و ظاهر آن حدود سال ۴۵۶ بنظم آن شروع کرده بود چه خود گوید (سه سال اندر آن صرف شد روزگار) و از سال ۴۵۶ تا سال ۴۵۸ سه سال است.

کرشاسپنامه چنانکه از نام آن برمیآید راجع است بدیستان کرشاسپ پهلوان بزرگ سیستان جسد اعلای رستم. اسدی برای شرح داستان کرشاسپ از شرح سلسله نسب او و از فرار جمشید پس از آشفتن حال وی بسیستان و پناه بردن بخانه کورنگ شاه و عشق با دختر او و تزویج وی آغاز کرده بزادن تور از پشت جمشید رسیده و از آن پس اخلاف تور یعنی شیدسپ شاه و طورگ و شم و انرط را نام برده است که همه شاهان زابلستان بوده‌اند. از انرط پسری آمد بنام کرشاسپ و از اینجا داستان کرشاسپ پهلوان آغاز شده و سرگذشت او بتفصیل آمده و سفرهای وی بتوران و افریقیه و هند و جنگها و هنر نمایهایش در آن نواحی و مفاوضات کرشاسپ با برهمن و خوارق عاداتی که در جزایر اقیانوس هند دیده و کارهای بزرگ و دور از عادت که بردست او گذشته، وصف

۱ - M. K. I. Tchaikin رجوع کنید به مجله آسیایی ج CCXXVIII سال ۱۹۳۵ ص ۱۰۴.

۲ - سخن و سخنوران ج ۲.

شده است .

داستان کرشاسپ پراست از خوارق عادات در باب این پهلوان و از آنجمله است رزم با اژدها و کشتن آن و جنگ با بیری تناور و سهمگین و مقاتلت با منهراس دیو و شگفتیهایی که کرشاسپ در هندوستان و جزایر اطراف آن دید مانند شگفتی ماهی وال - شگفتی جزیره‌یی که دسترنگ داشت - شگفتی جزیره‌یی که موران داشت - شگفتی جزیره‌یی که مردم سر بینی بریده داشت - شگفتی جزیره درخت و قواق و امثال اینها .

قسمتی از این داستان متعلق است بنریمان پسر کرشاسپ و پدرسام و رزمهایی که همراه پدر در توران کرد .

چنانکه گفته‌ایم در این داستان از عجایب و شگفتیهایی سخن رفته است که مؤید تصورات ایرانیان قدیم در باب نواحی دور دست اقیانوس هند و یا ممالك اطراف ایران بود . اما لطف داستان بیشتر در آغاز آن یعنی عشق‌بازی جمشید با دختر کورنگ شاه زابل و جنگهای اثرط و کرشاسپ با کابلیان و جنگهای کرشاسپ و نریمان با تورانیان و جنگهای دیگر کرشاسپ است . صف‌آراییها و وصفهای زیبایی که در باب میدانهای جنگ و جنگ پهلوانان در شاهنامه می‌بینیم اینجا نمی‌توانیم یافت و از نیروی اگر بخواهیم مانند بعض متذوقین اسدی را با فردوسی برابر شماریم در اشتباه خواهیم بود و تنها باید گفت که سخنان اسدی در میان مقلدان دیگر شاهنامه بامتانتوانسجام بیشتری همراه است . البته تازگی و طراوت کرشاسپ‌نامه ذاتاً نیز چندان زیاد نبوده و علی‌الخصوص آمیختن آن با افسانه‌های نامطبوعی مانند شگفتیهای جزایر مختلف از لطف و رونق حماسی آن تا درجه‌یی کاسته است ^۱ .

اسدی خواسته است خشکی این داستان را با افزودن بعضی بحث‌ها مانند بحث در ستایش و چگونگی دین و نکوهش جهان و صفت آسمان و صفت طبایع چهار گانه و

۱ - ظاهراً مطالب مربوط به این جزایر اصلاً از روی کتاب اخبار الزمان مسعودی و یا حدود العالم گرفته شده و بسا آنکه صاحبان این هر سه مأخذ از مأخذ قدیمتری استفاده کرده‌اند .

ستایش انسان و وصف جان و تن و نکوهش مذهب دهریان و بحث در مذهب فلاسفه و وصفهایی در باب شب و روز و رود و امثال اینها ، تا درجه‌یی از میان ببرد و بدان طراوت و لطفی بخشد اما بدبختانه با این کار او غالباً بر درجه خشکی و بیروح بودن منظومه‌ای افزوده شده است .

اگر شگفتیهای این داستان را در حساب نیاوریم کرشاسپنامه اثر حماسی کاملی است . ژول مول در باب این منظومه چنین گفته است : « این منظومه کاملاً حماسی و دارای خصائص منظومه‌های پهلوانیست . منابع آن نیز با منابعی که فردوسی از آنها استفاده کرده همسان است و تنها در این اثر عده‌یی از حکایات غریب راه یافته و آن عبارتست از عجایبی که کرشاسپ در جزایر اقیانوس هند دیده بود و ظاهر آ این افسانه‌ها و عجایب بوسیله بحر پیمایان خلیج فارس در داستانهای ایرانی نفوذ کرد و وقتی ما این قسمت‌ها از کرشاسپ نامه را میخوانیم چنانست که سندبادنامه را ملاحظه کنیم .^۱ »

اسدی خود در باب سبب نظم کرشاسپنامه و چگونگی آن و استفاده از يك متن منشور و افزودن بحثهایی از خود بر اصل داستان ، سخنانی در کرشاسپنامه دارد که ما آنها را از جای جای کرشاسپنامه گرد آورده‌ایم و اینجائقل میکنیم :

گر انمايه دستور شاه زمین	مهی بُد سر داد و بنیاد دین
سما عیل حقى مرا ورا پدر	محمد مه جود و چرخ هنر
مرا هر دو و مهتر نشانند پیش	یکماز يك روز نزد يك خویش
بسی دفتر باستان خوانده شد	بسی یاد نام نکو رانده شد
پس آنکه گشادند بند سخن	ز هر گونه را بی فکندند بن
بدادست داد سخن های نغز	که فردوسی طوسی پاک مغز
بدان نامه نام نکو خواستست	بشپنامه گیتی بیسار استست
هم اندر سخن چابک اندیشه‌یی	تو هم شهری اورا و هم پیشه‌یی
بشعر آرزو خرم یکی داستان...	بدان همره (۹) از نامه باستان
یکی نامه بدیادگار از مهران	ز کردار کرشاسپ اندر جهان
هم از راز چرخ و هم از روزگار	پر از دانش و بند آموزگار
ز خوبی و زشتی و شادی و غم	ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ستم
ز مهر دل و کین و شادی و بزم	ز نخجیر و گردنفرازی و رزم

که چون خوانی از هردری اندکی
 بشهنامه فردوسی نغز گوی
 بسی یاد رزم یلان کرده بود
 من اکنون ز طبعم بهار آورم
 شد این داستان بزرگ اسپری
 ز هجرت بدور سپهری که گشت
 چنان اندر این سعی بردم ز بن
 بدانسان که بیناچو بیند نخست
 بدین نامه گر نامم آیدت رای
 چنین نامه‌یی ساختم پر شکفت
 مر این نامه را من پرداختم
 بدان تا بود انس خواننده را

بسی دانش افزاید از هریکی
 که از پیش گویندگان برد گوی
 از این داستان یادناورده بود
 مر این شاخ نورایبار آورم...
 پیروزی و روز نیک اختری
 شده چارصد سال و پنجاه و هشت
 ز هر در بسی گرد کردم سخن
 بد از نیک زین گفته داند درست
 بدال اسد حرف ده بر فزای
 که هر دانشی زو توان برگرفت
 چنان کز ره نظم بشناختم
 دعا گویدم گر مر م، زنده را

اسدی در ضمن داستان چند جای از دهقان و موبدومغ و گفته باستان و امثال این
 اصطلاحات (که اشاره بروات اخبار کهن و نقل احادیث از گذشتگان در تدوین داستانهای
 منشور است) سخن گفته است :

سراینده دهقان موبد نژاد
 چنین آمد از گفته باستان
 مغ از هیر بد موبدان کهن
 ز گفت دگر موبدان کرد یاد
 وز آن کاآگاه از راز این داستان
 ز ضحاک راندند زینسان سخن

البته اقرار اسدی براینکه نامه‌یی را که در باب کرشاسپ از روزگاران پیش
 مانده بود (ظاهراً کرشاسپ نامه ابوالمؤید بلخی) بنظم آورده است، با استفاده از گفتار
 دهقان سازگار نیست و این نقل قول از گفتار دهقان یا موبد و امثال اینها چنانکه در شاهنامه
 فردوسی نیز می‌بینیم متعلق بنسخه اصل و مأخذ کارشاعر است.

کرشاسپ نامه اسدی در حدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل التواریخ شهرتی
 داشت چه نویسنده کتاب از آن نام برده است.^۱

در داستان کرشاسپ بعضی عناصر سامی نیز راه یافت و از آن جمله است نام هود
 پیغامبر^۲ که عقد زناشویی جمشید را با دختر کورنگ شاه بست.

۱ - مجمل التواریخ ص ۲
 ۲ - از هود و وجود او در عهد جمشید در مأخذ دیگر نیز سخن رفته
 است (مجمّل التواریخ ص ۱۹).

چنان دان که هوداندر آروزگار
بآیین پیمانش با او بیست
پیمبر بد از داور کردگار
پیوند بگرفت دستش بدست

و علاوه بر این عجایب و شگفتیهایی که در باب جزایر اوقیانوس هند و ساکنان و موجودات آنها و حیوانات دریایی در داستان کرشاسپ می بینیم همچنانکه «مول» حدس زد اصلی و متعلق باین داستان در ایام پیش از اسلام نیست و ظاهراً در دوره اسلامی از روایات و داستانهای بحر پیمایان خلیج فارس و بحر عمان استفاده شده است.

در پایان بعضی از چاپهای شاهنامه برخی روایات حماسی بیحرمتقارب و بنام ملحقات می بینیم که راجع به ریک از آنها بموقع سخن خواهیم گفت. یکی از این روایات داستان خروج ضحاک بر جمشید و جنگ این دو پادشاه و شکست جمشید و گریختن او و رفتن بزابلستان و بزنی گرفتن دختر کورنگ شاه زابلستان و زادن تورو شیدسپ و طورک و شم و اثرط و کرشاسپ است که بدین بیت:

چو نزدیک شد نزد جمشید شاه
آغاز شده و بدین دوبیت ختم میشود:
یکمی نامه بنوشت بیور بگاه
چه از نو جوان و چه مرد کهن
ز کرشاسپ بودی سراسر سخن
بایران زمین و بتوران زمین
همی بود نام گو بآفرین

در این داستان مفصل قسمت بزرگی از کرشاسپ نامه عیناً از بیت ذیل:

چو بنشست بیور بشاهنشهی
فرستاد بر شهریار آگهی^۱

تا این بیت:

بزرگان این تخمه کز جم بدند
سراسر نیاکان رستم بدند

نقل شده است. از این داستان ما بموقع سخن خواهیم گفت.

گذشته از این برخی از قطعات کرشاسپنامه (علاوه بر پاره‌ی مفردات ایات) در بعضی نسخ شاهنامه وارد شده است. ژول مول در مقدمه‌ی بی که بر شاهنامه نوشته است چنین میگوید: «من نسخه‌ی بی از شاهنامه دارم که سه هزار بیت از کرشاسپنامه

۱ این بیت در کرشاسپنامه چاپ آقای حبیب بغمائی چنین آمده است:

چو بگرفت کیتی بشاهنشهی
فرستاد نزد شهان آگهی

در یکجای آن نقل شده است و در نسخه دیگری ۱۲۰۰ بیت از این کتاب و در نسخ دیگری ثالث قسمت بسیار بزرگی از کرشاسپنامه در موارد مختلف از دفتر اول شاهنامه پراکنده است^۱ و همچنین نسخی از شاهنامه متعلق بکتابخانه آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه دیده شده است که مقدار بسیاری از اشعار کرشاسپنامه در آن آورده اند.

۵ = بهمن نامه

دیگر از منظومه‌های مهم حماسی که جزء آثار قدیم شعر فارسی و متعلق باواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم است، منظومه‌یست بنام بهمن نامه که نسخ خطی آن احیاناً بدست می‌آید.

از این کتاب در مجمل‌التواریخ و القصص دوبار سخن رفته است، یکی در آغاز کتاب آنجا که از بعضی روایات عجم که «دیگر حکما» (یعنی غیر از فردوسی) نظم کرده‌اند سخن می‌گوید، نامی از «اخبار بهمن» می‌آورد^۲ و دیگر در باب العاشر که چنین آمده است: «اندر عهد دارا: درین روز گار زال بر مرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتم مگر در بهمن نامه آن نسخه که حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر نظم کردست: در ایام دارا بشورید حال برون شد ز دنیا جهان دیده زال»^۳

نام ناظم این داستان بنقل صاحب مجمل‌التواریخ چنانکه دیده‌ایم «ایرانشاه بن ابی‌الخیر» است. قراءت این کلامه چنانکه مرحوم ملک‌الشعراء بهار استاد فقید دانشگاه اشاره کرده‌است^۴ در متن کتاب دشوار است و میتوان بحسب ایرانشان و ایرانشهری هر دو خوانند و صورت اصلی و صحیح این نام بعقیده حقیر ایرانشاه است و چون این تنها جایست که بنام ناظم بهمن نامه یا اخبار بهمن بر میخوریم ناچار باین ابهام خرسند باید بود.

یکی از نسخ بهمن نامه که در کتابخانه بریتیش میوزیوم مضبوط و کتابت آن

۱ - مقدمه ژول مول بر ج ۱ شاهنامه ص ۵۸ . ۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲ .

۳ - مجمل‌التواریخ ص ۹۲ . ۴ - حاشیه ص ۹۲ مجمل‌التواریخ چاپ تهران .

مؤرخ است بتاريخ ربیع الاول سال ۸۰۰ هجری، منسوبست به **حکیم آذری**. البته بهمن نامه بی بنام حکیم آذری موجود است ولی چنانکه در فصل دوم همین گفتار خواهیم دید غیر از این بهمن نامه و راجعست بسلسله بهمنی هندوستان و ناظم آن شیخ آذری از شعرای قرن نهم است که سال ۸۶۶ هجری در گذشت اما بهمن نامدی که اکنون در باب آن سخن میگویم و راجعست بداستان بهمن پسر اسفندیار چنانکه دیده ایم متعلق است به **حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر** و در مجمع الفصحاء^۱ نیز بد **جمالی مهریگردی** (مهریگردی)^۲ از شعرای قرن پنجم معاصر لامعی گرگانی نسبت داده شده و بهر حال خواه این کتاب از حکیم ایرانشاه و خواه از جمالی مهریگردی باشد نظم آن یقیناً پیش از حدود سال ۵۲۰ صورت گرفته است زیرا اولاً چنانکه میدانیم مجمل التواریخ در این سال تألیف شد^۳ و بنا بر این نظم اخبار بهمن که صاحب مجمل بدان اشارت کرده است باید پیش از این سال و مثلاً در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته باشد. و ثانیاً اگر جمالی مهریگردی هم آنرا بنظم آورده باشد باید آنرا متعلق بقرن پنجم دانست.

از کتاب بهمن نامه منظوم نیز قریندی در این باب بدست میتوان آورد و آن تقدیم کتابست به محمود بن داکشاه (در یک نسخه) و محمد بن داکشاه (در نسخه دیگر) که در صورت اول نظم بهمن نامه در قرن پنجم و در صورت دوم در قرن پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته است.

دو نسخه از این کتاب در کتابخانه بریتیش میوزیوم موجود است که مقدمه آنها را با یکدیگر تفاوتهایی جزئی است^۴، از دو نسخه مذکور آنکه بنام محمود سلجوقی است بنحو ذیل آغاز میشود: «درستایش کردن باری تعالی و آغاز داستان بهمن

۱- ج ۱ ص ۱۱۰ و ص ۴۹۴. ۲- مهریگرد از قراء قدیم کرمان بود که نزدیک قریه آب

باریک فعلی در حدود بم قرار داشت.

۳- رجوع کنید بمقدمه مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بر مجمل التواریخ.

۴- رجوع کنید بمجمعه فهرست چهارلاریو ص ۱۳۱-۱۳۲. نسخه دیگری از این کتاب شامل ۹۹۰۴ بیت در

کتابخانه ملی پاریس موجود است. (رجوع کنید به فهرست بلوشه ج ۳ ص ۱۷).

نامه و آذر برزین نامه و ستایش کردن سلطان محمود و چگونگی آن :

نخستین سخن نام دادار داد که بی یاد او نامها هست باد
خداوند دانای پروردگار رساننده روزی مور و مار...»

محمود بن ملک‌شاه چنانکه میدانیم و بتفصیلی که در تواریخ مضبوطست^۱ بر اثر مجاهدات مادر خود ترکان خاتون در صغر سن پس از فوت پدر خود ملک‌شاه در ۴۸۵ بتخت سلطنت نشست و پس از یکسال و اندی پادشاهی در ۴۸۷ بمرض آبله در گذشت. بنا بر این قدیمترین تاریخی که در کتاب بهمن نامه مییابیم بین سنوات ۴۸۵-۴۸۷ است اما در همین مقدمه شاعر از ده سال پس از مرگ ملک‌شاه هم سخن میگوید :

کنون گشت ده سال تا روزگار بر آشفست بر نامور شهریار
سر نامداران ملک‌شاه شاه کنون^۲ گشت [و] شد سوی مینو براه

و چون وفات ملک‌شاه بسال ۴۸۵ اتفاق افتاده است تاریخ ساختن این ابیات باید سال ۴۹۵ باشد و میان این تاریخ وفات محمود بن ملک‌شاه (۴۸۷) هشت سال فاصله است. پس از ظواهر امر چنین بر میآید که حکیم ایرانشاه هم مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی چند بار در منظومه خود تجدید نظر کرد خاصه که بنا بر آنچه خواهیم دید يك بار دیگر آنرا به محمد بن ملک‌شاه تقدیم کرده و حوادثی راجع باوایل قرن ششم بآن افزوده است.

در این نسخه اصل داستان با دو بیت ذیل آغاز میشود :

چنین گفت دهقان موبد نژاد که بر ما در داستان بر گشاد
که تاج از گیومرث فرخنده پی بکا يك پیامد بکاوس کی

آخرین واقعه داستانی این نسخه عبارتست از بازگشت آذر برزین بایستان و مرگ زال، اما در بعضی نسخ دیگر آخرین واقعه منظومه نشستن همای است پس از مرگ بهمن بتخت سلطنت ایران.

نسخه دیگر از بهمن نامه که آنهم محققاً مانند نسخه اخیر الذکر همین بهمن

۱- رجوع کنید به راجحة الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی) ص ۱۳۹-۱۴۲.

۲- ظ : نگون.

نامه ایرانشاه بن ابی‌الخیر است مقدمه بی دارد که بامقدمه نسخه مذکور تا درجه بی مغایر است. این نسخه بایات ذیل آغاز میشود:

سپاس از خدا ایزد رهنمای کی از کاف و نون کرد گیتی بیای
یکی کش نه یارونه انباز بود نش انجام باشد نش آغاز بود^۱

مقدمه این نسخه مفصل تر از مقدمه نسخه پیشین است و شرحی در باب جلوس غیاث‌الدین ابوشجاع محمد (۴۹۸ هجری) پسر ملک‌شاه و جانشین سلطان برکیارق (۴۸۶-۴۹۸) در آن آمده است. در این مقدمه دو واقعه از وقایع اوایل عهد سلطان محمد شرح داده شده است، یکی فتح «شاه‌دز» از قلاع معروف اسمعیلیه نزدیک اصفهان. این دژ پس از یک سال زدو خورد فتح شد و با سقوط آن عبدالملک بن عطاش از معاریف اسمعیلیه اصفهان گرفتار گشت و این واقعه بسال ۵۰۰ هجری اتفاق افتاد^۲، دیگر جنگ بزرگ سلطان محمد با ملک‌العرب سیف‌الدوله صدقه که بشکست و قتل پادشاه اخیر ختام یافت و این واقعه متعلق است بسال ۵۰۱ هجری^۳.

باتوجه بمقدمه نسخه اخیر و مقدمه نسخه دیگری که دیدیم باید چنین پنداشت که ناظم بهمن نامه پس از مرگ محمود چندبار (یکبار در حدود سال ۴۹۵ و یکبار در حدود سال ۵۰۰ و ۵۰۱ هجری) در منظومه خود تجدید نظر کرد و مطالبی بر آن افزود. این کتاب اگر چه منسوب و موسوم است بنام بهمن پسر اسفندیار و داستانهای را در باب وی حاوی است اما فی الحقیقه باید آنرا داستان سلسله پهلوانان سیستان شمرد چه قسمت اعظم آن راجعست بسرگذشت خاندان رستم.

این کتاب مانند همه روایاتی که بتقلید از شاهنامه ساخته شده منظومه بیست بیحر متقارب مثنوی محذوف یا مقصور و شامل چهار قسمت بدین ترتیب:

قسمت اول راجعست بجلوس بهمن بتخت سلطنت و حدیث وی با کتایون (مجموعه التواریخ: کسایون) دختر پادشاه کشمیر و همای دختر خدیو مصر. دریایان این قسمت قصه مرگ رستم از زبان جاماسپ برای بهمن نقل شده پس از آن قصد بهمن بکشیدن

۱- فی الاصل: نش آغاز باشد نش انباز بود.

۲- کامل التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال ۵۰۰ هجری.

۳- ایضاً وقایع سال ۵۰۱.

کین پدر از خاندان سام و مقدمات اجراء این قصد سخن رفته است .

در قسمت دوم از جنگ بهمین بایهلوانان سیستان سخن میروود و خلاصه این قسمت چنین است که : زال و فرامرز و پسرش سام و دود دختر رستم زربانو و بانو گشسپ سه بار بهمین را که بیستان تاخته بود شکست داده تا بالغ رانند اما آخر کار بهمین غلبه یافت و زال اسیر و فرامرز کشته شد و ما بقی افراد خاندان سام بکشمیر گریختند .

قسمت سوم راجعست بتعقیب بهمین دختران رستم را در سیستان و اسیر کردن آنان و اسارت آذر برزین پسر فرامرز و فرهاد و تخواره و پسر زواره و رفتن بهمین بمقبره خاندان سام بشکافتن قبور . در پایان این بخش از شیمانی بهمین از اعمال خویش و باز فرستادن اسیران بجز آذر برزین بیستان یاد شده است .

در قسمت چهارم بیشتر از آذر برزین پسر فرامرز سخن رفته است . آذر برزین را (که بهمین بحیل و اغفال دستگیر کرده بود) یکی از پهلوانان زمان بنام رستم تورگیلی آزاد کرد و او پس از آزادی با بهمین جنگها کرد و سرانجام قرار بر صلح نهاده شد و آذر برزین جهان پهلوان بهمین گشت . آخر کار بهمین سلطنت را بدختر خود همای وا گذاشت و خود در شکار گاه طعمه اژدها شد .

داستان بهمین بدین طریق پایان میرسد و خلاصه این داستان بتمامی در مجمل التواریخ والقصص آمده^۱ و از بهمین نامه که صاحب مجمل باشارت خود آنرا در دست داشته اقتباس گردیده و تمام این اسامی که آورده ایم در آن نقل شده است .

شماره ابیات بهمین نامه بده هزار میرسد و نسبت ببعضی از منظومه های حماسی دقت بیشتری در نظم آن بکار رفته است .

ماخذ این منظومه ظاهراً کتابی بود که گوینده در دست داشت و روایات آن کتاب بنا بر عادت معمول مستند بگفتار دهقانان و راویان ایرانی بود چنانکه از این ابیات برمیآید :

چنین گفت دهقان موبد نژاد که بر ما در داستان برگشاد



ز گوینده پرسید خواننده مرد
بدو مرد گویا زبان برگشاد
کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد
که از راستان دارم این گفت یاد

در این داستان نیز مانند کرشاسپ نامه بعضی از روایات سامی وارد شده و از آن قبیل است اشتباه طیسفون با بغداد و خواندن پادشاه آنجا بنام هارون و امثال اینها چنانکه در ابیات ذیل می بینیم:

جهاندار با آن درفش نگون
که بغداد خوانندش اکنون بنام
همی شد گریزان سوی طیسفون
جهاندار بد اندر آن شاد کام
که هارون لافیش همی (ظ: می) خواندند
بمردی ازو داستان را اندند

چنانکه دیده میشود تیسفون در این ابیات با بغداد و علی الظاهر هردوی آنها (تیسفون و بغداد) با بابل و یا شهر دیگری از بلاد قدیم بین النهرین مشتبه شده است و با آنکه در این روایت پادشاه بغداد لقب «خلیفه» ندارد صاحب نامی شبیه بنام هارون الرشید است. ژول مول اشتباه را در تطبیق این اسامی بر یکدیگر از ناظم داستان میدانولی گویا این جعل و اشتباه هردو متعلق بر اوین و از جمله زیادات ایشان بر داستان اصلی بهمن باشد که در دوره اسلامی صورت گرفته و از این عناصر سامی در داستانهای دیگر ایرانی هم چنانکه دیدیم خواهیم دید فراوانست.^۱

۴ = فرامرز نامه

دیگر از منظومه های کهن حماسی ایران منظومه ییست بنام «فرامرز نامه» که

۱ - در باب بهمن نامه رجوع شود به مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۱۰ و ۴۹۴ و مجمل التواریخ ص ۲ و ۹۲۰.

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts
in the British Museum by Charles Rieu. 1895 pp. 131
132; 135-136

E. Blochet: Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque
nationale. T. III, 1928, p. 17.

نسخ خطی منتخبی از آن در کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه موزه بریتانیا مضبوط است.^۱ از این منظومه نیز صاحب مجمل التواریخ یاد کرده است^۲ و همین امر مؤید وجود منظومه مذکور پیش از سال ۵۲۰ و در اواخر قرن پنجم هجری است.

اگر نسخه کاملی از این منظومه وجود داشته باشد باید منظومه‌یی بزرگ و شامل چند هزار بیت باشد زیرا بنا بر آنچه در تاریخ سیستان می‌بینیم داستان منشور فرامرز که در قرن پنجم موجود بوده و فرامرزنامه منظوم لاشک مستند بر آنست به دو ازمه مجلد بالغ می‌شد.^۳

منظومه منتخبی که «ژول مول» از آن نام برده منظومه کوچکی است در هزار و پانصد بیت و تنها راجعت بیدک داستان از زندگانی فرامرز و نخستین ابیات این منظومه چنین است:

یکی قصه دارم برون از نهان
نشسته دلیران بر شهریار

بنام خداوند روزی دهان
یکی روز بارامش و می‌گسار

و خلاصه این داستان چنین:

روزی پهلوانانی چون فریدرز و طوس و رستم و فرامرز و گودرز و بهرام و گیو و گسته‌م و درهام و گرگین نزد شاه ایران برامش نشسته بودند تا گهان رسولی فراز رسید و بارخواست و بحضرت شاه ایران در آمد. این رسول فرستاده نوشاد رای هند و بازگزار ایران بود و نامدیی داشت. نوشاد در نامه خود از کیکلوس درخواست که پهلوانی از خاندان سام به هندوستان فرستد تا او را در برابر دشمنان یاری کند. چون نامه را بر خواندند فرامرز بیای خاست و خواهان یاری نوشاد گشت و آهنگ هندوستان کرد و دشمنان نوشاد را برافکند و در آن سرزمین با جانوران عظیم چون اژدها جنگید و آخر کار میان او و نوشاد و برهمنان هند مناقشت و جدالی پدید آمد و فرامرز غلبه یافت و کیش ایرانیان را در هندوستان پراگند و آنگاه از هند بایران بازگشت:

۱- رجوع کنید بمقدمه ژول مول بر جلد اول از شاهنامه ص LXIII و فهرست بلوئه ج ۳ ص ۱۸ و

ضمیمه فهرست ربو ص ۱۳۳.

۲- مجمل التواریخ ص ۲. چاپ تهران. ۳- تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۷.

فرامرز از هند پس بساز گشت همه گیتی از وی پر آواز گشت

آخرین بیت این نسخه منتخب چنین است :

صلیب و شکوبا بگیتی نماند چو بشکسته شد هم بدریافشاند

داستان جنگ فرامرز با جانوران عظیم در قرن پنجم شهرتی داشت و از آن جمله در

دیوان فرخی اشارتی در باب آن می یابیم و آن در قصیده ییست بدین مطلع :

قوی کننده دین محمد مختار بمین دولت محمود قاهر کفار

که در ابیات ذیل از این قصیده نام فرامرز و داستان جدال او با اژدها در هندوستان آمده است :

شنیده ام که فرامرز رستم اندر سبند بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار

از آن سپس که گه کشتن از کمان بلند هزار تیر بر او بیش برده بود بکار

تو پادشاه یکی گر گ کشتی اندر هند چنین دایری نیکو ترست از آن صد بار

در عهد نظم این داستان یعنی قرن پنجم روایات دیگری در باب فرامرز وجود داشت

که بعضی از آنها در برز و نامه و جهانگیر نامه و بهمن نامه دیده میشود . در شاهنامه نیز از

داستان فرامرز جای جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیه سند و قتل او بدست

بهمن در آن کتاب آمده است . از ناظم فرامرز نامه فعلا هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

۷ = گوش نامه

گوشنامه یکی از منظومه های حماسی است که ظاهراً در قرن پنجم و بتقلید از

داستان های شاهنامه ساخته شد . از این داستان منظوم صاحب مجمل التواریخ در جزء

منظومدهایی حماسی مانند کرشاسف نامه و فرامرز نامه و اخبار بهمن که غیر از شاهنامه

در دست داشت، بنام «قصه گوش پیل دندان» سخن گفته است^۱ و از این روی این داستان نیز

باید مانند فرامرز نامه و اخبار بهمن پیش از سال ۵۲۰ مثلاً در اواخر قرن پنجم بنظم در

آمده باشد .

۱- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۵۴ .

۲- مجمل التواریخ ص ۲ .

از این منظومه چیزی مشهود نگارنده نیفتاد اما خلاصه‌یی از داستان کوش پیل‌دندان را از آنچه در مجمل‌التواریخ و القصص آمده است^۱ می‌توان شناخت:

کوش پیل‌دندان پسر کنعان پسر کوش - یا کوش پیل‌دندان پسر کوش برادر زاده ضحاک است که چند گاهی پیش از فریدون و بعهد او عصیان کرد و سلطنت داشت و با خاندان جمشید و فریدون دشمنیها نمود و چون فریدون از کار ضحاک پیرداخت قارن پسر کاه را بچین فرستاد تا کوش را بگیرد و اسیروار نزد فریدون آورد. فریدون کوش پیل‌دندان را بزنند افکند و پس از چندی از بند بر گشاد و پادشاهی جنوب و مغرب بدو داد اما او بعد از مدتی عاصی گشت و باز خلاف و جدال میان آنان پدید آمد.

از این منظومه خوشبختانه نسخه‌یی در کتابخانه موزه بریتانیا محفوظ است و گذشته از این «کنت دِ گوبینو» از آن اطلاعاتی ذکر کرده^۲ و مازیلایا^۳ با آنچه از این مأخذ برمی‌آید اشارتی می‌کنیم:

در ضمیمه فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه بریتانیا چنین آمده است:

کوش نامه منظومه‌یست از صاحب منظومه بهمن نامه و دو بیت اول آن چنین است:

ترا ای خردمند روشن روان	زبان کرد یزدان از این سان روان
خرد داد و جان داد و پا کیزه هوش	دل روشن و چشم بینای و کوش

در مقدمه شاعر بر این کتاب نام ناظم بهیچروی دیده نمی‌شود اما سخن از جنگی می‌رود که میان ممدوح او و امیر عرب^۴ در گرفت و بشکست و قتل خصم انجام یافت. شاعر پس از بیان این جنگ از منظومه‌یی که قبلاً ساخته (بهمن نامه) سخن گفته و از انعام جزیل پادشاه در برابر آن یاد کرده و آنگاه در باب شرح موضوع داستان خود این ابیات را آورده است:

درین داستان ژرف بنگر کنون چو بر خوانند از پیش تور همنون

۱ - مجمل‌التواریخ صفحات ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۸۹، ۱۸۷. در باب کوش رجوع کنید بصفحات ۴۰، ۸۹، ۱۸۷ و ۱۸۹.

۲ - Le Comte de Gobineau: Histoire des perses' T. I, Paris - ۱۸۶۹ pp. 139-144 et: Mélanges Asiatiques Vol. VI, p. 404

۳ - مراد ملك العرب سيف الدولة صدقه است که در سال ۵۰۱ هجری بمحمد بن ملكشاه مغلوب و مقتول شد.

چنین تا بگیتی چه کرده است کوش
 سر مرز بانان فولاد پوش
 دو چشم آسمان گون و چهره چو خون
 بیالا و بیکر ز پیلای فزون

پهلوان این داستان کوش پیل دندان از معاصران ضحاک و فریدونست و در این داستان از سلطنت او در مغرب و لشکر کشی وی بخاور سخن میرود.

این داستان مانند بهمن نامه بد حکیم آذری نسبت داده شده است و کاتب نسخه موجود محمد بن سعید بن سعد الحافظ القاری است و نسخه آن با چند مینیا تور خوب تزیین شده است^۱.

چنانکه گفتام کنت دو گوینو مورخ و نویسنده فرانسوی (قرن ۱۹) نسخه این کتاب را دیده و قسمتی از مطالب آنرا در مجلد اول کتاب «تاریخ ایرانیان» خود نقل کرده است. کنت دو گوینو در این کتاب کوش را از سلاطین غربی ایران و مثلاً از سلسله ماد شمرده و با او و داستانهای او را مخلوطی از سلاطین و سلطنت پادشاهان ماد و آشور دانسته است و این تصور از آنجاست که کوش پیل دندان در داستانهای ایرانی از خویشاوندان ضحاک و از نژاد سامی است. در باب ضحاک و اینکه چگونه ایرانیان از داستان اژی دهاک سه پوزه شش چشم اوستا استفاده کرده و او را نموندهاچمان سامی نژادی که پیش از استقلال ایرانیان بایران میخواستند قرارداد دهند، هنگام تحقیق در داستان ضحاک سخن خواهم گفت. کوش پیل دندان و دیگر کسانی که بخاندان ضحاک باز بسته اند و همه مردمی اهریمنی و خصم ایران شمرده شده اند، نیز نموندهای دیگری از مهاجمان سامی نژاد تازی و کلدانی و آشوری بایرانند و داستان کوش پیل دندان و سلطنت او در جنوب و مغرب و لشکر کشی وی بخاور زمین و خلاف او باخاندان جمشید و فریدون و شکستش از قارن پسر کاوه و در افتادن او بزندادن فریدون جملگی خاطراتی است از یک مهاجم پهلوان سامی نژاد بایران که گویا تا قسمت بزرگی از نواحی داخلی نجردهای ایران پیش رانده و قبایلی از ایرانیان را باطاعت در آورده بود، و بر این خاطره یاد قیام ایرانیان بر پادشاهان سامی نژاد و بر افگندن سلطنت ایشان در ایران و منکوب کردن آنان نیز افزوده شده است. اندك اندك گردا گرد این خواطر را نیز مانند

خاطرات تاریخی دیگر داستانها و حکایات روات و قصه پردازان فرو گرفت و آنرا مانند دیگر روایات حماسی ایران بصورتی تازه درآورد و حتی جنبه ملی بدان بخشید. این است که من با حدس گوینو مخالفتی نمی کنم اما در تطبیق یثمرد داستانی سامی نژاد بر یکی از افراد آریایی نژاد مادی با این دانشمند همداستان نمیتوانم بود.

از آنچه کنت دو گوینو از داستان کوش پیل دندان بمناسبت در کتاب «تاریخ ایرانیان» خود ذکر کرده است^۱ میتوان خلاصه ذیل را ترتیب داد :

کوش پیل دندان پسر کوش از پایتخت خود با سپاهی بزرگ بیرون آمد و آهنگ مکران کرد. در میان دریای خاور جزیریهی بود که یکی از ساکنان آن شاهرا بدانجا راهبری کرد. کوش را زیدایی آن جزیره خوش آمد و خواست یادگاری از وی در آن بماند. پس سپاهیان با مروی بقطع احجار و ترتیب آنها پرداختند و دیواری بر آوردند که کس به پهنا و عظمت آن دیواری ندیده بود و این کار چهار ماه مدت گرفت. چون بنای دیوار به آخر رسید ستونی از مرمر بساختند و صورت کوش پیل دندان را بر آن نقش کردند و زیر آن نگاشتند که این پیکر کوش جنگاور صاحب تاج شاهان و فرّ شاهی است.

سپس از کارهای بزرگ کوش سخن رفته و نام عدهی از بلاد و نواحی که بدست او گشوده شد در کوشنامه آمده است. کوش پس از این فتوح بر آن شد که یادگاری از خویش بر جای نهد. پس فرمان داد که در همان جای نخستین شهری بر آورند و چون بنای شهر بپایان رسید سی هزار تن از مرد و زن و کشاورز و پیشدور در آن جای داد و هریک را فراخور کار و سایلی از زمین و گاو و دیگر چیزها بخشید و این شهر را بنام خود «کوشان» خواند و گفت که هر سال مردم شهر بر ابر دیوار و نزدیک پیکر کوش گرد آیند و او را بستانند. چون نسخه کوشنامه در دست من نیست بنقل همین مختصر که خلاصه قسمتی از کوشنامه است قناعت میشود و بهر حال اساس داستان کوش همانست که قبلا از مجمل التواریخ نقل شد.

باز کروقایعی که در مقدمه کوشنامه آمده است و عین آنها را در مقدمه بعضی از

نسخ بهمن نامه نیز میتوان یافت و نیز بنابر آنچه دیده ایم کسه ناظم این کتاب در نسخه کتابخانه موزه بریتانیا همان گوینده بهمن نامه است ، مسلم میشود که کوش نامه از حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر (یا جمالی مهریجردی بقول هدایت) است و این کتاب در آغاز عهد سلطنت محمد بن ملک شاه یعنی ۵۰۰ و ۵۰۱ ساخته شده است . چنانکه میدانیم و قبلاً دیده ایم بهمن نامه نام دو منظومه و منسوب بدو شاعر است یکی بهمن نامه‌یی که در کتاب مجمل التواریخ والقصص از آن سخن رفته و منسوبست بایرانشاه یا ایرانشان ابن ابی الخیر و دیگر بهمن نامه‌یی منسوب بآذری از شعرای قرن نهم (متوفی سال ۸۶۶) اما کوشنامه اگر از صاحب بهمن نامه باشد باید آنرا متعلق بهمان ایرانشاه بن ابی الخیر دانست زیرا از مطالعه در چند بیت معدود این منظومه که بنظر رسیده است تعلق آن بقرون متأخر بعید بنظر می‌آید خاصه که نام بهمن نامه ایرانشاه در مجمل التواریخ (مؤلف سال ۵۲۰) آمده و نیز از وقایع سال ۵۰۰ و ۵۰۱ در بعض نسخ آن و از سال ۴۹۵ در بعض دیگر سخن رفته است . اگر قول صاحب مجمع الفصحاء را اینک که بهمن نامه به جمالی مهریجردی شاعر قرن پنجم معاصر لامعی متعلق است ، باور داریم ممکن است کوشنامه را از آثار این شاعر بدانیم و بهر حال چون نسخه این کتاب را تردخویش ندارم نمی‌توانم در باب آن بیش از آنچه گفته شد ، اظهار کنم .

۸ = بانو گشسپ نامه

بنابر روایات ایرانی بانو گشسپ یکی از دختران رستم است که در پهلوانی و چالاکی میان مردان نیز همانند او کم بود و خواستاران بزرگ مانند قیصر و خاقان چین و بزرگان و خویشان کاوس شاه و بسی از دلیران و بزرگان ایران بخواستاری وی ترد رستم رفتند و کس فرستادند اما رستم از میان همه آنان کیو پسر گودرز کشواد کان را برگزید و دختر خود بدوداد و سخنان کیو در شاهنامه آنجا که بایران مفاخرت میکند نماینده این معنی است :

دو دیگر بزرگان روی زمین
 بزرگان و خوبشان کاوس شاه
 همه دخت رستم همی خواستند
 بدامادیش کس فرستاد طوس
 تهمتن ز پیوندشان سر بتافت
 بگیتی نگه کرد رستم بسی
 بمردی و دانش بفر و نژاد
 بمن داد رستم گزین دخترش
 مہین دخت بانو گشسپ سوار
 ز چندین بزرگان مرا برگزید
 چه قنفور و قیصر چه خاقان چین
 دلیران و گردان زرین کلاه
 همه بردلش خواهش آراستند
 تهمتن بدو کرد چندین فسوس
 از ایران سزاوار خود کس نیافت
 ز گردان نیامد پسندش کسی
 بخورد و ببخشش مرا کرد یاد
 که بودی گرامیتر از افرش
 بمن داد گردنکش نامدار
 سرمرا بچرخ برین برکشید

از کیو و بانو گشسپ بیژن پهلوان که در شاهنامه پس از رستم و گیو در شمار پهلوانان بزرگست پدید آمد.

غیر از بانو گشسپ رستم دختری داشت بنام «زربانو» که اونیز سواری مبارز بود و از این هر دو دختر در مجمل التواریخ والقصص سخن رفته است و هر دو از خاله کیقباد زن رستم پدید آمدند و در جنگ بهمن با پهلوانان سیستان جنگها و پهلوانیها نمودند و سرانجام با زال و آذر برزین و تنخواره و فرهاد بدست شاهنشاه کیان اسیر شدند و آنگاه بهمن جز آذر برزین و فرهاد و تنخواره همه را آزاد کرد^۱ گذشته از این نام بانو گشسپ در بهمن نامه و برز و نامه نیز زیاد آمده چه از پهلوانان بزرگ آن دو داستانست.

از این زن شجاع داستان جداگانه‌یی مانده است که بیانو گشسپ نامه موسوم و در کتابخانه ملی پاریس مضبوطست. ژول مول این منظومه را در کتابخانه سلطنتی پاریس دیده و خلاصه تحقیقات خود را در باب آن چنین نگاشته است:

«این منظومه متعلق است بقرن پنجم هجری و از شرح چهار واقعه جداگانه تشکیل یافته است که با یکدیگر ارتباط بسیاری ندارند. بانو گشسپ دختر رستم و یکی از زنان پهلوان و نامبردار حماسه ایرانست. پهلوانی وی چندان بود که بجنگ شیران میرفت و مبارزان را بیک زخم دو نیم میکرد و شاهان و امیران را اسیر و مطاوع فرمان خود میساخت. بر سر این دختر زیبای پهلوان مناقشه سختی میان بزرگان ایران و درباریان

کاوس در گرفت و رستم و کاوس برای ختم این غائله او را بگیو پسر گودرز که میان ایرانیان از همه دلیرتر بود دادند تا مناقشات فرو نشیند و نزاع از میان برخیزد. اما بانو گشسپ پهلوان نخست بساگیو در آویخت و او را ببند افکند تا رستم پسرزنش وی رفت و کارها را بصلاح باز آورد^۱. از این زن بیشن که فردوسی آنهمه از او بزرگی نام برده است بزراد.

«بانو گشسپ نامه منظومه کوچکی است بپیمقدمه و متشکل از نهصد شعر ببحر متقارب. ناظم این داستان علی التحقیق مسلمان بود چه در آغاز چهارمین حکایت پیامبر اسلام درود فرستاده و در پایان کتاب نیز او را ستوده است.

» در برزو نامه و بهمن نامه روایات فراوانی راجع ببانو گشسپ آمده که در این منظومه اثری از آن نیست و بنا بر این میتوان گفت این کتاب منتخبی است از يك منظومه بزرگتر^۲.

نسخه موجود بانو گشسپ (کوشسپ) نامه شامل چهار حکایت است و در آخر چهارمین حکایت چنین آمده :

بگفتم من این داستان را تمام ابر مصطفی و آتش از ما سلام

یکی از این حکایات چهار گانه را جمعست بچنگ میدان فرامرز و بانو گشسپ بارستم. در این جنگ بانو گشسپ پس از مجروح کردن رستم او را شناخت^۳

نسخه‌ی دیگری از این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است که دو بیت نخستین آن چنین است :

چنین خواندم این دفتر دلنواز ز گفتار فرزانه سر فراز

ز کین خواهی شهریار گزین سیاوخش فرخنده پاک دین

و آخرین بیت آن چنین :

سه دایه بنارش همی داد شیر ز شیرسه دایه نمی گشت سیر^۴.

۱ - این داستان در رستم نامه منشور هم آمده است.

۲ - مقدمه ج ۱ شاهنامه مول ص ۶۳ - ۶۴ وج ۳ فهرست بلوше ص ۱۸-۱۹.

۳ - فهرست کتب خطی کتابخانه ملی پاریس تألیف ادگار بلوше ج ۲ ص ۱۸ و ۱۹.

۴ - ضمیمه فهرست نسخ خطی بریتیش میوزیوم. تألیف ربو ص ۱۳۰-۱۳۱. بیت اخیر در جهانگیر نامه نیز موجود است و بجای خود خواهیم دید.

۹ = برزو نامه

برزو نامه از بزرگترین منظومه‌های است که بتقلید از شاهنامه و از روی داستانهای قدیم ساخته شده است. پیش از اینکه بیحث در باب این منظومه (از روی نسخ معمول برزو نامه) پردازم، سخنان زول مول را از مقدمه او بر مجلد اول ترجمه شاهنامه در اینجا نقل میکنم:

«برزو نامه فی الواقع مجموعه همه روایات است راجع بخاندان رستم که فردوسی بدانها توجه نکرد و در عین حال هم حاوی داستان برزوست که اساس این داستان بر شرح پهلوانیها و مردانگیهای وی نهاده شده. از مطالعه این کتاب بخوبی برمیآید که مراد گوینده تهیه ذیلی بر شاهنامه فردوسی بوده منتهی ذیل بعظمت از اصل در گذشته است.

«در این کتاب هم مانند سام نامه قسمتی از شاهنامه که فی الحقیقه مدخل داستان شمرده میشود نقل شده و پس از نقل نصف اخیر منظومه سهراب چنین آمده است: اکنون که سرگذشت سهراب را بپایان برده‌ام بداستان پسرش برزو آغاز میکنم. اینک گرد آیید و سخنان مرا در باب پسر پهلوان و نام آور سهراب بشنوید. اینست آنچه از کتابی کهن در داستان سهراب خوانده‌ام... گوینده داستان پس از ذکر این مقدمه بی آنکه مأخذ و سند منظومه خود را ذکر کند بیاد کردن اصل داستان و جهات و کیفیات آن پرداخته است.

«آغاز سرگذشت برزو بتمام معنی شبیه با آغاز داستان سهرابست بدین معنی که سهراب پیش از جنگ با ایرانیان در زمین شتگان بدختری «شهر و» نام دل باخت و با وی بیارمید. شهر و از سهراب باز گرفت و سهراب هنگام رحیل انگشتی خود بدوداد تا نشانی از وی باشد. چون کودک از مادر بزاد برزو نام یافت و مادرش تا بیست سالگی نسبش را از وی پنهان داشت زیرا میترسید که بگرفتن کین پدر بجنگ رستم رود. روزی افراسیاب هنگام فرار از برابر رستم بشنگان رسید و برزو را آنجا دید و از برزو بالای او شادمان شد و ویرا نزد خود خواست و پیرورد و بجنگ ایرانیان فرستاد. بروز بدست ایرانیان اسیر شد و آنگاه از نسب خود آگاهی یافت و در شمار پهلوانان ایران درآمد. از اینجا حوادث فراوانی دنبال هم میآید و در این حوادث تمام پهلوانان و افراد دوره

پهلوانی شاهنامه را باضافه افرادی جدید ملاحظه میکنیم. اما روایات برزوانامه همه جا با روایات شاهنامه موافق نیست مثلاً زادشم پادشاه توران در شاهنامه فردوسی جد افراسیابست و در برزوانامه پسر او. این اشتباه نتیجه آنست که روایت مذکور مانند قسمت بزرگی از داستانهای شاهنامه و منظومه های دیگر مستند بود بر روایات شفاهی که در نواحی مختلف کشور پهناور ایران خاصه نواحی شرقی زبان بزبان میگشت.

« بگمان من برزوانامه از روی منابعی مشهورتر و متداول تر از مأخذ منظومه های حماسی دیگر تدوین شد. روایاتی که در برزوانامه دیده میشود در بعضی منظومه های حماسی دیگر نیز وجود دارد منتهی با مختصر تفاوتی، مثلاً قوم روس در برزوانامه دیو شمرده شده اند و پادشاهشان دیو صقلاب نام دارد اما در سامنامه روسان آدمیند و شاه آنان شاه صقلاب نامیده میشود.

« تاریخ نظم برزوانامه را باشکال میتوان معلوم کرد. در مجمل التواریخ نامی از آن نیامده است و آنکتیل دوپرون آنرا بشاعری موسوم به عطائی نسبت داده اما از مأخذ سخنان خود نامی نبرده است. ما از این شاعر اطلاعی نداریم و ظاهراً برزوانامه را باید از قرن پنجم هجری و یا آغاز قرن ششم دانست.

« سبک و روح سخن در این منظومه کاملاً ساده و بتمام معنی حماسی است و در روایات آن بهیچ روی تباهی و فساد ملاحظه نمیشود. تنها نسخه این منظومه نسخه ییست که من آنرا در کتابخانه سلطنتی پاریس دیده ام که برای آنکتیل دوپرون از روی نسخه فرسخان معاون حاکم سورات استنساخ شد و شامل ۱۵۵۹ صفحه و ۶۵۰۰۰ شعر است و با این همه عظمت کامل و تمام نیست و ۳۰۰۰ شعر از آخر آن افتاده است.

« طول این منظومه سبب شده است که ناقلان منظومه های را جداگانه از آن نقل کنند و آنکتیل از هندوستان یکی از این منظومه ها را بنام سوسن نامه آورده است که در کتابخانه ملی پاریس مضبوطست و اگر کسی از برزوانامه اطلاع قبلی نداشته باشد با مطالعه آن چنان شبیهت میافتد که آنرا منظومه یی مستقل می شمارد. سوسن نامه سرگذشت يك زن رامشگر تورانیست که بمکر و حيله چند تن از پهلوانان ایران را بیند افکند و میخواست نزد افراسیاب فرستد اما فرامرز از این امر آگاهی یافت و فرمان زال

بطلب رستم رفت و پهلوان سیستان آن گروه را از بند سوسن رهایی داد .

« قسمتی از برزو نامه در بعضی از نسخ شاهنامه راه یافته و ماکان بخشی از آنرا در ضمیمه چاپ خود آورده است که تقریباً از اوایل برزو نامه گرفته شده و شامل جنگهای برزو با رستم و داستان سوسن است .

« منظومه دیگری نیز از برزو نامه نوشته شده و راجعست بیکي از شکارهای برزو که بخواهش کیخسرو صورت گرفته بود . این منظومه را کزه گارتن^۲ چاپ و ترجمه کرده است^۳ »^۴ (بایان سخنان ژول مول) .

از برزو نامه دو نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجود است که هر دو ناقص اند و ادگار بلوشه هر دو را تحت شماره ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ در فهرست نسخ فارسی خود ذکر کرده است و نگارنده از نسخه شماره ۱۱۸۹ عکسی تهیه کرده است که در اختیار دارد .

این نسخه در حدود ۳۸۰۰۰ بیت دارد و بخط نستعلیق هندی در احمدآباد از روی نسخه‌یی که بسال ۱۰۷۳ در اصفهان نسخه برداری شده و خود از روی يك نسخه دوره نیموری استنساخ گردیده بود ، نوشته شده است . ناسخ آن نوربگ نسخه بردار آنکتیل دوپرون بوده است^۵ .

در آغاز این نسخه قسمتی از داستان رستم و سهراب فردوسی آمده و بعد از آن کیفیت آشنایی سهراب با شهرو وزادن برزو و پرورش او و درآمدن وی در شمار پهلوانان افراسیاب و جنگ با ایرانیان و اسارت او بدست فرامرز و آمدن مادر او به سیستان و گریختن برزو از زندان سیستان و رزم برزو و رستم و گرفتار شدن او بدست تهمتن و آشنایی دادن ، و داستان سوسن رامشگر و چندین داستان دیگر که در آن پهلوانان خاندان کرشاسپ خاصه زال و رستم و فرامرز و برزو بانو کشسپ شرکت دارند و در آنها سخن از جنگهای متعدد

۲ - Kosegarten

۱ - Macan

۳ - 125 - 109 Mines de l' Orient, T. V, p. 109 - 125 وولرس همین قطعه را در

Chrestomathia Shahnamiāna چاپ کرده و همچنین دوساسی (de Sacy) در

Journal des Savants سال ۱۸۳۶ ص ۲۰۷ بیعت .

۴ - J. Mohl : Livre des Rois , Vol. I, p. LXIV - LXVII

۵ - E. Blochet : Catalogue des Manuscrits persans, Vol. III, p. 15-16 .

بادیوان و جادوان و تورانیان و رومیان و جز آنها رفته است ...

پایان این نسخه بنحویست که ابتر بودن آن را ثابت میکند. آخرین قسمت این منظومه داستان اتحاد افراسیاب و قیصر روم و لشکر کشیدن هر دو بکنگ خسرو است لیکن چون نسخه ناقص است داستان ناتمام مانده و بدین ابیات ختم شده است :

دلیران یونان و گـردان روم	زمرز زرانداب و هرمرز و بوم
سه صف بر کشیدند پیش سپاه	بهر صف ستاده یکی پسادشاه
کجا پیشرو بود عنقای عاد	که کردی همیشه ز پیکار یـاد
شمیلا سیکو بمایند گرگ	صف آراست با سر کشان سترگ

در پایان نسخ چاپی شاهنامه، در جزء ملحقات، حکایتی بنام سرگذشت برزودیده میشود. طبع این ملحقات چنانکه میدانیم نخست بوسیله تورنر ما کان یکی از مصححان و ناشران اروپایی شاهنامه معمول شد.

سرگذشت مذکور بی هیچ مقدمه از فرار افراسیاب در جنگی که با رستم بر سر رها نیدن بیژن کرد، و رسیدن او بر زمین شنگان و دیدن برزودری کشاورزان آغاز میشود و چهار بیت اول آن چنین است :

کنون بشنوا ز من توای رادمرد	یکی داستانی پر آزار و درد
بدانگه که برگشت افراسیاب	ز پیکار رستم دلی پر شتاب
که از بهر بیژن بتوران زمین	چه آمد بروی سپهدار چین
بدان راه بیره سر اندر کشید	گر یزان ز رستم بشنگان رسید...

و آخرین بیت آن چنین :

بیایان رسانیدم این داستان	بدانسان که بشنیدم از باستان
---------------------------	-----------------------------

این «حکات سیوم سرگذشت برزوپسر سهراب» که مجموع ابیاتش در حدود ۳۵۰۰ است شامل دو قسمت میباشد یکی سرگذشت برزواز آنوقت که افراسیاب او را در شنگان یافت تا وقتی که مادرش نسب او را بر رستم آشکار کرد و برزودر شمار پهلوانان ایران درآمد. دیگر داستان سوسن را مشگرو پیلسم که منتهی بکنگ بزرگ افراسیاب و کیخسرو و شکست افراسیاب و اعطاء درفش عقاب به ده هزار سپاهی و ولایت غور و هری از جانب

کیخسرو بیرزومیشود. آغاز این حکایت با آنچه ژول مول گفته است همساز نیست و علاوه بر این از مطالب گونه گونی که ژول مول نام برده و در نسخه بزرگ برزو نامه دیده است چیزی در این حکایت دیده نمیشود.

از این گذشته از داستان سهراب با شهر و و بار گرفتن شهر و از سهراب و جزاینها تا دیدن افراسیاب برزوراد در شنگان زمین در این حکایت اثری نیست و تنها در میان داستان یکبار «شهر و» سرگذشت خود را بارستم درست بهمان تفصیل که ژول مول در آغاز داستان دیده در میان نهاده است. بنا بر این سرگذشت برزو که در مباحثات شاهنامه می بینیم جزء بسیار کوچکی از برزو نامه اصلی و عبارت دیگر دو داستان منتخب از داستانهای متعدد آنست و اگر در مقام مقایسه این قسمت با نسخه مذکور از کتابخانه ملی پاریس برآیم ملاحظه میکنیم که مقداری ابیات زائد بر آن دارد و علاوه بر این اختلاف نسخه در غالب ابیات میان این قسمت و نسخه مذکور مشهود است.

ژول مول چنانکه دیده ایم بر آنست که برزو نامه در قرن پنجم یا اوایل قرن ششم بنظم در آمد. این گفتار مول کاملاً صواب است زیرا قرائن لفظی که دلیل قدمت آن باشد از منظومه بسیار بدست میآید و بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنم:

۱- نخستین دلیل قدمت منظومه دست نخوردن اصل داستان و وارد نشدن عناصر خارجی است در آن. در داستانهای دیگری که تا کنون دیده ایم عناصر سامی کم و بیش وارد شده است ولی در این داستان از این عناصر کمتر دیده میشود و سامی داستان و همچنین اصل روایات و داستانها کاملاً دست نخورده و اصلی است و میان قطعات مختلفی از آن با شاهنامه چندان نزدیکی و شباهت (از لحاظ وصف و بیان و ترمیم داستان نه از لحاظ موضوع داستان) دیده میشود که گویی عین آنست و تنها اگر سستی الفاظ در بعضی ابیات داستان دیده نشود خواننده نمیتواند خود را بامتنی غیر از شاهنامه برابر یابد و تصور کند.

۲- استعمال شین فاعلی که در شاهنامه بسیار است در این منظومه هم فراوان دیده میشود و از آن جمله سه مورد را در قسمت کوچکی از داستان نشان میدهم:

بنا که یکی روز افراسیاب بوی باز خوردش چو دریای آب

چو بشنید برزوی دل بر ز کین کشیدش سپه سوی ایران زمین
بس آنگاه رخ سوی افراسیاب بکردش ابا دیدگان بر آب

و چنانکه میدانیم استعمال این شین های فاعلی در قرن چهارم و پنجم بیشتر معمول بوده است.

۳- استعمال الف اطلاق که در شعر قدیم فارسی دری سیار است و در گشتاسپنامه دقیقی و شاهنامه فردوسی زیاد می بینیم در این منظومه نیز بندرت دیده میشود مثلاً در این بیت:

که من هم فریرز بردار ما بنزدیک ایران سپه آرما

۴- استعمال اضافه مقلوب که در زبان پهلوی معمول بود و در زبان دری نیز چند گاهی در آغاز کار آثار زیادی از آن ملاحظه می کنیم و در گشتاسپنامه از آن نمونه هایی دیده ایم. در ابیات ذیل از برزو نامه توران شد (شاه توران) و ایران سپاه (سپاه ایران) بصورت اضافه مقلوبست:

بتوران سراسر سپاهی نماند که توران شاه اورا سوی خود نخواند
غو لشکر شاه و ایران سپاه برآمده می تا بخورشید و ماه

۵- کمی استعمال کلمات عربی در اشعار این منظومه نیز نشانه دیگری است از قدمت آن. در برز و نامه کلمات عربی از شاهنامه و گشتاسپنامه و کرشاسپنامه بیشتر ولی از آثار قرن ششم و خاصه از حماسه هایی که با و آخر این قرن یا از قرن هفتم به بعد متعلق باشد کمتر است و از اینجا چنین بر می آید که این منظومه باید متعلق با و آخر قرن پنجم و آغاز قرن ششم باشد. کلمات عربی این منظومه بر سه دسته است: نخست آنها که از دیر باز زبان دری راه یافته و در آثار قرن چهارم و پنجم رایج بوده است مانند غم، عمر، نشاط و نظایر اینها. - دوم آنها که در حماسه های فارسی حتی در شاهنامه نظایر آنرا فراوان می یابیم مانند: رکیب، سلیح، صف، سنان، جوشن و جز اینها. - سوم کلمات تازه تری از لغات عرب که بعضی از آنها را شاعر با جبار و از لحاظ قافیه سنجی در شعر راه داده و نتوانسته است با حفظ زیبایی شعر آنها را استعمال کند مانند حمل و غذا در دو بیت ذیل:

همی برسد تا زان بریر بغل که گرگ درنده رباید حمل
نشاطم بجنگ دلیران بود غذای تنم خون شیران بود

گذشته از همه اینهاروش بیان و سبك شاعری در این منظومه بواقع نماینده قدست آنست. سبك شعر بتمام معنی نزدیک بسبك بیان فردوسی و تابع سبك او آخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنویست و داشتن همین سبك دلیلی است بر اینکه عهد نظم این داستان از دوره اول غزنوی (تا سال ۴۳۲) چندان دور نیست و مثلاً از او آخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم فراتر نمی‌رود.

این داستان را آنکتیل دوپرون چنانکه دیده‌ایم با استناد بنسخه‌یی که در دست داشت به عطایی شاعر نسبت داده است و بلوشه در باب ناظم آن چنین می‌گوید: «برزو نامه متعلق است به **خواجه عمید عطایی ابن یعقوب معروف به عطایی رازی**. عطایی در قرن پنجم در دربار غزنویان زندگی میکرد و از معاصران مسعود بن سعد سلمان است که در مرگ او (۴۷۱) مرثیه‌یی ساخت.»

این خواجه عمید عطایی که دیده‌ایم بنابر نقل هدایت^۱ خواجه عمید عطاء ابن یعقوب کاتب معروف به ناکوک است که «بحکم سلطان ابراهیم غزنوی بطرف هندوستان شتافته در شهر سنه ۴۷۱ در حدود دیار هندود بجوار رحمت خداوند ودود رحلت نمود» و مسعود سعد در مرثیه او گفته است:

از وفات عطاء بن یعقوب تازه تر شد وقاحت عالم

از صاحب برزو نامه غیر از این داستان منظوم آثار حماسی دیگری نیز چنانکه خواهیم دید در دست است.

از مطالعه در برزو نامه چنین بر می‌آید که داستان اصلی برزو یعنی داستان منشوری که شاعر اساس کار خود کرد داستانی بتمام معنی حماسی و معادل داستان رستم بود. مرتبه گوینده آن در استادی بلافاصله پس از مقام اسدیست و اگر استحکام و متانت و دقت شدید اسدی را اندکی نادیده انگاریم باید بگوییم که این داستان بنابر موازین حماسه سرایی و از لحاظ ترتیب میدان‌های جنگ و تسلسل وقایع و وصف پهلوانان و استعمال کلمات و ترکیبات حماسی از کراسپنامه اسدی بهتر و زیباتر است زیرا شاعر توانسته

۱ - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس ج ۳ ص ۱۵.

۲ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۳۴۲.

استروش فردوسی را در آنچه گفته ایم بهتر تعقیب کند و در بعضی موارد نیز با و برسد. خواننده برزنامه هنگام وصف برزو و جنگها و مردانگیها و حرکات و سکنات او چنان می‌پندارد که از شاهنامه داستان رستم را برمیخواند و یقیناً لطف منظومه از باب صف آرایی و میدان سازی و شیوایی در وصف رزم و بزم تا درجه زیادی نتیجه قدرت و مهارت شاعر است. یکی از زیباترین میدان های جنگ برزنامه میدان جنگ فرامرز با برزو اسیر کردن او و در افتادن لشکر ایران و توران بهم است که حقیقه و بمعنی واقعی خود یکی از میدانهای جنگ همگروه شاهنامه را بیاد خواننده میآورد. عین این کیفیت را میتوان در جنگهای رستم و فرامرز و زال با پیلسم یافت. البته ابیات سست هم در این منظومه دیده میشود ولی نه چندانکه در بعضی از منظومه های متأخر تر از آن می‌یابیم. شاعر گاه ایانی از فردوسی را درست تقلید کرده و در منظومه خود جای داده است مانند این بیت :

در این جایکه نام من مرگ تست	کفن بیگمان جوشن و ترگ تست
که مأخوذ است از این بیت فردوسی :	
مرا مام من نام مرگ تو کرد	زمانه مرا بتك ترگ تو کرد

و حتی گاه بعضی از ابیات شاهنامه را با مختصر تغییری جزء اشعار خود آورد چنانکه جدا کردن آن از متن دشوار است مانند بیت دوم از آنچه در ذیل می‌آورم :

بدو گفت شاه ای یل نامدار	ز رستم تو اندیشه در دل مدار
جهان آفریننده یار تو باد	دل و تیغ و بازو حصار تو باد

شماره اینگونه ابیات کمست و برای شاعری که بیش از ۳۸۰۰۰ بیت در باب يك داستان بزرگ پر حادثه بسراید بهیچ‌روی قابل اهمیت نیست. جایکه استاد گنجه در يك نظیره گویی بر فردوسی (رسیدن اسکندر به این دارا) چند بیت و چند مضمون فردوسی را بصورت های گوناگون بمنظومه خود نقل کند نمی‌توانیم بر شاعری که منظومه‌یی بدین تفصیل بوجود آورده است بعنوان نقل یا استفاده از مضمون چند بیت بدیده خشم بنگریم. بر عکس ایانی که نماینده قدرت شاعر در بیان مضامین حماسی باشد در این منظومه فراوان و بیشمار است و نزدیک تمام ابیات این منظومه زیبا و استادانه و از روی قدرت و مهارت ساخته شده.

۱۰ = شهریار نامه

این منظومه متعلق است باواخر قرن پنجم هجری و از آن روی اهمیت دارد که در آن اعمال پهلوانی خاندان رستم تاپشت سوم بعد از و نیز کشیده میشود و «شهریار» که در این منظومه یاد شده آخرین فرد مشهور از خاندان کرشاسپ در حماسه ملی ایرانست. شهریار پسر برزو پسر سهراب پسر رستم است که مانند پدر و جد خود بی آنکه از نسب خویش آگهی داشته باشد با خویشاوندان خود بنزاع برخاست و میان او و عمش فرامرز جنگی سخت در گرفت و سرانجام پس از شناسایی بصلاح و وداد مبدل گشت.

ناظم این داستان **سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی** (متوفی سال ۵۴۴ یا ۵۵۴^۱) از شعرای بزرگ ایران در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. مختاری غزنوی از معاصران ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) و مسعود ابن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) و عضدالدوله شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) و ابوالملوک ارسلان بن مسعود بن ابراهیم (۵۱۱-۵۵۲) بود و دیوان قصائد او مشهور و استادی وی در زبان و شعر فارسی مسلم است.

نظم این داستان بنا بر آنچه مختاری در پایان کتاب خود گفته است بخواهش مسعود بن ابراهیم صورت گرفت و شاعر سه سال در این کار رنج برد. نام مختاری نیز در پایان کتاب آمده و انتساب شهریار نامه بدو مسلم و بدیهیست. ایات اخیر این کتاب بنا بر آنچه «ریو» در مجلد دوم فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا آورده چنین است:

بسر شد کنون نامه شهریار	بتوفیق یزدان پروردگار
شها شهریارا سرا سرورا	نگهدار تختا جهان داورا
چو فرمودیم داستانی بگوی	بگفتم باقبال فرهنگ جوی
سه سال اندرین رنج برداشتم	سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
بنظم آوریدم باقبال شاه	شه ^۲ شهریاران و ظل اله

۱ - رجوع کنید بحواشی چهارمقاله چاپلیدن ص ۱۵۰

۲ - در اصل «شهی».

که تاجت فروزنده چون هور باد
گل باغ و بستان محمود شاه
چو مختاری آن نامور^۱ داستان
گرم هدیه بخشی در این بارگاه
شوم شاد و افزون شود جاه تو
و گر هدیه ندهی ایسا شهریار
زبان من از هجو کوتاه بساد
ز فردوسی اکنون سخن یاددار

ز تیغ جهان جمله پر نور باد
جهانجوی بخشنده مسعود شاه
بنام تو گفت ای شه راستان
پیش بزرگان با عز و جاه
همان مدح گویم بدرگاه تو
نرنجم کسه هستی خداوندگار
همیشه نساگوی این شاه باد
که شد بر سرم (ظ: سر) رزم اسفندیار

این داستان منظوم علی التحقیق از يك داستان منشور که شهرت و رواجی داشت و داستانی نامور بود ساخته شد و مختاری چنانکه خود گفته است از آن هیچ باقی نگذاشت و همه را بنظم درآورد و گویا این داستان از آخرین داستانهای عهد پهلوانی رستم بوده است.

مراد از مسعودشاهی که مختاری او را گل باغ محمود شاه خوانده سلطان مسعود ابن ابراهیم است که از سال ۴۹۲ تا سال ۵۰۸ هجری سلطنت کرد و بنا بر این شهریار نامه که بخواهش او از نثر بنظم نقل شد بعد از سال ۴۹۲ بشعر درآمده و پیش از سال ۵۰۸ ختام یافته است و میتوان آنرا بتحقیق متعلق باواخر قرن پنجم دانست.

شهریار نامه شامل سه قسمت است :

قسمت اول مفصل ترین قسمتهای این منظومه است و شروع می شود بدو جنگ مشهور از فرامرز پسر رستم که جنگ نخستین بادیوی سیاه بنام «ریحان» صورت گرفت و دیگری با سپاه سالار هند. این سپه دار هند برادرزاده فرامرز و موسوم است بشهریار. در آغاز کار شهریار و فرامرز یکدیگر را نمی شناختند اما آخر کار بر حال یکدیگر تعریف حاصل کردند. پس از این آشنایی فرامرز بایران باز گشت و شهریار تزد فرانك ملكه سرانديب و آنگاه بجنگ ارژنگ دیورفت و او را با طاعت خویش درآورد چنانکه از همراهان وی گشت در این اثناء ارجاسپ شاه توران که لهراسپ را کشته بود ارهنگ دیو پسر پولادوند را بسیستان فرستاد. زال در غیبت رستم که در این هنگام بخاور زمین رفته بود زواره

پسر خویش را بجنگ ارهنگ فرستاد و آنگاه خود بیاری او رفت و ارهنگرا منهزم و مغلوب ساخت.

قسمت دوم منظومه شروع میشود بر فتن زال بدر بار سلیمان و وقایعی در این باب و جنگ بادیوی بنام « اهریمن ».

قسمت سوم شامل پایان داستانست و منتهی میشود با شعاری که قبلاً ذکر کرده‌ایم. بامختصر توجهی بفهرست مطالب فوق درمی‌یابیم که در داستان شهریار عناصر اسلامی و سامی نیز راه یافته و آنرا تا درجه‌یی مغشوش و ناسره ساخته بود و عثمان مختاری بی توجه باین اصل عین داستان را بی کم و زیاد بنظم در آورد.

از شهریار نامه اکنون نسخه‌یی در پیش ندارم. نسخه‌یی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا جزء نسخ خطی فارسی موجود است. چند سال پیش نسخه‌یی از این کتاب را استاد چایکین خاورشناس معروف روسی در طهران خرید و با خود بروسیه برد^۱.

ابیات ذیل را آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه از نسخه شهریار نامه‌یی که پرفسور چایکین در طهران خریداری کرد و میخواست بروسیه برداستنساخ نمود تا در تاریخ ادبیات مفصل ایران که گرد آورده است درج کند و من اکنون آن ابیات را بی هیچگونه تصرفی در اینجا نقل میکنم زیرا بر اثر کمیاب بودن نسخه شهریار نامه ذکر این ابیات را خالی از تازگی و اهمیتی نمی‌بینم:

جهانجوی خفته بخرگاه بود
بیامد بر نامور شهریار
برم هدیه نزدیک هیتال من
که بیدار شد پهلوان سپاه
شه تیره روز نگون گشته بخت
چو درد دست زنگی گردون هلال
بیازید و بگرفت دست سپاه

کس از پاسبانان نه آگاه بود
نهفته بخرگه در آمد چو مار
سرش گفت بردارم از یال من
چو آمد بنزدیک تخت آن سپاه
سیاهی بد استاده در پیش تخت
یکی دشنه در دست آن بدسگال
برآمد ز جا نامدار سپاه

۱ - در باب شهریار نامه رجوع کنید به :

برافروخت روی سیاه ازشتاب
 دگر بهلوان گفت کای دیوچهر
 چه مردی و اینجا چه کارآمدی
 سیه گفت ای از تو روشن روان
 نگهبان این قلعه از بن منم
 بدان آمدم تا سری زین سپاه
 ولیکن چو بخت از کسی گشت دور
 بیفکند خنجر ز چنگ آن زمان
 جها نجوی بر بست دست سیاه
 خروشید بر پاسبانان چو نای
 بگفتا ز گفتار بستند لب
 بگله درون گرگ و چوپان بخواب
 خردمند بر زد یکی داستان
 بجایی که دشمن بود خواب یاد
 بدیشان نمود آن سیاه دراز
 پس آگاهی از این بارژنگ شد
 سراسیمه آمد بکردار مست
 بدان پاسبانان بر آورد خشم
 همی خواست کردن سیه را تباه
 مرا گر ندارید در زیر بند
 بجایی از این پس بکار آیمت
 بدو گفت شاه ای سیاه حسود
 بیاری بمن گرد زمال را
 بیزدان که چون دست بندم و را
 چنین پاسخ آورد با شاه عاس
 سپارم بتو گنج زمال را
 ز پیمان یکی خاطر م شاد کن
 بیفکشی بمن دخت هیتال را
 وزان پس ترا کمترین چاکرم
 بدو گفت ارژنگ بخشیدمت

چو انگشت کز آتش آید بتاب
 که بخت از تو امشب بریده است مهر
 که درخیمه پنهان چو مار آمدی
 بود دور چشم بد از پهلوان
 همه ساله با رای اهریمنم
 بزم بزم نزد هیتال شاه
 بیای خود آید دوان سوی گور
 بگفتا بیندم هم اندر زمان
 برون شد ز خرگه چو از ابرماه
 سراسیمه جستند یکسر ز جای
 چنین خواب گردیده در تیره شب (کذا)
 شب تیره نه تابش آفتاب
 نیوش از ترا هست روشن روان
 مکن ورکنی سردهی خود بیاد
 که بگرفته بسد آن پل سرفراز
 بر آشفست و از روی اورنگ شد
 بدید آنکه بسته سیه را دودست
 بدیشان بگرداند از کینه چشم
 چنین گفت بسا نامدار سیاه
 بر آنم که باشد یکی سودمند
 بکاری که باید بیار آیمت
 در قلعه بر من بیاید گشود
 همان گنج و اسباب هیتال را
 سپارم همه ملک و بخشم ترا
 همی از تو در دل مرا صد هراس
 سپارم سر شاه هیتال را
 مرا در سر اندیب داماد کن
 بگیری چو زو تخت و کوپال را
 کمر بسته پیش تو چون کهترم
 مر آن دخت چون راستی دیدمت

کشودند دست سیه را ز بند
بدانگه که خورشید شد سرفراز
همه مال هیتال شه را سپرد
رساندش بگردون گردنده یال
شد از گرد پیلان جهان آبنوس
زیلان جهان پرز جوش و غریو
که از کینه در چنگ کوپال داشت
صدای دف و ناله چنگ بود
همی گوش گردون شد از کوس کر
شد از چهره مهر گل رنگ رنگ
شد از پس سرافراز گرد از نشیب
ز پیش سپه خاست بانگ نبرد
پیامد برآمد غوگیر و دار
بجنبید از جا سپهدار نیو
بدشت سرانندیب برخاست چنگ
بتن زهره شیر گردیده گم
گرفته ره گرد فرخنده نیو^۱

زمین بوسه زد پیش تخت بلند
برفت و در قلعه را کرد باز
سپهدار شه را بدان قلعه برد
شهبش داد از آن گنج بسیار مال
دگر روز بر پیل بستند کوس
طلایه پیش سپه برد نیو
پس لشکرش گرد هیتال داشت
بقلب اندرون شاه ارژنگ بود
بر افراشته چتر هندی بسر
ز بس بانگ پیلان و آوای زنگ
سپهدار روشن شد اندر نهیب
چو شد خور از این گنبد لا جورد
کنارنگ هیتال باشش هزار
چو از پیش برخاست بانگ و غریو
برآمد شب تیره آوای زنگ
شب تار و آوای رویینه خم
کنارنگ غریب مانند دیو

۱۱ - آذر برزین نامه

آذر برزین پسر فرامرز از دختر صور پادشاه کشمیر بود که هنگام جنگ پدر با
بهمن در هندوستان میزیست و چون از کار پدر آگاهی یافت بیاری او شتافت و نزدیک لشکرگاه
بهمن از دریا برآمد و لشکر بهمن را از آن پدر خود پنداشت و دوست و ارباب آن رفت
و گرفتار شد و بهمن او را با خود از سیستان سوی بلخ برد اما در میان راه رستم تورگیلی یکی

۱- داستان این دیو با شهریار بسیار شبیهست به داستان زنگی با کرشاسپ که با اشارت بهو و بعنوان رسالت پادشاهی
نزد کرشاسپ رفت اما کرشاسپ دشمنه را در دست او دید و آن را ازو گرفت و ویرا بهوش بر زمین کوفت و چون
بهوش آمد از او در اسیر کردن بهو یاری خواست . رجوع کنید بکرشاسپ نامه چاپ آقای یغمائی از صفحه ۱۱۱ بعد.

از پهلوانان آن روز کاریاری او آمد و ویرا از بند رهایی داد. آذر برزین پس از رهایی از بند بهمن با او بجنگ برخاست و میان او و بهمن کارزارها رفت تا سرانجام پادشاه کیان بحصارى پناه برد و آخر کار بصلح با آذر برزین تن درداد و آذر برزین جهان پهلوان بهمن گشت^۱

در باب این آذر برزین داستانی منظوم بجای مانده است که همراه بهمن نامه در بریتیش میوزیوم مضبوط^۲ و معنوست بعنوان ذیل: «آغاز داستان آذر برزین پور زال زر (کذا) که از دختر شاه صور کشمیر است و این يك قسم آذر برزین نامه است».

نخستین بیت از نسخه مذکور آذر برزین نامه چنین است:

بزال ستم دیده رفت آگهی که گشت از فرامرز گیتی تهی

حکایت آذر برزین از داستان تولد و آغاز می شود و بمرگ وی ختام می پذیرد. نسخه یی که از این داستان در موزه بریتانیا موجود است علی الظاهر نسخه یی کامل نیست و اصولاً چنین بنظر می آید که اصل داستان آذر برزین در این منظومه خلاصه شده باشد و گذشته از این تصریحی که در عنوان منقول در این باب شده است صحت عقیده ما را مدلل میدارد. آنچه در نسخه موجود بهمن نامه در باب آذر برزین می یابیم مفصل تر و کاملتر است از داستان آذر برزین در نسخه موجود آذر برزین نامه.

۱۲ = بیژن نامه

بیژن نامه داستانیست منظوم در باب بیژن پهلوان معروف ایرانی پسر گیو پسر گودرز کشاورز که بیت ذیل آغاز میشود:

کنون کار بیژن بگویم ترا بدین آب حکمت بشویم ترا

مجموع ابیات این منظومه از ۱۴۰۰ تا ۱۹۰۰ و اصل داستان و قسمت عظیمی از آن ملقط

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۵ ، ۵۳ - ۵۴ ، ۹۲

۲ - ضمیمه فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف ربو ص ۱۳۱

است از داستان رزم بیژن و گرازان در شاهنامه، اما بعضی از قسمتهای آن بامتن شاهنامه اختلافات کلی دارد.

در پایان این داستان پنجاه بیت در کیفیت ملاقات منیژه و بیژن با فرنگیس مادر کیخسرو دیده میشود که آخرین بیت آن چنین است:

چو زین داستان دل پیداختم سوی رزم برزو همی تاختم^۱

و از این بیت مسلم میشود که سازنده و گردآورنده و مکمل این داستان صاحب برزو نامه یعنی خواجه عمیدعطاء بن ناکوک رازی است و او غیر از برزو نامه که خود منظومه مفصلی است داستان یا داستانهای دیگری رانیز از حماسه ملی ایران بنظم درآورده بود.

۱۳ = لهراسپ نامه

از قطعات شاهنامه غیر از بیژن نامه داستان دیگری بنام لهراسپ نامه ترتیب یافته است. این داستان شامل قسمتی از شاهنامه تا پایان داستان رستم و شغاد و شامل مقدمه‌یی در چهار بیت است. نسخه‌یی از این داستان در کتابخانه ملی پاریس مضبوطست^۲ و از جامع و ترتیب دهنده آن خبری در دست نیست.

۱۴ = سوسن نامه

چنانکه قبلاً نیز دیده‌ایم از برزو نامه قسمتی بنام سوسن نامه نقل و علی حده داستانی شده است. سوسن زنی تورانی رامشگر و افسون‌کار بود و افراسیاب او را برای فریب دادن و اسیر کردن پهلوانان ایرانی همراه پهلوانی بنام پیلسم بایران فرستاد و او تنی چند از پهلوانان را که میهمان رستم بودند با افسون بچنگ آورد اما سرانجام فرامرز از کار او و پیلسم خبر یافت و رستم را از این افسون آگاه ساخت. رستم بچنگ پیلسم رفت و در این

۱- ضمیمه فهرست ربو ص ۱۳۲ - ۱۳۳

۲- فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس تألیف ادکار بلوشه ج ۳ پاریس ۱۹۲۸ ص ۱۰

اثناء افراسیاب از اینحال خبر شد و بیاری سوسن رامشگر آمد و جنگی بزرگ میان رستم و فرامرز و برزو و سپاه سیستان با افراسیاب و تورانیان در گرفت و چون کیخسرو از این واقعه خبر یافت بیاری رستم آمد و قتالی عظیم که برهایی یافتن پهلوانان اسیر ایرانی و گریختن افراسیاب و رفتن کیخسرو و سیستان و دادن منشور غرور و هرات ببرزو منتهی شده بود، پدید آمد. این داستان از بهترین قطعات برزو نامه عطایی است که از آن کتابی جدا گانه ترتیب یافت و در بعضی از نسخ شاهنامه نیز راه جست^۱.

۱۵ - داستان كك كو هزاراد

در باب رستم تنها همان داستانها که در شاهنامه می بینیم مشهور نبود بلکه داستانهای كوچك و بزرگی از این پهلوان در سیستان و خراسان زبان بزبان میگشت و در کراسدها ثبت میشد. فردوسی از این داستانها قسمتی را بنظم آورده و شاید از آن میان آنچه را که بیشتر بمنظور او یعنی تدوین تاریخ ایران قدیم یاری میکرد انتخاب نموده و بر مطالب شاهنامه ابو منصور افزوده باشد. بهمین دلیل هم پس از و شاعرانی بفکر نظم این داستانهای رستم افتادند و منظومه هایی ببحر متقارب در شرح پهلوانیهای وی سرودند.

شاعری که از نام و نشان او آگهی ند ارم و علی الظاهر در قرن ششم هجری میزیست قسمتی و یا شاید همه این داستانهای بازمانده رستم را برای یکی از سلاطین بنظم آورد و از آن میان يك داستان در جزء ملحقات و گاه بصورت دفتری علی حده دیده میشود و این همانست که در ملحقات شاهنامه بنام «داستان كك كو هزاراد» موسوم است.

گویا این داستان همچنانکه گفته ام داستانی منفرد نبوده است که شاعری بدخواه بنظم آورده باشد بلکه جزء چند داستان در باب رستم بود که شاعر يكايك آنها را بنظم می آورد و از هر يك بدیگری می پرداخت و در آغاز داستان شروع و در آخر

آن پایان داستان را خبر میداد. بیت اول این داستان:

کنون داستان کک کوهزاد بگویم بدانسان که دارم بیاد

را اگر تقلید شاعر از روش فردوسی در همینگونه موارد بدانیم میتوان رساننده این معنی دانست که شاعر پس از فراغ از داستان دیگری بنظم این داستان آغاز کرده و گرنه با نظم داستان منفردی که سابقه نداشته باشد هیچ گاه ازینگونه آغاز سخن نمی کنند.

در پایان داستان باز بیتی آمده است که مؤید همین حدس ماست. در آن بیت شاعری گوید:

گذشتیم از رزم و پیکار کک که این رزم و کین در برم بدسبک
دل شهریار جهان شاد باد ز هر بد تن پاکش آزاد باد

و این درست همان رسم فردوسی است که پس از گذشتن از یک داستان اتمام آنرا اعلام میکند و گاه نیز سخن از مدح شاه بمیان می آورد. ذکر عبارت «این رزم و کین» و سبک بودن آن نیز این تصور را در ما ایجاد میکند که شاعر حدیث رزمها و کینه‌های دیگری را نیز بنظم آورده بود.

داستان کک کوهزاد ظاهراً از دفتری که مستند بر روایات شفاهی راویان سیستان و خراسان بود اخذ شد زیرا در آغاز آن شاعر چنین گفته است:

چنین گفت دهقان دانش پژوه مرا این داستان را ز پیشین گروه

و این نقل روایات از دهقانان چنانکه دیدیم رسم ناقلان روایات از دفاتر منشور بشعر بود. داستان کک کوهزاد را بعضی از مجموعه‌لات عهد مغول و غیر قابل ذکر میدانند و میگویند مأخذ صحیحی ندارد^۱. اظهار این عقیده بنظر ما دور از صوابست زیرا اولاً نزدیکی نسبتاً زیادی که در سبک سخن سرایی این داستان بداستانهای حماسی قرن پنجم می بینیم و ثانیاً قلت نسبی استعمال کلمات عربی در آن و ثالثاً نزدیکی زیاد منظومه سبک شعرای خراسانی پیش از مغول و حتی سبک معمول منظومه‌های حماسی قرن پنجم و

عدم تجانس آن با سبک شعر عهد مغول و رابعاً یافته نشدن افکاری که بقرن هفتم سازگار است و در منظومه‌های حماسی متأخر زیاد دیده میشود و خامساً وجود نداشتن نامهای عربی که در منظومه‌های متأخر فراوان می‌بینیم : همه دلیل است بر تعلق نداشتن این منظومه بقرن هفتم یعنی عهد مغول و تعلق آن به عهد پیش از مغول و اواخر قرن ششم و اگر بمقایسه‌ی میان جهانگیرنامه و سامنامه با داستان کک کوهزاد مبادرت شود صحت سخنان ما بخوبی آشکار میگردد.

البته در این داستان مختصر اشتباه و خلطی از لحاظ داستانهای قدیم موجود است و آن آوردن کشواد و میلاد در شمار چاکران زال است که در کودکی رستم همواره باوی بودند. این اشتباه که معلوم نیست از ناظم است یا از جامع داستان بنثر، تا درجه‌ی مایه تصور جعل داستان میشود و چنین مینماید که این داستان را کسی از پیش خود ساخته و بنظم درآورده است اما بنا بر آنچه گفته‌ام و در نتیجه آنکه گوینده این داستان داستانهای دیگری را از قول دهقانان نقل میکرد و برای پادشاهی میساخت که چنانکه خواهیم گفت یقیناً از پادشاهان خراسان یا سیستان یعنی مرکز رواج داستانهای قدیم بود، نمی‌توانست بجعل این داستانها پردازد و گویا این داستان از آن داستانهایست که در سیستان و خراسان در روزگار نسبتاً قدیم ایجاد شده و منشاء ایجاد آن مناقشات اقوام کوچ (قفص، قفس) و بلوچ (بلوص) و افغانان با سیستانیان و خراسانیان و آزارهای ایشان باهالی این نواحی بوده است که در کتب تاریخ و مسالك و ممالك بتفصیل ثبت شده است.

از جمله حکایاتی که در باب سلطان محمود نقل شده یکی داستان تاریخی قمع دزدان کوچ و بلوچ است که صاحب کرمان در پاسخ نامه محمود بدو نوشته بود « من از ایشان (یعنی از کوچ و بلوچ) بجان آمده‌ام که اغلب ایشان دزد و مفسدانند و درویش فرسنگ ناایمن میدارند و بدزدی میروند و خلقی بسیاراند و من با ایشان مقاومت نمی‌توانم کردن، سلطان عالم (یعنی محمود) توانا تر است، تدبیر ایشان در همه جهان او تواند کرد... »^۱ و این قوم در اوایل قرن پنجم که زمان واقعه لشکریان محمود با ایشان بود چندان زورمند

۱ - سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۷۹ - تمام این حکایت از ص ۷۶ تا ص ۸۴ کتاب مذکور ثبت است.

بودند که از ایشان چهار هزار مرد بر ناو عیار پیشه با سلاح تمام بر سر راه کاروان عراق بیرون آمدند و منتظر کاروان نشستند^۱.

این حکایت و آنچه از آن نقل کرده ام نماینده دستبردها و تاخت و تازهای کوچان و بلوچان از کوههای صعب بلوچستان بنواحی مجاور است که سیستان از آن میان آبادتر و پر ثروت تر بود. همین حال هم در باب قوم افغان که نام آنان را در تاریخ عتبی ضمن شرح احوال ناصرالدین سبکتکین می بینیم، یقیناً صادق بود و از این قوم نیز، هر گاه فرصتی می یافتند آسیبهایی باهل سیستان یا نواحی مجاور آن از خراسان میرسید:

این تاخت و تازها و دستبردها تنها بایام اخیر اسلامی اختصاص نداشت و ظاهراً از این دو قوم همواره آسیب و آزاری بسیستانیان و خراسانیان میرسید و کینه‌یی از آنان در دل ایشان بود و یقیناً داستانهای محلی بسیار در این باب وجود داشت. ذهن داستان ساز ایرانیان سیستان زمان این روابط خصمانه را تا ایام قدیم داستانی بالا برد (درست مانند ارتقاء دوره اختلافات ایران و روم باد و بار پیش از تاریخ) و داستان کک کوهزاد و تسلط او را بر سیستان و بازوساو گرفتن از زال و سام پدید آورد و از خاندان کرشاسپ تنها رستم را برای مقابله با آن مرد دلاور تهم سزاوار یافت و جنگ رستم را بشکلی که در داستان کک کوهزاد می بینیم ابداع کرد.

از این روی داستان کک کوهزاد بنابر قرائن تاریخی نمی باید از مجعولات عهد جدید اسلامی متلاً عهد مغول بوده باشد و همچنانکه گفتیم خاطرات سیستانیان از آزارها و آسیبهای قوم بلوچ و افغان مایه ایجاد این داستان و داستان جنگ رستم در قلعه سپندوسيله کمال آن شده است.^۲

چنانکه گفتم ظاهراً منظومه «کک کوهزاد» در قرن ششم در خراسان پدید آمده و گوینده آن نیز خراسانی بوده است. دلیل عمده من یکی وجود لهجه شعرای خراسان در این منظومه و دیگر استعمال کلمه اوغان است که اتفاقاً از دستبرد ناسخان در چند بیت مصون و بهمان شکل اصلی محفوظ مانده است و از آن جمله در دو بیت ذیل:

۱- سیاستنامه ص ۸۱. ۲- نزدیکی و ارتباط داستان کک کوهزاد با جنگ رستم در دژ سپند مسلم و آشکار است.

نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ ابردشت خرگاه بگزید کوچ
چه دردژگزیدی بدینسان درنگ که آمد همه نام اوغان بشنگ

اوغان تلفظ کلمهٔ افغانست در خراسان و بعضی از نواحی افغان و کنون بنا بر آنچه اطلاع دارم هنوز هم در بعضی از نواحی مجاور افغانستان افغانان را بنام اوغان و افغانستان را «مُلک اوغان» میخوانند.

شمارهٔ ابیات منظومهٔ کک کوهزاد بنزدیک هفتصد میرسد و اگر عدهٔ نسبتاً زیادی ابیات سست را از آن بیرون کنیم باقی ابیات این منظومه روان و اندکی زیبا و تقریباً صاحب لحن حماسی و ترکیبات راصطلاحات و کلمات اشعار قهرمانیست. خلاصهٔ داستان چنین است که :

نزدیک زابل سه روز راه کوهی بلند بود که در آن از افغان و لاجین و بلوچ قوم بسیاری گردآمده بودند و در قلعه‌یی بر بالای آن کوه بنام قلعهٔ «مر باد» می‌زیستند

بدژدر یکی بدکنش جای داشت که در رزم باژدها پای داشت
نژادش ز اوغان سپاهش هزار همه ناوک انداز و ژوبین گذار
دورانیش همانندهٔ ران پیل که رزم جوشان تر از رودنیل
ورا نام بودی کک کوهزاد بگیتی بسی رزم بودش بیاد
هزار و صد هژده اش سال بود بسی بیم او در دل زال بود
چنان بد که هر سال ده چرم گاو پر از زر گزفتی همی باژ و ساو

زال تادوازده سالگی رستم را از داستان کک کوهزاد بیخبر گذاشت اما رستم روزی بیزار گاه رفت و آنجا از حدیث کک آگهی یافت و نهانی با کشواد و میلاد بجنگ کوهزاد رفت و او و برادر زاده اش بهزاد را از پای در آورد و این پهلوانی مایهٔ شهرت رستم و اعجاب زال و سام و منوچهر گردید (عیناً مانند داستان فتح دژسپند).

عناصر سامی در این داستان اصلاً موجود نیست بلکه صورت و هیأت داستان بداستانهای اصیل ایرانی شباهت بسیار دارد. کلمات عربی نیز نسبت به جهانگیرنامه و سام نامه در آن بسیار کم و انگشت شمارست و بهر حال تعلق آن به بعد از قرن ششم بسیار بعید بنظر میآید.

۱۶ = داستان شیرنگ

درباب رستم داستان دیگری در دست است بنام داستان شیرنگ و آن داستانی است از جنگ رستم با شیرنگ پسر دیوسپید و همه دیوان مازندران و برافگندن آنان. اصل این داستان منسوبست با زاد سرو مشهور که فردوسی از او در مقدمه داستان قتل رستم سخن رانده و گفته است که «بسی داشتی رزم رستم بیاد» و انتساب آن بدومدلل میدارد که غیر از آنچه فردوسی از روایات وی بنظم آورده بود روایات دیگری نیز از وجود داشت و فردوسی چنانکه از داستانهای فراوانی در باب ایران قدیم صرف نظر کرد این داستان را نیز نادیده انگاشت.

دو بیت نخستین از داستان شیرنگ چنین است :

کنون بشنو از گفته زاد سرو چراغ صف صدر ماهان بمر و
که چون شد بمازندران پور زال همه دیو را کرد او پایمال

نسخه‌یی از این داستان در کتابخانه موزه بریتانیا مضبوطست^۱.

با نسخه شیرنگ نام داستان دیگری از رستم همراه است. این داستان راجعست به **جنگ رستم با بیری در سرزمین هند** و تولد فرامرز و جنگ رستم با پهلوانی بنام «پتیاره» که از دریا برآمده و بدست تهمتن کشته شده بود. نخستین بیت این داستان چنینست :

یکسی روز ایام فصل بهار منوچهر بر تخت بد شهریار

نظم این هردو داستان علی‌الظاهر پیش از عهد مغول و شاید در قرن ششم صورت گرفته است.

۱۷ = داستان جمشید

در جزء ملحقات شاهنامه حکایتی است بعنوان «داستان جمشید». این داستان

عبارتست از خروج ضحاک بر جمشید و نامه نوشتن بدو و انکار کردن خدایی وی و اثبات وحدانیت برای خدای واحد متعال و جنگ جمشید و ضحاک و گریختن جمشید و رفتن او به سیستان و بزنی گرفتن دختر کورنگ شاه و زادن تورازو... قسمت بزرگی از این داستان یعنی از رفتن جمشید به ابلیستان ببعده بی کم و کاست منقولست از کرشاسپنامه^۱ اسدی طوسی و تنها ۲۷۶ بیت از آغاز این منظومه از کسی است که خواست داستان جمشید را جداگانه تدوین کند. این ۲۷۶ بیت مملو از کلمات عربی و ابیات است بتمام معنی سست که یقیناً متعلق ببعده از حمله مغول است و مطلب تازه و ناسازگار آن با روایات ملی ایران خداپرست بودن ضحاک است که باخوی اهریمنی ضحاک از دهافش در روایات ملی همساز نیست.

داستان جمشید مصدر است بیت ذیل :

چو نزدیک شد نزد جمشید شاه یکی نامه بنوشت بیور بگاه

و من از این داستان هنگام تحقیق در باب کرشاسپنامه نیز باختصار سخن گفتم.

۱۸ - جهانگیر نامه

یکی از منظومه‌های مفصل حماسی داستان منظومی است بنام جهانگیر نامه در جنگ جهانگیر پسر رستم با ایرانیان و در آمدن او در سپاه ایران و آنگاه جنگ او در مغرب بارستم.

داستان جنگ پدر با پسر ظاهراً اثر شدیدی در ایرانیان داشت زیرا عین این روایت یکبار دیگر در داستان برزوچنانکه دیده ایم و در داستانهای دیگر تکرار شد. از نظایر این داستان میان ملل دیگر نیز دیده می‌شود. در زبان آلمانی داستانی بنام «هیلدبران و هادو براند»^۱ وجود دارد که بداستان رستم و سهراب و جهانگیر و رستم شبیه است و داستان کوکولین^۲ در ایرلند نیز بی‌شبهت بداستان رستم و سهراب است. در ادبیات روسی داستان

«یروسلان لازارویچ»^۱ هم شباهتی بداستان رستم و جهانگیر ورستم و سهراب دارد.

داستان سهراب چنانکه میدانیم منظومه غم‌انگیز است مبتنی بر خطای رستم در مخفی نگاه داشتن نشان خویش و شتاب در قتل سهراب چنانکه در پایان این داستان «دل نازک از رستم آید بخشم». اما داستان جهانگیر در عین شباهت خود بداستان سهراب از این عاقبت غم‌انگیز برکنار است و گویا تقلید و در عین حال تعدیلی است از داستان رستم و سهراب زیرا پس از جنگ سختی با شنایی طرفین پایان می‌پذیرد.

از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانه ملی پاریس موجود است که عدد ابیات آن بنا بر احصاء ژول مول ۶۳۰۰ است^۲ و نسخه‌یی از آن سال ۱۳۰۹ هجری (۱۸۹۲ میلادی) در بمبئی بطبع رسید که عدد ابیات آن نیز بعین مانند نسخه کتابخانه ملی پاریس میباشد. گوینده داستان شاعریست گمنام موسوم به قاسم و متخلص به مادح. در آغاز نسخه چاپی این نام به ابوالقاسم گردانده شده است اما در پایان منظومه نام ناظم بهمان صورت آمده است که نگاشته‌ام و آن چنین است:

بیا قاسم مادح دردمند مگو بیش ازین قصه چون و چند

از این قاسم مادح بهیچ‌روی اطلاعی ندارم و نمیدانم در چه قرنی میزیست و با کدامیک از سلاطین معاصر بود زیرا در منظومه او امارات و قرائنی که مارا بچنین اطلاعی برساند موجود نیست و تنها محقق است که سراینده این منظومه مردی بود از اهل هرات یا ساکن آنجا زیرا آخرین بیت منظومه چنین است:

بنظم آمد این دفتر اندر هرات بتوفیق جبار موت و حیات

دوره زندگی شاعر و تاریخ نظم منظومه نیز اصلاً معلوم نیست مگر این که با توجه به کیفیت زبان و شعر فارسی در جهانگیر نامه تشخیص تاریخ آن توفیق یابیم.

ژول مول عهد نظم این داستان را قرن پنجم دانسته و گفته است: «این منظومه متعلق بقرن پنجم هجریست چه اولاً عناصر داستانی و ترتیب مطالب آن بنحوی است که در حماسه‌های اصیل ملی ایران می‌بینیم و ثانیاً آهنگ کلمات و اشعار غنائی متعلق بادوار

۱ - Yeruslan Lasarewitch

۲ - رجوع کنید بمقدمه ژول مول بر جلد اول شاهنامه از ص ۶۱ تا ص ۶۳.

متأخر در آن وجود ندارد و ثانیاً روایاتی که در آن آمده ابداً تحت نفوذ اسلام و مسلمین قرار نگرفته و تباه نشده است و را با سبک بیان و سخنگویی آن با بعد از قرن پنجم سازگار نیست. «
متأسفانه قبول نظر مول از همه جهات برای من دشوار است چه مختصر مقایسه‌ی میان جهانگیرنامه و منظومه‌های حماسی قرن پنجم و اوایل سده ششم هجری این فکر را یکباره از میان میبرد و من پس از بیان اجزاء این کتاب و چگونگی داستان آن در این باب بتفصیل سخن خواهم گفت.

نسخه چاپی جهانگیرنامه که سال ۱۲۶۱ یزد گردی مطابق با ۱۳۰۹ هجری و ۱۸۹۲ میلادی در مطبعه ناصری بمبئی طبع شد بدین بیت آغاز میشود :

بنام جهان آفرین کردگار که پذیرفت از نامش عالم قرار

حمد و ستایش پروردگار در این منظومه مقصود بدو بیت است و بعد از آنها بلافاصله داستان بدین بیت شروع میگردد :

پس از نام دادار جان آفرین بگویم ترا داستانی گزین

اصل داستان و اجزاء مختلف آن همه جابجا بر عادت گویندگان داستانهای حماسی از قول دهقانان و دانای پیشین و ... میشود :

ز داندۀ دهقان بسیار هوش مر این داستان کهن را نیوش
چنین راند دانای پیشین سخن که چون نامور رستم پیلتن

اما مطلب تازه‌ی که در این کتاب بدان میرسیم استعمال کلمه «راوی» است بکرات. توضیح آنکه داستانهای حماسی مقدم یعنی حماسه‌های ملی قرن چهارم و پنجم همه منسوب و مسند است بقول دهقانان و موبدان داستان گزار و هیچگاه سخن از «راوی» نمی‌رود و این اصطلاح در زبان فارسی متأخر و متأثر از روایات معنن عربی و اسلامی است.

ز راوی شنیدم که جمهور شاه	شهی بود با افسر و تخت و گاه
ز راوی شنیدم یکی داستان	بیسانی عجب از که باستان
چنین داد راوی دانا خبر	ز حال وی و رستم زال زر
بدینسان بیان کرد راوی سخن	که چون نامور رستم پیلتن...

گوینده داستان مطالب خود را در موارد مختلف گسیخته و با جزاء جدیدی از آن پرداخته و پس از بیان يك واقعه باز بر سر مطلب رفته است. در اینگونه موارد معمولاً با شکل ذیل بیان مقصود کرده است:

جهانگیر یل را در اینجا بدار	دگر قصه بی گویمت گوش دار
تهمتن در آن شهر آرام کرد	دلش شاد از باده و جام کرد
حکایات او را گذارم بجای	شنو بعد از این نکته بی دلفزای
کنون شاه و لشکر بره بر بدار	دگر داستانی ز من گوش دار

و این اصطلاحات بی شباهت با اصطلاح قصه گویان و قصه نویسان نیست.

در داستان جهانگیر گذشته از آنکه اصل داستان و موضوع در بسیاری از موارد بشکل عجیبی تحت تأثیر عقاید ایرانیان عهد اسلامی است، فکر تازه و خاصی رخند یافته و آن در آمدن رستم است بصورت کسی که در راه توحید جهاد کند و همه جا برای شکستن «لات» و «عزی» بجنگد. در فرامرز نامه و همچنین در قسمتی از شهریار نامه این فکر نیز برای پهلوانان سیستان موجود است اما در جهانگیر نامه شدت بیشتری دارد. پس از آنکه رستم آزاد مهر پسر آزادچهر مغربی و یاران او را از دست بسیخاره جادو زن غواص دیو رهایی داد، آزاد مهر او را ثنا گفت و از لات و عزی بر آوردن مراد های او را خواست ولی:

چو رستم از ولات و عزی شنود	بگفتا بدینسان حکایت چه بود
سخن دیگر از لات و عزی مگوی	نکهدار در پیش من آبروی
بعزی ولات اعتقاد تو چیست	نگه کن که اندر نهاد تو چیست
خدای جهان را بخوان ای پسر	که جز او نباشد خدای دگر
مدار فلکها بفرمان اوست	جهان سر بر سفره خوان اوست

چنانکه می بینیم رستم در این داستان مردی موحد و فیلسوفست و از راز توحید خبر دارد و چون پهلوانان دین اسلام بالات و عزی (دوبت معروف کعبه که پیغمبر پس از فتح مکه آنها را درهم شکست) و معتقدان آنها نبرد میکند و این چنانکه می دانیم اثر بین و آشکار افکار اسلامی و نفوذ اسلام است در داستانهای ملی ایران.

در موارد دیگر این داستان نیز رستم از این تبلیغ توحید و نبرد با معتقدان لات و

عزیز دست بر نمیدارد چنانکه پس از وصول بسرزمین «جمهور شاه دریا نشین» بدو چنین پیغام داد:

شنیدم گرفتاری بی گمراهان	بایزد پرستان شدی بدگمان
رخ از قبله صدق بر تافتی	سوی وادی جهل بشتافتی
نهادی بملك ضلالت قدم	بتی چند را ساختی محترم
پرستش نکردی خداوند را	خداوند خواندی بتی چند را
خدای جهان را پرستش نمای	که او بندگان را بود رهنمای
جز او را خداوند عالم مدان	نیستتایی او گمرو بی گمان

اما جمهور شاه سخن او را نشنید و با لشکریانش رایت کافری برافراشت و هریک بتی بر گردن افکندند و بجنگ وی آمدند. رستم چون با این پرستنده لات و عزیزی برابر شد او را بتهمت «کافری» بقتل آورد و هزار و صد و شصت «کافر» را بگرز بکشت.

جهانگیر پسر رستم هم در عین جنگ و ستیز با جادوان و ساحران (که از افکار حماسی پیش از اسلام است) با کفار می جنگد خاصه پس از پیوستن پیدرخود.

مطلب تازه و عجیب دیگر در این داستان وجود حدیث «اسم اعظم» و مؤثر بودن آنست در برابر سحر و جادو که یقیناً صورت اسلامی فکریست متعلق پیش از اسلام. توضیح آنکه موضوع تأثیر نام یزدان در باطل کردن سحر ساحران در حماسه های ملی ایران سابقه دارد و روشن ترین نمونه آن نگاشتن نام یزدان و آویختن آن بدیوار در بهمن است بدست کیخسرو که در شاهنامه و بعضی از آثار پهلوی دیده میشود. گذشته از این ایرانیان چون بجادویهای تورانیان گرفتار میشدند بنام یزدان و یاری او بر آن فائق میآمدند اما در حماسه های اصیل یعنی حماسه هایی که از افکار اسلامی متأثر نیست از «اسم اعظم» یا «باطل السحر» نامی نیست. در جهانگیر نامه جهانگیر از خاصیت اسم اعظم در شکستن سحرها با خبرست و هنگامیکه از مازندران میآمد «مسیحا» اسم اعظمی بدو داد و گفت بیا زوی خود ببند و اگر سحری پیش آید «پی دفعش این اسم اعظم بخوان».

کلمات و اصطلاحات عربی نیز در جهانگیر نامه بسیار است و بعضی از آنها را در اینجا نقل میکنم.

قدم نه سوی بیت‌الاحزان من
که در انتظار تو بودم مدام
بخوردند چیزی که همراه بود
چوما را بدیدی هراسان شدی
بسی نامداران عالیجناب
امیران و گردان ابر هرطرف
که از ساحل بحر جمعی ز راه
بشکل گدایان اهل نیاز
بزانو در آمد فرستاده زود
بدستش یکی تیغ فولاد بود
چو جادوی ملعونه آن را بدید
باطراف او جادوان لعین

ز اقدام خود تازه کن جان من
رخت از خدا خواستم صبح و شام
اگرچه نه بروجه دلخواه بود
ز بهرچه این نوع ترسان شدی
بود آن شهنشاه را در رکاب
در اطراف و اکناف او بسته صف
رسیدند بر دامن آبگاه
که از فقر باشد بدرد و گداز
تهمن بسویش توجه نمود
بسوی تهمن حواله نمود
بسوی جهانگیر لشکر کشید
بقصدش رسیدند از روی کین

اینها نمونه‌های معدودی از کلمات و اصطلاحات عربیست که در منظومه‌های کهن حماسی کمتر مستعمل است و از اینگونه کلمات در جهانگیر نامه بسیار میتوان یافت .

موضوع تازه دیگری که در این کتاب دیده میشود وصفی است که از نژاد ترك شده است . چنانکه هنگام تحقیق در باب تورانیان خواهیم دید این قوم اصلاً همان قبایل آریایی ماوراء جیحون بودند که پس از ورود بنی‌اعمام خود بسرزمین ایران بر اثر بعضی عوامل روی بنجدهای ایران آوردند و چون بمقاومت ایرانیان دچار شدند با آنان بجنگ و ستیز برخاستند . بعدها هنگام تدوین داستانهای قدیم و ملی ایران ، چون جای اقوام قدیم تورانی را ترک‌کان مهاجم آسیای مرکزی و هون‌ها گرفتند کلمه «خیون» و ترك بجای تورانی بکار رفت و بتدریج این دودسته از مردم بایکدیگر مشتبه شدند . و بهمین جهت است که مادر حماسه‌های اصیل فارسی نام کلمه ترك‌کان و تورانیان را بیک نحو و در يك ردیف ملاحظه می‌کنیم اما در هیچیک از این موارد تورانیان با خصائص ترك‌کان زردپوست یعنی کوتاهی قد و تنگی چشم و سفاکی و خون ریزی و پهن روی و تنك مویی و درازی بینی و هیأت کریه و تند خوئی و غارتگری و توحش وصف نشده‌اند و این وصف را اولین بار در جهانگیر نامه می‌یابیم بدین صورت :

بستند خون ریختن را میان
 همه رویشانی بود بی خط و خد
 همه بد نمایان دندان گراز
 ز مال یتیمان سیه کرده چشم
 کمر بسته در غارت مردمان
 همه زفت خویسان گنده بغل
 همه معدن ظلم و جور و فساد

سپاهی ز ترکان چو کوه گران
 همه پهن رویان کوتاه قد
 همه تنگ چشمان بینی دراز
 همه تند خویان با کین و خشم
 همه تیره رای و همه بد گمان
 همه پوست پوشان دون و دغل
 همه بی نمک مردم بد نهاد

بگمان من این وصف دقیق و صحیح از ترکان زردپوست متعلق بدوره ییست که ترکان با
 مهاجمات و صدمات شدید خود از قرن ششم بعد بخوبی معروف مردم مشرق ایران شدند و
 آن چنانکه میدانیم از عهد تسلط غزان در قرن ششم است. تسلط غلامان ترك در ایام پیش
 از عهد سلاجقه و حتی تسلط ترکان سلجوقی چنان شدت و آزاری نداشت که به مایه ایجاد
 کینه شدید گوینده بترکان شود و علی الظاهر حمله غزان در قرن ششم (۵۴۸ هجری) و
 علی الخصوص حمله مغولان در قرن هفتم (۶۱۶ هجری) و آزارها و بیدادیها و نامردمیهای
 که از این دو قوم بر ایرانیان رفت علت اساسی و غایی این وصف و نظر است که می بینیم و
 اگر چنین باشد جهانگیر نامه متعلق با اواخر قرن ششم یا قرن هفتم است نه بقرن پنجم که
 مول تصور کرده است.

در این منظومه گذشته از نامهای سامی (مانند غواص، مسیحا، ملخیا، جمهور،
 صبا، راحیله، عاد، ثمود، لات، عزی ...) و امثال اینها نامی می یابیم که خاص مسلمانان
 و از ریشه «سلم و اسلام» است و آن نام «مسلم» است که جوانی از اهل ری بود و افراسیاب
 از در باب رستم و عبور وی از ری و رفتن بمازندران پرسشهایی کرد.

بعضی اشتباهات نیز در این داستان موجود و از آن جمله است در آوردن «تخوار»
 فرزند زواره در شمار پسران فرامرز. فرامرز در این داستان پسری بنام سام هم در اردامادر
 داستانهای اصیل چنانکه در مجمل التواریخ و بهمن نامه و آذربرین نامه می یابیم فرامرز
 راتنها پسری بنام آذربرین بود که آخر الامر جهان پهلوان بهمن گشت. نام جهانگیر
 نیز در هیچیک از کتب داستانی اصیل نیامده است زیرا رستم بنا بر این داستانها دو پسر داشت

یکی سهراب که بدست پدر کشته شد و دیگر فرامرز که پس از پدرچندی بزیست و کین
اورا از پادشاه کابل گرفت و بابهمن جنگید و سرانجام در جنگ او کشته شد.

جهانگیرنامه از حیث استعمال الفاظ و ترکیبات فراوان عربی و از حیث استعمال
کلمات و ترکیباتی مانند طور- بطور- راوی- حیات داشتن- یراق- نمودن بمعنی کردن
در این ابیات :

که فردا مهیا کنم کار اوی	بطوریکه باشد سزاوار اوی
برون رفت مسلم ز نزدیک اوی	بطور بهانه پی جستجوی
سخن اندر آمد ز افراسیاب	که این بار کارش بسی شد خراب
رسیدش ز گردان ایران شکست	یراقش تمامی برون شد زدست
من از طوس نوذر شنیدم خبر	که دارد حیات آن یل نامور
یکی خود بر سر زبولاد ناب	مصرع نموده بدر خوشاب
کشیده قدم از سرای حیات	توجه نموده بکوی ممات

وامثال اینها بهیچ روی بآثار قرن پنجم و حتی اوایل قرن ششم نمی‌ماند و از این جهت
هم‌تصور «ژول مول» در تعلق جهانگیرنامه بقرن پنجم بکلی باطل است و تا اطلاع تازه‌یی
راجع باین کتاب بدست نیاید باید آنرا اصلاً از آثار اواخر قرن ششم (باحتمال ضعیف)
و یا از آثار قرن هفتم (باحتمال اقرب بصواب) بدانیم و اگر برخی قسمت‌ها در این منظومه
جدید تر از آثار قرن هفتم بنظر آید بعقیده‌ما و بشرحی که خواهیم دید الحاقی و بعدیست.
ذکر نقائصی از جهانگیرنامه نباید مانع ما از ذکر برخی از محاسن آن گردد.
جهانگیرنامه از حیث سادگی بیان و فکر بکلی از منظومه‌های اواخر قرن ششم و قرن
هفتم دور است و مثلاً میان آن و اسکندرنامه بهیچ روی وجوه مناسبت و قرابتی نمیتوان
یافت. برای بیان افکار اصلاً تعقیدهای معنوی و افکار پیچیده و مبهم بعضی از شعرای
عراق که لقمه‌را از پس پشت بدهان مینهادند در این منظومه وجود ندارد و همه مطالب
بهمان سادگی و روانی و ایجاز که در منظومه‌های دیگر می‌بینیم ادا شده است و همچنین
قسمت‌های اصیل و ابیات خوب و اوصاف میادین جنگ چنانکه در حماسه‌های قدیم می‌بینیم
در این کتاب بسیار است. اصولاً وقتی از قسمت اول این کتاب (یعنی قسمتی که مختص

برفتن رستم بخدمت مسیحا و بزنی گرفتن دختر او دلنواز و رفتن بکنار دریای قلزم و جنگ باغواص دیو و سفر در دیار مغرب است) بگذریم و بقسمت دوم (یعنی ظهور جهانگیر و لشکر کشی افراسیاب بایران و جنگ کاوس با اوتا قسمت آخر کتاب) برسیم فرق بین آشکاری از لحاظ افکار حماسی بین آنها می یابیم و عبارت دیگر قسمت اعظم از بخش دوم این کتاب حاوی افکار حماسی معتاد و معمول است و در آن از عجایب و شگفتیهای افسانه سازان اثری نیست و تأثیر افکار سامی نیز در آنها کمتر است. این قسمت بگمان من قسمت نسبتاً اصیل و قدیمتر داستان جهانگیر و سایر قسمتها قطعات اضافی و الحاقی است. اشعار این دو قسمت نیز متفاوتست، قسمت دوم از حیث سبک گفتار حماسی بمراتب بهتر از قسمت اول بنظر می آید و در اینجا است که ابیات زیبا و کلمات فصیح فارسی بسیار میتوان یافت و باز در همین قسمت است که گاه زبان شیوای حماسه سرایان تجدید میشود و ابیاتی نسبتاً بلند و محکم ملحوظ می افتد.

وقتی این دو نوع گفتار را در جهانگیر نامه می بینیم از یکطرف ناگزیریم بنظر آوریم که این منظومه متعلق باواخر قرن ششم و لااقل قرن هفتم است و از جانبی دیگر عبارات و ترکیبات و اصطلاحاتی در آن می یابیم که آنرا بنحو عجیبی با آثار قرون متأخر تری مانند قرن نهم همانند میسازد و این تحیر برای خواننده دقیق و محقق از آغاز تا انجام مطالعه جهانگیر نامه موجود و مایه تشویش خاطر اوست. اختلافی که از حیث فصاحت و زیبایی از یکطرف و سستی و امارات تأخر از طرف دیگر در قطعات مختلف جهانگیر نامه مشهود است آخر کار ما را بر آن میدارد که تصور کنیم این منظومه اصلاً دارای قدمت نسبی است و چنانکه گفته ایم ظاهراً باواخر قرن ششم (باحتمال ضعیف) یا قرن هفتم (باحتمال اقرب بصواب) متعلق است ولی گویا بعدها در حدود قرن نهم در آن دست برده و ابیاتی بر آن افزوده اند و ابیات سست و نارسایی که در آن می بینیم همه متعلق باین الحاق کننده است نه متعلق بشاعر اصلی. اشتباه ژول مول در نسبت دادن این منظومه بقرن پنجم هم ممکن است از آنجا منبعت شده باشد که دوتن در دو عهد مختلف در ساختن این منظومه دخالت کرده اند.

اما موضوع جهانگیر نامه از جنگ رستم و سهراب آغاز میشود. ناظم داستان در چند بیت داستان رستم و سهراب را خلاصه کرده و سپس در باب آشتی رستم از کشتن سهراب و رفتن او بماندگان و دیدن دلنواز دختر مسیحای عابد را دریشدهیی و ازدواج با وی سخن گفته است. رستم پس از این ازدواج بر اثر برخی حوادث تا کنار دریای مغرب رفت و چند تن از پرستندگان «لات» و «عزی» را بدین حق در آورد و سرانجام مهمان آزاد چهر نامی از بزرگان دیار مغرب گشت.

داستان رستم از اینجا قطع و داستان زادن جهانگیر بدین ابیات آغاز می شود:

یکی بچه آورد بسیار نج سخت	که بودی بتن چون یکی کوه لغت
مسیحا جهانگیر نامش نهاد	ز دیدار او بود پیوسته شاد
بنازش سه دایه همی داد شیر	ز شیر سه دایه نمیکشت سیر...
در آمد چو عمرش بسال سه پنج	نبودی چو او در سرای سپنج
بدیدار بد رستم پیل تن	بقامت چو سهراب لشکر شکن
ابازور و بازوی مردان بدی	همانند سام نریمان بدی

چون جهانگیر یال بر کشید مسیحا او را بری فرستاد تا بیاری کاوس با سپاه افراسیاب بجنگد اما جهانگیر در ری بفریب هومان نزد افراسیاب رفت و با ایرانیان بجنگ برخاست و از پهلوانان ایران گیو و بیژن و طوس و فرامرز و پسرانش سام و تنخوار و گسته و زواره و گرگین را اسیر کرد تا سرانجام زال او را شناخت و با شارت او جهانگیر شبانه پهلوانان ایران را از بند رها کرد و بلشکر گاه ایران روی آورد و هنگام فرار با افراسیاب جنگی سخت کرد و او را منهنم ساخت و بخدمت کاوس آمد و با مر او بجنگ «عاد میشینه چشم» فرستاده پادشاه بر بر رفت که برای تسخیر بغداد آمده بود و او را شکست و سپس جنگ ملیخای جادورا که طوس بجادوی اسیر او شده بود بسیج کرد و اسم اعظم بر حصار جادوران خواند و آنرا گشاد و سپس بگشودن طلسم «فراموش کرد» که جمشید ساخته بود رفت. و آنگاه به جنگ «سقلاب» پادشاه بر بر روی بشام آورد و جنگ میان دو طرف در گرفت. در این جنگ فرامرز و جهانگیر و دیگر پهلوانان ایرانی سقلاب شاه و پسران او را اسیر کردند. آنگاه جهانگیر بمغرب لشکر کشید. داراب شاه صاحب مغرب

بمقابله او آمد اما شکست یافت و سپس نامه‌یی بآزاد چهر نوشت و رستم را بیاری خواند و رستم بیاری او آمد در حالی که از غیبت او ۲۵ سال می‌گذشت و ایرانیان او را مرده می‌پنداشتند .

از اینجا جنگ جهانگیر و رستم آغاز و داستان جنگ رستم و سهراب و جنبیدن مهر پسر بر پدر دوباره تکرار میشود منتهی هنگامی که رستم جهانگیر را بر زمین زد و بکشتن او خنجر بر کشید رخس شیهه‌یی زد و فرامرز آوای او را شناخت و دانست که آن مبارز رستم است . پس آواز داد که این پسر تست ، رستم از هوش رفت و جهانگیر بر پای او افتاد . از پس این آشنایی سپاهیان ایران کار را برداراب وزن او دلبرمغربی سخت گرفتند و با سپاه جادوان که پیشرو ایشان «راحیله جادو» از یاران داراب بود جنگیدند و همه را جز «دلبرمغربی» که قبول دین حق کرده بود کشتند . پس از فتح مغرب رستم سقلاب را بسلطنت آنجا نشاند و خود بادلیران بایران باز گشت در حالی که از بیرون رفتن او از زابل ۲۵ سال می‌گذشت .

آخرین حکایت اینداستان عبارتست از رفتن جهانگیر بکوهی نزدیک زابل برای شکار . در این شکار گاه ناگهان دیوی پدید آمد ، جهانگیر بر او حمله برد ، دیو از او گریخت و جهانگیر از پی او رفت و بر کمر کوه دیواز چشم او ناپدید شد ، جهانگیر بر صخره‌یی ایستاد تا مگر دیورا بیابد اما دیو که کمین کرده بود جهانگیر را ناگهان از آن صخره بزرگ پرتاب کرد و کشت . چون این خبر بر رستم رسید سخت آشفته شد و دلنواز نیز چون از واقع خبر یافت مرد ، پس هر دورا بتابوتی نهادند و بمازندران بردند و نزدیک دخمه مسیحای عابد دفن کردند .

نسخه چاپی جهانگیر نامه با بیات ذیل ختم شده است :

بر دخمه پیر بردندشان	بپهلوی او دخمه کردندشان
پس آنکه از آنجای گشتند باز	نشستند با سوگ ورنج و گداز
جهانرا مداری نباشد جز این	که ورزد پیرو رده خویش کین
بیا قاسم ملاح درد مند	مگویش از این قصه چون و چند
غم از بهر دنیای فانی مخور	چه دنیا که غم تا توانی مخور

پایان رسان این حدیث کهن که نیکوست در نامه ختم سخن

بنظم آمد این دفتر اندر هرات

بتوفیق جبار موت و حیات .

وعین این ابیات در پایان نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس نیز موجود است .

۱۹ = سام‌نامه

آخرین داستان منظوم از حماسه ملی ایران که اکنون در دست است منظومه بیست

بنام سام‌نامه متعلق باواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم . از این کتاب نسخ متعدد خطی

در کتابخانه‌های ایران و لندن و پاریس موجود است و گذشته از اینها نسخه کاملی از

آن از روی دو نسخه کهن تهیه شده و تصحیح و مقابله اردشیر بنشاهی فرزند خدا رحم

مرزبان الله آبادی متخلص به «خاضع» بسالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ در دو مجلد در بندر بمبئی

بچاپ رسید . نسخه چاپی موجود مجموعاً نزدیک ۱۴۵۰۰ بیت دارد و بدین ترتیب از

تمام نسخ سام‌نامه که تاکنون دیده شده و حتی از نسخه‌یی که ژول مول دیده بود و یازده

هزار بیت داشت^۱ کاملتر است . در مقدمه چاپی بخشی از شاهنامه از آغاز تا قسمتی از احوال

فریدون نیز موجود است که ما ابیات آن را بحساب نیاوردیم .

اصل داستان از تولد سام نریمان از دختر شاد بلخ آغاز میشود و مطالب اساسی آن

بترتیب عبارتست از دیدن سام تصویر پری دخت دختر فغفور چین و سفر وی بچین در طلب

پری دخت و شرح جنگهای او در خاور و پادشاهی وی در خاور زمین و عشق بازی با عالم افروز

پری و شمس خاوری و جنگهایش با ازدها و ژند جادو و مکو کال دیو و رفتن او متنکروار

بدر بار فغفور چین و دیدن سام و پری دخت یکدیگر را و عشق بازیهای آندو و آگاهی فغفور

از این حالت و بند کردن سام و رهایی یافتن سام بدست قمر رخ دختر سهیل قلعه دارو

مناظرات سام و پری دخت^۲ و سر نهادن سام بکوه ویدابان و رفتن پری دخت در جامه فرزمیان

۱ - مقدمه ژول مول بر جلد اول شاهنامه ص ۶۰ .

۲ - این قسمت بی شباهت بمناظرات خسرو و شیرین نیست که خسرو از فرود قصر و شیرین از فراز آن بایکدیگر مناظره کردند . سام هم مانند خسرو در فرود قصر و پری دخت مانند شیرین بر فراز آنست . و البته مناظرات خسرو و شیرین خود تقلیدی است از منظومه ویس و رامین .

از پس سام و جنگیدن آنان بایکدیگر و شناختن سام پریدخت را و تجدید عشق بازی
های عالم افروزی با سام و ربودن پریدخت و جنگهای سام با فغفور چین و شناساندن
سام خود را با فغفور و باز گشتن او بدرگاه فغفور و فرستادن فغفور او را بجنگ نهنگال و
جنگ سام با فرعین دیو و با نهنگال که دریا تامیان پای او بود^۱ و بند کردن نهنگال و
تجدید جنگ با فغفور چین و داستان سهیل جهان سوز با سام و گرفتار شدن سام بدست عالم
افروزی و کشته شدن وی بدست سام و رها شدن سام از طلسمات عالم افروز و اعتذار فغفور
از سام و خواندن منوچهر سام را بایران زمین و مرگ دروغی پریدخت و پیریشانی سام و
رفتن بکوه و بیابان و فو آنست باددان و احوال سام با عاق جادو و رفتن سام بمغرب و دیدن
دیوی بنام ره دار که سه سر و چهار دست داشت و جنگیدن با وی و رسیدن سام بشهر سکسار
و جنگ با سکساران و رسیدن سام بشهر نیمه تنان و دچار شدن سام با تنبل جادو و جنگ
با نیمه تنان و تنبل جادو و جنگ سام با سمندان جادو و رفتن بجانب شداد و دعا کردن و
باریدن باران بدوزخ شداد و وصف بهشت شداد و جنگ با دیوزرینه بال فرستاده شداد و
جنگ سام با شدید و احوال سام با طلاج جادو و چگونگی احوال سام در طلسمات جمشید
و شکستن طلسم و یافتن گنج های او و احوال سام با مرغ آتش فشان و با سیمرغ و کشتن
ارقم دیو و تجدید جنگ با شدید و آمدن عوج بن عنق بجنگ سام و کشتن طلاج دیو و
جنگ با قه قهام و کشتن او و جنگ لشکر شداد بن عاد با سام و کشته شدن خاتوره مادر عوج
ابن عنق بدست سام و جنگ دوم عوج با سام و گریختن او بمصرو جنگ سام با اهرن و
کشتن او و گرفتار شدن شداد بن عاد بدست سام و بدار کشیدن سام او را و رفتن سام بکوه

۱ - در شاهنامه استاد طوس نیز اشاره ای باین دیو و جنگ سام با او می یابیم و آن در جاییت که رستم

فضائل نیاکان خود را برای اسفندیار بر می شمرد :

نش بر زمین و سرش بآسمان
ز ناییدن خور زیانش بدی
پس از گنبد ماه بگذاشتی
از او چرخ گردنده گریان شدی
جهان را از آن دیو بی بیم کرد

دگر سهمگین دیو بد بدگمان
که در بای چین تا میانش بدی
همی ماهی از آب برداشتی
بخورشید ماهیش بریان شدی
کمرگاه او را بدو نیم کرد

فنا و جنگ بادیوان و جنگ سام با ابرهای دیو و باز گشتن سام بایران و آوردن ابرهای دیو
تزد منوچهر و کشتن او پیش تخت منوچهر و بسیاری از حوادث جزئی که شرح همه آنها
را لازم نمی‌بینم.

سام‌نامه همچنانکه گفته‌ام متعلق باواخر قرن هفتم و قرن هشتم است و کسانی
که آنرا متعلق بروز گارپیش از قرن هفتم می‌پندارند بخطا می‌روند زیرا مطالب این
داستان که فهرست آنها را بیان کرده‌ام بخوبی مؤید آنست که داستان سام چنانکه در
سام‌نامه دیده می‌شود با عناصر ابداعی تازه‌یی آمیخته شده است که برخی از آنها متعلق
ببعد از رواج داستانهای نظامی است مانند مناظرات، سام و پیردخت بایکدیگر که بتمام
معنی مأخوذ از خسرو و شیرین نظامی است^۱ و سر نهادن سام بکوه و بیابان و رفتن یاران
او با اشتر و ساربان بجست و جوی وی که مأخوذ از داستان عربی لیلی و مجنون است و این
نخستین باری است که در حماسه‌های ملی ایران دخالت ساربانان ملاحظه می‌شود. گذشته
از این نفوذ بعضی از داستانهای سامی مانند داستان شدید و شداد و دوزخ و بهشت شداد و
عوج بن عنق و نظایر اینها در حماسه‌های ملی در درجه اول محتاج بنفوذ شدید اسلام و عرب
در خاطر ایرانیان و سست شدن مبانی ملی ایشانست و این حالت چنانکه دیده‌ایم از اوایل
قرن ششم شدت یافته و از آن پس بار و ثمر داده است.

باتوجه باین مقدمات و نیز باتوجه بافکار عجیب و اسامی کاملاً عربی مانند شمسو
سعدان و رضوان و سهیل و قهقهام و تسلیم جنی و مسائلی مانند طلسمات جمشید و جزاینها که
در این منظومه ملاحظه می‌شود، باید یقین کرد که اصل این منظومه یعنی داستان منشور
سام بنحوی که در سام‌نامه منظوم دیده می‌شود عبارتست از داستان اصلی سام باضافه مطالب
افسانه‌یی و اختراعی تازه‌یی که در قرن پنجم و ششم و یا قرن ششم و اوایل قرن هفتم در آن
وارد گشته و دوباره تألیف شده و بدست شاعر رسیده است.

در این داستان برعکس شاهنامه از دخالت سام در جنگهای بزرگ ملی ایرانیان

۱ - نظامی هم مناظرات خسرو و شیرین را از مناظرات ویس و رامین برداشته و در آن مبتکر نبوده است منتهی
بر اثر تقلید خواجو در مثنویهای دیگر از نظامی چنین تصور می‌شود که این مناظرات (اگر در اصل داستان موجود نبود)
از مناظرات خسرو و شیرین تقلید شده است.